

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



# تاریخ اسلام

(سال ۳۶ هجری)

---

گذرنی بر شخصیّت‌شناسی امیر مؤمنان علیہ السلام

براساس: درس گفتارهای دکتر سید حسن افتخارزاده

---

بازنویسی و ویراستاری علمی:  
دکتر سمیرا مهدی نژاد

تحت نظرارت:  
دکتر عبدالحسین طالعی  
(عضو هیئت علمی دانشگاه قم)

سروشناše	: مهدی نژاد، سیمیرا - ۱۳۶۰.
عنوان و نام پدیدآور	: تاریخ اسلام (سال ۲۶ هجری) گذری بر شخصیت‌شناسی امیر مؤمنان علیه السلام براساس درس گفتارهای دکتر سید حسن افتخارزاده / بازنویسی و پیراستاری علمی سیمیرا مهدی نژاد؛ تحت نظر عبدالحسین طالعی.
مشخصات نشر	: تهرن: مؤسسه فرهنگی بناء، ۱۴۰۰.
مشخصات ظاهری	: ص ۱۹۴.
شالک	: ۱۳۳-۵: ۹۷۸-۶۰۰-۲۶۴-۱۳۳۵۰/۰۰۰: زریال.
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
یادداشت	: کتابنامه: ص ۱۹۳-۱۸۲؛ هجتبین به صورت زیرنویس.
موضوع	: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، قبل از هجرت - ۴۰ق.
موضوع	: Ali ibn abi-Talib, Imam I, 600-661
موضوع	: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق. -- خلافت
موضوع	: Ali ibn Abi-talib, Imam I, 600-661 -- *Caliphate
موضوع	: اسلام -- تاریخ -- اتفاق.
موضوع	: Islam -- History -- 656
شناسه افزوده	: - طالعی، عبدالحسین، ۱۳۴۰،
شناسه افزوده	: افتخارزاده، سید حسن، ۱۳۲۱
رد پندی کنگره	: BP1۴
رد پندی دیجیتی	: ۲۹۷/۹۱۲
شماره کتابشناسی مل	: ۸۴۳۱۷۲۳

## تاریخ اسلام (سال ۲۶ هجری) گذری بر شخصیت‌شناسی امیر مؤمنان علیه السلام

**براساس: درس گفتارهای دکتر سید حسن افتخارزاده**

**بازنویسی و پیراستاری علمی: دکتر سیمیرا مهدی نژاد**

**تحت نظرارت: دکتر عبدالحسین طالعی (عضو هیئت علمی دانشگاه قم)**

**ناشر: مؤسسه انتشارات نباء | نوبت چاپ: اول / ۱۴۰۰**

**شماره کان: ۱۰۰۰ | قیمت: ۳۵۰/۰۰۰ ریال**

**چاپ: فرانگ | صحافی: صالحانی**

**آدرس: خیابان شریعتی، بالاتراز بهارشیراز کوچه مقدم نبش ادبی**

**پلاک ۲۶ طبقه ۳، تلفن: ۷۷۵۰۴۶۸۳**

**آدرس سایت: <http://nabacultural.org/fa>**



## فهرست مطالب

۹	پیش از گفتار
۱۰	روشن‌شناسی مباحث تاریخی
۱۵	تعریف صحیح امامت
۲۱	درآمد
۲۷	بحری فضائل علی بن ابی طالب <small>علیہ السلام</small>
۲۹	تفاوت «فضیلت» و «کرامت»
۳۱	توصیف به وصف
۳۳	چراًی طرح برخی فضائل از سوی پیامبر خدا و ائمّه هدی <small>علیهم السلام</small>
۳۹	معزّی چند کتاب در فضائل امیر المؤمنان <small>علیہ السلام</small>
۴۷	آنچه پیش روست
۴۹	برگ اول: علی، امیر المؤمنین
۶۵	برگ دوم: علی، اولین ایمان آورنده
۸۷	برگ سوم: علی، همواره همراه حق
۹۵	برگ چهارم: علی، یعسوب الدین



برگ پنجم: علی، امام المتقین	۱۰۱
برگ ششم: علی، امین الله	۱۰۹
برگ هفتم: علی، تنها باب علم نبی!	۱۲۹
برگ هشتم: علی، صدیق اکبر	۱۴۵
برگ نهم: علی، محبوب خدا و رسول الله ﷺ (حدیث رایت)	۱۵۵
برگ دهم: آیة الله العظمی	۱۷۱
منابع	۱۸۲

حضرت صدیقه طاهره علیها السلام می فرمایند:

«إِنَّ السَّعِيدَ، كُلُّ السَّعِيدِ، حَقٌّ السَّعِيدِ  
مَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا فِي حَيَاةِهِ وَبَعْدَ مَوْتِهِ»

«همان ساعادتمند (به معنای) کامل و  
حقیقی، کسی است که علی رادر دوران  
زندگی و پس از مرگش دوست داشته باشد»

---

مجمع الزوائد، یکی از مهم ترین منابع حدیثی اهل تسنن  
که توسط نورالدین هیثمی شافعی (۷۲۵-۸۰۷ق) تدوین و  
تصنیف شده است، ج ۹، ص ۱۳۴

---

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى عَلِيٍّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ

وَوَصِّيِّ رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

عَبْدِكَ وَوَلِيَّكَ وَأَخِي رَسُولِكَ

وَحُجَّتِكَ عَلَى خَلْقِكَ وَآيَتِكَ الْكُبْرَى وَالثَّيْمَ العَظِيمَ

(إقبال الأعمال، ج ١، ص ٦٥)



## پیش از گفتار

آغاز پیدایش اسلام، در واقع مطابق با آغاز پیدایش انسان است؛ چرا که در هرنشهای از نشأتات که انسان موجودیت یافت و مخلوق شد، خداوند تبارک و تعالی در همان نشئه، آینینی را که به او ابلاغ کرد و از او خواست، اسلام بود. چنان که در قرآن می فرماید:

﴿إِنَّ الْبَيِّنَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ...﴾<sup>۱</sup>; یعنی: «دین در نزد خدا، اسلام (و تسليم بودن در برابر حق) است...».

و یا با اشاره به عالم ذر می فرماید:

﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ طُهُورِهِمْ ذُرِّيَّهُمْ وَأَشَهَدَهُمْ عَلَىٰ آنفُسِهِمْ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَصِفُونَ...﴾<sup>۲</sup>; یعنی: «و (به خاطر بیاور) زمانی را که پروردگارت از پشت و صلب فرزندان آدم، ذریه آنها را برگرفت؛ و آنها را گواه برخویشتن ساخت؛ (و فرمود): «آیا من پروردگار شما نیستم؟» گفتند: «آری، گواهی می دهیم!...».

دیگر نکته مهم آنست که در بررسی تاریخ، تنها بررسی حادثه‌ها کافی

۱. آل عمران: ۱۹

۲. اعراف: ۱۷۲

نیست؛ بلکه شناخت حادثه سازان نیز، به دریافت یک تحلیل درست یاری می‌رساند.

این‌که تاریخ بگوید سعد بن ابی وقار، پیروزِ جنگ قادسیه بوده و علی فاتح جنگ با معاویه نشد، سعد را قهرمان نمی‌کند. آیا پیروزی سعد، همانقدر ارزشمند است که پیروزی علی در بدر؟!

بنابراین، بنظر می‌رسد بررسی حوادث تاریخی بدون شخصیت‌شناسی می‌سرنباشد. نمی‌توان بی‌توجه به اشخاص مؤثّر و فعال در حوادث تاریخی، بررسی حوادث و رخدادها را تحلیل کرد. همانطور که در زمینه‌ی تاریخ فلسفه، آنچه بررسی می‌شود، علاوه بر مبانی فلسفی، فیلسوفانی هستند که با نظریه پردازی خود، این علم را پدید آورده‌اند، درباره‌ی تاریخ شیعه نیز می‌بایست تاریخ پیشوایان شیعه بررسی شود؛ زیرا تاریخ سیاسی ممالک مختلف با تاریخ رحال سیاسی آنان عجین است. در بررسی‌های تاریخی، ویژگی‌های روحی، فرهنگی، اعتقادی و اخلاقی فعالان هر حوزه باید مدقّ نظر قرار گیرد. اگر از این مسیر به بررسی تاریخ پرداختیم، می‌توان امید داشت تحلیل نسبتاً درستی ارائه شود.

### روش‌شناسی مباحث تاریخی

بعد از رنسانس، در سیصد سال اخیر، شیوه طرح مباحث علمی مبتنی بر نکاهی مادّی است. از این منظر، جز مادّه و آثار مادّه، مسئله‌ی دیگری مطرح نیست و اصالت و تقدّم با فیزیک و مادّه است.

روش‌هایی که اخیراً در مباحث تاریخی مطرح می‌شوند نیز برهمنین پایه بنا شده‌اند.

اما در واقع برای مطالعه تاریخ اسلام دو روش وجود دارد:

۱. روشنی که بر مبنای نگاه فیزیکی و مادی است. در این روش، ابتدا از محیط و شرایط (فیزیک و ماده) آغاز و سپس به تولد و فراز و نشیب‌های طبیعی زندگی شخصیت‌ها پرداخته می‌شود.
۲. روشنی که بر مبنای نگاه معنوی یا معنایگرایانه، به فضیلت‌ها، تفکرات، شأن و جایگاه انسانی و الهی و معنوی شخصیت‌ها پرداخته می‌شود.

غالب کتاب‌هایی که پیرامون زندگی و سیره رسول خدا ﷺ به رشتۀ تحریر درآمده، با رویکرد اول نوشته شده و از این جا آغاز می‌گردد که مساحت جزیره العرب چقدر بود؛ ارتفاع آن از سطح دریا چقدر است؛ مکّه در کجای عربستان واقع شده و آب و هوای آن چگونه است؛ از کوه‌ها و دشت‌ها و پهنهایش گفته می‌شود؛ از قبیله‌ای که پیامبر خدا ﷺ در میان آنان می‌زیست گفته می‌شود که از کجا آمده‌اند و چگونه امرار معاش می‌کردند؛ اثراً نگاه چنان است که مخاطب، در نهایت گویا به این نقطه خواهد رسید که پیامبر خدا، پروردۀ چنین محیطی است!

کتاب‌هایی که در مورد امیر مؤمنان علیهم السلام نیز نگاشته شده چنین است که از تولد تا شهادت، توصیف شده و اوج جلوه شخصیت آن حضرت، در حاکمیت ایشان وصف شده که بیت المال را به مستمندان می‌داد!

اما این که آیا در این کتب، به بخش‌های توحیدی حضرت مولیٰ الموحدین نیز پرداخته شده است یا نه، آیا بحثی از دعای کمیل که از زبان ایشان جاری شده به میان آمده است؟ آیا به آیات کتاب خدا که در شأن امیر مؤمنان علیهم السلام نازل شده، اشاره‌ای شده است، پاسخ منفی است.

در این میان، برخی نیز همچون علامه بزرگوار مجلسی رحمۃ اللہ علیہ، تاریخ زندگی امیر مؤمنان علیهم السلام را بر مبنای روش و نگاه دوم نگاشته‌اند و معنا و متافیزیک را بر ماده و فیزیک تقدم داده‌اند.

به عنوان مثال فهرست عنوان‌ین تاریخ زندگانی حضرت امیر المؤمنین علیهم السلام در مجلد ۳۵ بحار الانوار بدین شرح است:

الباب ۱ فی تاریخ ولادته و حلیته و شمائله علیهم السلام: در تاریخ ولادت، آراستگی‌ها و صفات او علیهم السلام

الباب ۲ فی أسمائه و عللها: در اسماء حضرت و وجه تسمیه آن‌ها

الباب ۳ فی نسبة و أحوال والدیه علیهم السلام: در نسب و احوالات والدین آن حضرت علیهم السلام

- أبواب الآيات النازلة في شأنه علیهم السلام الداله على فضله وإمامته: أبواب آیات نازل شده در شأن آن حضرت علیهم السلام که دلالت بر فضیلت و امامت ایشان دارد

الباب ۴ فی نزول آیه إِنَّمَا وَلِيْكُمُ اللَّهُ فی شأنه علیهم السلام: درباره نزول آیه ولایت که در شأن ایشان نازل شده است

الباب ۵ فی نزول آیة التطهير: درباره نزول آیه تطهیر

الباب ۶ فی نزول «هَلْ أَنِ»<sup>۱</sup>: درباره نزول سوره هل آنی

الباب ۷ فی نزول آیه المباھله<sup>۲</sup>: درباره نزول آیه مباھله

الباب ۸ فی قوله تعالى «وَالْجَمِّ إِذَا هَوَى»<sup>۳</sup> و نزول الكوكب فی داره علیهم السلام

۱. مائدہ: ۵۵.

۲. انسان: ۱.

۳. آل عمران: ۶۱.

۴. نجم: ۱.

درباره آیه «وَالنَّجْمٍ إِذَا هُوَيْ» و فرود آمدن ستاره در خانه آن حضرت علیه السلام

الباب ۹ فی نزول سوره براءه و قراءه أمیرالمؤمنین علیه السلام علی أهل مکه ورد أبی بکر و آن علیا هو الأذان يوم الحج الأکبر: درباره نزول سوره توبه که أمیرالمؤمنین علیه السلام آنرا بر اهل مکه قرائت کرد...

الباب ۱۰ فی قوله تعالى «وَلَمَّا صُرِّبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ»<sup>۱</sup>

الباب ۱۱ قوله تعالى «وَتَعَيَّهَا أُذُنٌ وَاعِيَةً»<sup>۲</sup>

الباب ۱۲ فی أنه علیه السلام السابق فی القرآن و فیه نزلت «ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَقَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ»<sup>۳</sup>: مراد از سابق در قرآن أمیرالمؤمنین علیه السلام است ...

الباب ۱۳ فی أنه علیه السلام المؤمن والإيمان والدين والإسلام والسنہ والسلام و خیر البریه فی القرآن وأعداؤه الكفر و الفسق و العصيان: درباره آن که حضرتش معنای ایمان و دین و اسلام و سنۃ و سلام و خیر البریه در قرآن است و دشمنان او، کفر و فسوق و عصيان نام گذاری شده‌اند

الباب ۱۴ فی قوله تعالى «إِنَّ الَّذِينَ ظَمَّنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وَدًا»<sup>۴</sup>

الباب ۱۵ فی قوله تعالى «وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ رَسَّابًا وَصَهْرًا»<sup>۵</sup>

الباب ۱۶ فی أنه علیه السلام السبیل والصراط والمیزان فی القرآن: درباره آن که حضرتش سبیل و صراط و میزان در قرآن است.

۱. زخرف: ۵۷.

۲. حاقه: ۱۲.

۳. واقعه: ۱۳ - ۱۴.

۴. مريم: ۹۶.

۵. فرقان: ۵۴.

الباب ۱۷ فی قوله تعالیٰ «أَمَّنْ هُوَ قَاتِلٌ إِنَّهُ اللَّيْلُ سَاحِدًا وَقَاتِلٌ»<sup>۱</sup>

الباب ۱۸ فی آیه النجوى وأنه لم يعمل بها غيره علیہ السلام: درباره این که آیه نجوى درباره ایشان نازل شده و کسی جزایشان به آن عمل نکرده است

الباب ۱۹ فی أنه علیہ السلام الشهید والشاهد والمشهود: درباره آن که حضرتش شهید و شاهد و مشهود است

الباب ۲۰ فی أنه نزل فیه علیہ السلام الذکر والنور والهدی والتقوى فی القرآن: درباره اینکه ذکر و نور و هدی و تقوی ایشان است

الباب ۲۱ فی أنه علیہ السلام الصادق والمصدق والصديق فی القرآن: درباره اینکه صادق و مصدق و صدیق در قرآن ایشان است

الباب ۲۲ فی أنه علیہ السلام الفضل والرحمه والنعمة: درباره اینکه فضل و رحمت و نعمت ایشان است

الباب ۲۳ فی أنه علیہ السلام هو الإمام المبین<sup>۲</sup>: درباره اینکه امام مبین ایشان هستند

الباب ۲۴ فی أنه علیہ السلام الذي عنده علمُ الْكِتَابِ<sup>۳</sup>: درباره اینکه کسی علم کتاب نزد اوست، امیر المؤمنین علیہ السلام می باشد

ابواب به نحوی تنظیم شده اند که خواننده ضمن آشنایی با تاریخ زندگانی حضرت امیر علیہ السلام، با شخصیت الهی حضرتش نیز آشنا خواهد شد.

۱. زمزه.<sup>۹</sup>

۲. پس: ۱۲.

۳. رعد: ۴۳.

## تعريف صحیح امامت

قرآن کریم در بیان عظمت مقام امامت، این حقیقت را به صراحة ووضوح بیان می‌کند که حضرت ابراهیم علیهم السلام پس از آزمایش‌ها و امتحان‌های فراوان و متعدد به مقام امامت برگزیده شد:

﴿وَإِذْ أَبْتَلَ إِبْرَاهِيمَ رَبِّهُ رِبِّ الْكَلَمَاتِ فَأَتَمَّهُنْ قَالَ لِنِي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمَنْ ذُرِّيَّتُ قَالَ لَا يَنْالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾<sup>۱</sup>؛ یعنی: «و[یاد کنید] هنگامی که ابراهیم را پروردگارش به اموری [دشوار و سخت] آزمایش کرد، پس او همه را به طور کامل به انجام رسانید، پروردگارش [به خاطر شایستگی و لیاقت او] فرمود: من تورا برای همه مردم پیشوای امام قرار دادم. ابراهیم گفت: واژ دودمانم [نیز پیشوایانی برگزین]. [پروردگار] فرمود: پیمان من [که امامت و پیشوایی است] به ستمکاران نمی‌رسد».

در دیدگاه شیعی، امامت همان «إمام للناس» است؛ چه حکومت داشته باشد، چه نداشته باشد. امام به تمام معنا پیشوای مردم است و رهبری عمومی در مسائل دینی و دنیایی مردم را برعهده دارد.<sup>۲</sup> بنابراین مردم در تمام شئون زندگی خود و نه تنها در مسائل حکومتی، می‌باشد از امام خود پیروی کنند.

امیر مؤمنان علیهم السلام می‌فرمایند:

«أَلَا وَإِنَّ لِكُلِّ مَأْمُومٍ إِمَاماً يَقْتَدِي بِهِ وَيَسْتَضِيءُ بِنُورِ عِلْمِهِ أَلَا وَإِنَّ إِمَاماً كُمْ

۱. بقره: ۱۲۴.

۲. رک: التعريفات، ص: ۲۸؛ قواعد المرام، ص: ۱۷۴؛ ارشاد الطالبين، ص: ۳۲۵؛ شرح المواقف، ج: ۸، ص: ۳۴۵.

قدِ اکتفَى مِنْ دُنْيَاهُ بِطِمْرَيْهِ وَ مِنْ طَعَامِهِ بِقُرْصَبِيهِ...»؛<sup>۱</sup> یعنی: «آگاه باش هر پیروی کننده را پیشوایی است که ازو پیروی کرده به نور دانش او روشنی می‌جوید؛ بدان که پیشوای شما از دنیا خود به دو کنه جامه و از خوارکش بد و قرص نان اکتفاء کرده است...».

امامت تنها ریاست عامّه نیست که اگر روزی امام ریاست عامّه نداشت، امامت بالقوه هم نداشته باشد! یکی از مصداق‌های بارز مأمور پیرو امام، جناب «مقداد» است. وقتی ایشان را به سوی مسجد کشاندند تا با خلیفه دوم بیعت کند، رو به خلیفه کرد و گفت: یا بن خطاب، چه شده که فکرمی‌کنی اسلام در خطر است؟!

خلیفه او را به زیر لگد گرفت و ازو بیعت خواست. جناب مقداد از امیرمؤمنان علیهم السلام کسب تکلیف نمود. حضرتش به او فرمودند که بیعت کند. مقداد برخاست و رو به مضجع شریف پیغمبر اکرم ﷺ عرضه داشت که یا رسول الله! من بیعتی را که در غدیر با علی بن ابیطالب علیهم السلام نمودم، نقض نمی‌کنم ولیکن برای اطاعت از دستور علی بیعت می‌کنم.<sup>۲</sup>

در واقعه خونبار عاشورا، پس از شهادت حضرت ابا عبدالله و یارانشان علیهم السلام، وقتی خیمه‌ها آتش گرفت، حضرت زینب بنت ابی شعب نزد امام زین العابدین علیهم السلام آمدند تا کسب تکلیف نمایند که در خیمه‌ها بمانند و یا آن که فرار کنند. حضرت سجاد علیهم السلام فرمودند: «عَلَيْكُنَّ بِالْفَرَارِ...». پس دختران

۱. إرشاد القلوب إلى الصواب (ديلمي)، ج ۲، ص ۲۱۴.

۲. رک به: اسرار آل محمد ﷺ، ج ۲، ص ۵۹۴ به بعد.

۳. موسوعة کربلا، ج ۲، ص ۲۳۰؛ زینب الكبرى من المهد الى اللحد، ص ۲۴۸؛ دانشنامه

رسول خدا ﷺ همگی گریه کنان فرار می کردند،<sup>۱</sup> به جز حضرت زینب عليها السلام<sup>۲</sup> که از حضرت زین العابدین مراقبت می کردند.<sup>۳</sup>

در این ماجرا، شخصیتی برای موضوعی به ظاهر ساده از امام کسب تکلیف می کند که به فرمایش حضرت سجاد عليه السلام، «عَالِمَةُ غَيْرُ مُعَلَّمَةٌ فَهَمَةُ غَيْرُ مُفَهَّمَةٌ»<sup>۴</sup> است! یعنی ایشان عالم و دانا به حقایق احوال اهل دنیا هستند و محتاج به تعلیم و تفہیم و آموزش از جانب کسی نیستند. زینب کبری عليها السلام، نه یک انسان معمولی بلکه عقیله بنی هاشم است که در عقلانیت از ابن سینا و فارابی و ملاصدرا هم عقیل تراست چرا که این اشخاص، با درس خواندن به چنین جایگاه عقلی و علمی رسیده اند.

حال چنین شخصیتی، امام رئیس و پیشوای جلد خود می داند و خود را مستقل از دین و امام نمی بیند! بنابراین معرفت نسبت به جایگاه و شأن امام، انسان را از اقدام خودسرانه باز می دارد.

امام حسین برپایه قرآن، حدیث و تاریخ، ج ۸، ص ۴۲۶؛ الصحیح من مقتل سید الشهداء وأصحابه عليهم السلام، ج ۱، ص ۵۴.

۱. علامه مجلسی رحمه الله به نقل از فاطمه صغیر عليها السلام دختر امام حسین عليه السلام می نویسد: «دیدم سواری به سوی من می آید، با سرعت ازان جا گریختم ولی او به طرف من آمد و به یک باره ضربه سنگین ته نیزه را بر کتف خود احساس کردم و با صورت به زمین افتادم....»؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۶۱-۶۰؛ زینب الكبرى من المهد الى اللحد، ص ۲۴۴.

۲. معالی السبطین فی احوال الحسن والحسین عليهم السلام، ج ۲، ص ۸۷-۸۹؛ وسیلة الدارین فی انصار الحسين عليهم السلام، ص ۳۴۳-۳۴۴.

۳. الإحتجاج على أهل اللجاج، ج ۲، ص ۳۰۵.



چشم انداز



## درآمد

همگان براین حقیقت تاریخ اسلام هم داستانند که امیر مؤمنان علیه السلام، جامع خصال خیر بود. از علم، فضل، شجاعت، فصاحت، بلاغت، عدالت، سخاوت، مروّت، زهد و دیگر ویژگی های پسندیده که برگ های تاریخ اسلام، آکنده از آنان است. سیره آن گرامی، سرشار از این ویژگی هاست که در خلال بیش از نیم قرن زندگی، از خود بروزداد. این ویژگی ها برای علی بن ابیطالب علیه السلام، چنان از حد تواتر گذشته است که دیگر به بررسی راستگویی راوی و صحّت حدیث در این زمینه، نیازی احساس نمی شود.

در باب مدح و ثنا بر آن جناب، آیاتی ستრگ به علی اختصاص دارد و در سنت نبوی نیز، سخنان تابناکی در موضع مختلف، در شأن امیر مؤمنان علیه السلام ثبت و ضبط شده است. فضائلی که جای آن دارد که دفترها و مجموعه ها، از این فضائل و یادگارهای متواتر و قطعی، لبریز شود.

از سویی، در بررسی های تاریخی معلوم می شود که افراد در برخورد با فضائل برادر پیامبر خدا علیه السلام، رفتارهای بخصوصی از خود نشان داده اند. رفتارهایی همانند: پوشیدن و پنهان داشتن و بلکه انکار و اظهار جهل نسبت

به آن. اقدامی که از واپسین روزهای حیات رسول خدا آغاز شد و در دوران معاویه، به اوج رسید.

کار بدان جا رسید که نام نهادن فرزند به نام علی، حسن، حسین و فاطمه را منقبت دانستند و شرط ازدواج را دوست نداشتند علی قرار دارند.<sup>۱</sup>

در هنگامی باب خواندن احادیث رسول خدا علیهم السلام بر مسلمانان بسته شد که باب جعل حدیث گشوده گشت و احادیث بسیاری در بزرگداشت و تکریم دشمنان آل الله انتشار یافت. این احادیث جعلی را در مجموعه‌های روایی خود با عنوان فضایل و در کنار احادیث صحیح پیامبر خدا علیهم السلام که در فضایل جانشین پیامبر، علی بن ابی طالب علیهم السلام و ویژگی‌های او بیان شده بود، قرار دادند.

- علامه عسکری علیهم السلام در کتاب معالم المدرسین، نمونه‌هایی از «کتمان در مکتب خلفاً» را به ترتیب مهم و مهم تر به صورت ذیل بیان می‌کند:<sup>۲</sup>
- ۱- حذف بخشی از حدیث سنت رسول خدا علیهم السلام و تبدیل آن به کلمه‌ای مبهم.
  - ۲- حذف تمام خبر از سیره صحابه با اشاره به حذف آن.
  - ۳- تأویل و توجیه معنای حدیث رسول خدا علیهم السلام.
  - ۴- حذف برخی از اقوال صحابه بدون اشاره به حذف آن.
  - ۵- حذف تمام روایت سنت رسول خدا علیهم السلام بدون اشاره به حذف آن.
  - ۶- نهی از نوشتن سنت رسول خدا علیهم السلام.

- 
۱. «قال هشام بن الكلبي... ولا ولد فيها ذكر فسمي علية ولا حسنا ولا حسينا، ولا ولدت فينا جارية فسميت فاطمة؛ قال: منقبة...»؛ الغارات، ج ۲، ص ۸۴۲-۸۴۳.
  ۲. معالم المدرسین، ج ۱، ص ۴۰۳.

- ۷- تضعیف روایات و راویان سنت رسول خدا ﷺ و کتاب‌هایی که سلطه حاکم را زیر سؤال می‌برد.
- ۸- سوزانیدن کتاب‌ها و کتابخانه‌ها.
- ۹- حذف بخشی از خبر سیرهٔ صحابه و تحریف آن.
- ۱۰- نهادن روایات ساختگی به جای روایات صحیح سنت رسول خدا ﷺ و سیرهٔ صحابه.

ابن ابی الحدید معتلی در این باره می‌نویسد: «چه بگوییم درباره مردی که دشمنان او نیز به فضلش اعتراف دارند و نمی‌توانند بزرگواری‌های او را انکار کنند و برفضایلش پرده نهند. همه می‌دانیم که بنی امیه حکومت اسلام را در شرق و غرب زمین به دست گرفتند و با هرنیزی‌گی کوشیدند نور وجود اورا به خاموشی کشانند و مردم را علیه اوتحریک کنند و برای او عیب و نقص بتراسند و برهمه منبرها براو لعن می‌فرستادند و ستایشگران او را تهدید می‌کردند و آن‌ها را به زندان می‌انداختند و می‌کشتنند و مانع از نقل حدیثی می‌شدند که فضیلتی را برای او بازگو می‌کرد یا آوازه‌اش را فرونی می‌بخشید، حتی مانع از آن می‌شدند که کسی نام اورا ببرد، ولی تمامی این‌ها جزو الایی و منزلت برعلی نیفروزد، واو چونان مشکی بود که هرچه پنهانش می‌کردند باز بُوی خوشش انتشار می‌یافت و هرچه پرده براو می‌نهادند باز بُوی مشام نواز او فضا را در برمی‌گرفت. او به خورشیدی ماننده بود که با کف دست نمی‌توان آن را پوشاند و همچون پرتو روز بود که اگریک چشم آن را نبیند چشم‌های بسیاری آن را خواهد یافت».<sup>۱</sup>

۱. شرح نهج البلاغة، ج ۱، ص ۱۶-۱۷؛ «ما أقول في رجل أقتله أعداؤه وخصومه بالفضل، ولم يمكّنهم جحد مناقبه، ولا كتمان فضائله، فقد علمت أنه استولى بنو أمية على سلطان الإسلام في شرق الأرض وغربها، واجتهدوا بكل حيلة في إطفاء نوره، والتحريض عليه، ووضع المعايب والمثالب له، ولعنوه على جميع المناصب، وتوعّدوا مادحيه، بل

با تمام این احوالات، نور خدا خاموش نشد و برقع بر چهره ماه نیفتاد! فضائل امیر المؤمنان، در لابلای کتب تاریخی درخشیدن گرفت. پرتو این خورشید درخشندۀ، تا به امروز رسید و خانه دل محبّان آن حضرت، از شنیدن و دیدن این فضائل گرم شد.

با کمترین درنگ بر پژوهشگر پی‌گیر آشکار خواهد شد که دلیل فراوانی احادیث در فضایل علی بن ابی طالب علیهم السلام، عنایت فراوان پیامبر خدا علیهم السلام به ابلاغ دین و تکمیل و اتمام آن و آگاهی حضرت ختمی مرتبت به این نکته بوده است که پس از رحلت او امّت، اختلاف خواهد یافت.<sup>۱</sup>

این چنین است که ابن حجر هیشمی از پاره‌ای متأخران از ذریّه اهل بیت نبوی نقل می‌کند که:

«دلیلش - و خدا آگاه تراست - این است که خداوند تبارک، مشکلات علی و اختلاف‌های برخاسته از امر خلافت را که پس از رحلت حضرتش [علیهم السلام] ظهور می‌کرد به آگاهی پیامبر رساند. این، خود، اقتضای آن را داشت که پیامبر، علی را به این فضایل مشهور گرداند تا بدین ترتیب هر که خبر این فضایل بدور سد و به حضرتش توسل جوید نجات یابد. سپس هنگامی که این اختلاف ظهور کرد و بر حضرتش خروج کردند، هر یک از صحابه که این فضایل را شنیده بود، برای خیرخواهی امّت خبر آن را انتشار داد و پراکند. در

حسوهم و قتلهم، و منعوا من روایة حدیث يتضمن له فضيلة، أو يرفع له ذکرها، حتى حظروا أن يسمى أحد باسمه، فما زاده ذلك إلا رفعه و سمو؛ و كان كالمسك كلما ستر انتشر عرفة، وكلما كتم تضيع نشره، وكالشمس لا تستر بالراح، وكضوء النهار إن حجبت عنه عين واحدة، أدركته عيون كثيرة».

۱. کشف الیقین فی فضائل امیر المؤمنین علیهم السلام، مقدمه محقق (به نوشته حسین درگاهی)، ص. ۱۹

پی آن هنگامی که مشکل بالا گرفت و گروهی از بنی امیه بر منبرها به کاستن از مقام آن حضرت و دادن دشنام به او پرداختند و خوارج نیز با ایشان همراهی کردند و حتی قائل به کفر حضرت شدند. حافظان دانشور اهل سنت به پراکندن فضایل حضرتش روی آوردن تا جایی که این فضایل در مسیر خیر خواهی امّت و یاری رساندن به حق، فرونوی گرفت.<sup>۱</sup>

نکته دیگر آن که مردم، احادیث مربوط به فضایل حضرت ابوتراب، علی بن ابی طالب علیہ السلام را روایت می کردند و در کتاب هایشان می آوردند اما مفهوم این احادیث و لوازم عقلی و نتایج عرفی آن را عرضه نمی داشتند. به عبارتی در این که هر صفتی - فضیلت باشد یا رذیلت -، یک ویژگی ازویژگی های صاحب آن را هویدا می کند، خود را به تجاهل و تغافل می زندند و حتی می کوشیدند معانی صفاتی را که پیامبر خدا صلوات الله علیه و آله و سلم در حق آن حضرت تصريح فرموده بود، تحریف و احتمالاً آن ها را پوشیده بدارند یا از شمار بیرون افکنند.<sup>۲</sup>

این یورش ها در بستر زمان و حتی تا عصر حاضر همچنان ادامه یافت تا جایی که علامه سید عبد العزیز طباطبائی می گوید: «اگر بخواهیم این نکته را به وظر کامل بیان کنیم، چندین جلد را به خود اختصاص می دهد و چه بسا

۱. الصواعق المحرقة، ص ۱۲۱؛ «و سبب ذلك - والله أعلم. إن الله تعالى اطلع نبيه على ما يكون بعده مما ابتلى به علي وما يقع من الاختلاف لما آل إليه أمر الخلافة، فاقضى ذلك نصح الأئمة بإشهار تلك الفضائل لتحصل النجاة لمن تمسك به ممن بالغته، ثم لما وقع ذلك الاختلاف والخروج عليه نشر من سمع من الصحابة تلك الفضائل، وبتها نصحا للآلة أيضاً لما اشتَدَ الخطب واستغلت طائفه منبني أمية بتقسيمه وسبه على المنابر، وافقهم الخوارج، بل قالوا بكته اشتغلت جهابذة الحفاظ من أهل السنة بيت فضائله حتى كثرت نصحا للآلة ونصرة للحق».

۲. یکی از این نمونه های این مناقشه ها رامی توان در پوشاندن مفهوم «وصی» و «جانشین» در حق امیر مؤمنان علیہ السلام در واژه «مولی» در حدیث غدیر، مشاهده کرد.

آن چه به سده ما اختصاص دارد به تنها یی مجموعه‌ای را از آن خود سازد، چه، اخیراً تنها در پاکستان نزدیک به دویست جلد کتاب انتشار یافته که شیعه را مورد تهاجم قرار داده است، و ما شکایت نزد خدا بریم». <sup>۱</sup>

آن چه در این زمینه پُراهمیت است آن است که بدانیم غالب این حملات، متوجه نتیجه‌گیری‌های عقلی و فطری از احادیث مربوط به فضایلی است که علمای مكتب اهل‌البیت علیهم السلام در امامت علی و فرزندان معصوم او ووصایای ایشان بدان استدلال کرده‌اند.<sup>۲</sup>

حال وظیفه ماست که در حد توان، بکوشیم تا فضائل حضرتش به گوش آنانی برسد که از قافله جامانده‌اند؛ که فرمود: «این خلق عذاب نشدند مگر به واسطه گناهان علمایی که حقیقت را درباره فضائل علی و اولادش مخفی نمودند...».<sup>۳</sup>

موضوع امامیه در این میان، همان موضع دفاع و جلوگیری از حمله‌ها و برپاداشتن امامت بلا فصل امیر مؤمنان، علی بن ابی طالب علیهم السلام پس از رسول خدا علیهم السلام و پرداختن فضیلت‌های او و محسنات خیره‌کننده اخلاقی حضرتش بوده است. در پی آن ظهور کتاب‌های ارزشمندی از دانشوران شیعه می‌باشد که در آن به ردّ مهاجمان می‌پردازند و روایت‌های صحیحی را عرضه می‌دارند؛ امامت خاندان پیامبر را از آن‌ها نتیجه می‌گیرند و از حق آن بزرگواران موجودیت مکتبشان به دفاع بر می‌خیزند.

۱. تراشنا، شماره اول، سال دوم، ص ۳۴.

۲. برگرفته از: کشف الیقین فی فضائل امیر المؤمنین علیهم السلام، مقدمه محقق (به نوشته حسین درگاهی)، ص ۲۰-۲۱.

۳. قال رسول الله علیهم السلام: «لا يعذب الله هذا الخلق إلا بذنب العلماء الذين يكتمون الحق من فضل علي و عترته...»؛ مشارق أنوار الیقین فی أسرار امیر المؤمنین علیهم السلام، ص ۲۴۰.

## بِحَرِّ فَضَائِلِ عَلَى بْنِ اِبْيَطَالِ

ابوالحسن، علی بن ابی طالب بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلب، نخستین امام از ائمه اثنی عشر و دومین مucchom از چهارده مucchom است. آن حضرت دومین شخص عالم اسلام پس از رسول رحمت ﷺ ووصی و ولی مطلق هستند. اعتقاد به امامت ووصایت و ولایت آن حضرت ویازده فرزند بزرگوارشان، یکی از اصول مذهب امامیت است.

در حالی به ذکرفضائل و مناقب امیر المؤمنین علیهم السلام می پردازیم که گشودن این در خستگی در پی دارد و آن را پایانی نیست. آنجا که خوارزمی، به نقل از ابن عباس روایت کرده است که پیامبر خدا ﷺ فرموده است:

«لَوْأَنَّ الرِّيَاضَ أَفَلَامٌ وَالْبَحْرُ مَدَادٌ وَالْجَنُّ حُسَابٌ وَالْإِنْسَ كُتَّابٌ مَا أَحْصَنُوا فَضَائِلَ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ﷺ؛<sup>۱</sup> يعني: «اگر [درخت] باع‌ها قلم گردند و دریاهای مرکب و جنیان حسابگرو آدمیان نویسنده، نخواهند توانست فضایل علی بن ابی طالب ﷺ را شماره کنند».<sup>۲</sup>

۱. كشف الغمة في معرفة الأنثمة، ج ۱، ص ۱۱۲.

۲. شیخ ابوعلی فضل بن حسن طبرسی در اعلام الوری، ص ۱۸۴-۱۸۵ می‌گوید: «آگاه باشید که فضایل امیر المؤمنین ﷺ و اخلاق والا و ویژگی های او، آن چنان فراوان است که هیچ کتابی گنجایش آن ندارد و به سخن در نیاید و در این میان اگرچه شیعیان، بسیاری از آن ها را باز گفته اند ولی نقل آن اختصاص بدیشان ندارد. عame و مخالفان نیز آن قدر ذکرفضایل حضرتش را کرده اند که به شماره در نمی آید و پایان نمی پذیرد». نیز علامه نور الدین بیاضی عاملی در «صراط مستقیم»، ج ۲، ص ۵۶ می‌گوید: «احادیث دو فرقه و کتاب های دو گروه به امامت علی تصریحی دارند نه به تضمین یا التزام،

آن کس را که پیامبر خدا چنین توصیف شد، چگونه می‌توان به بیان  
فضایلش پرداخت؟!

آن‌گاه که از لغوی بزرگ، خلیل بن احمد فراهیدی، درباره فضائل علی بن ابی طالب علیه السلام سوال شد، پاسخ داد: «کیف اصف رجلاً کتم اعادیه محاسنه و حسد او احبابه خوفاً و ما بین الكلمین ملأ الخافقین»؛<sup>۱</sup> یعنی: «چگونه می‌توانم مردی را توصیف کنم که دشمنانش از روی حسادت و دوستانش از تو س (دشمنان) محاسن او را پنهان نمودند، در بین این دورفتار شرق و غرب عالم محامدش را فراگرفته است».

مردی که به فرمایش حضرت ختمی مرتبت، یادش عبادت است<sup>۲</sup> و شماره کردن فضائلش، سبب آمریش گناهان:

«به برادرم علی فضایلی داده شده است که از فراوانی به شماره در نمی‌آید. پس هر که فضیلتی از فضایل او را یاد آورد در حالی که بدان اعتراف دارد، خداوند گناهان گذشته و آینده او را بخواهد، و هر که فضیلتی از فضایل او را بنگارد، مدامی که نشانی از این نگارش باقی است فرشتگان برای او طلب غفران کنند، و هر کس به فضیلتی از فضایل او گوش سپارد، خداوند بر گناهان

و این همه، قطره‌ای است از دریای ملاطمه او و نور شمعی است در روشنایی روز که فرهیختگان در آن شعرهای گونه گون سروده‌اند». نیز بنگرید به: الطائف، ص ۱۳۷-۱۳۹ و بحار الأنوار، ج ۳۸، ص ۱۶۶.

۱. روضة المتقيين، ج ۱۳، ص ۲۶۵؛ این جمله به ابن ادریس شافعی نیز منسوب است: حلیه الأبرار، ج ۲، ص ۱۳۶.

۲. قالَ رَسُولُ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «ذِكْرُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عِبَادَةٌ وَذِكْرِي عِبَادَةٌ وَذِكْرُ غَلِيلٍ عِبَادَةٌ وَذِكْرُ الْأَئمَّةٍ مِنْ وَلْدِهِ عِبَادَةٌ...»؛ الإخلاص، ص ۲۲۴.

شنیداری او پرده عفو کشد، و هر که به نگاشته‌ای در فضایل او نظر یافکند، خداوند از گناهان چشم او درگذرد.«<sup>۱۳</sup>

در مرح توای مظہر اضداد چه گوییم  
بالاست مقام تو و گفتار قصیر است

### تفاوت «فضیلت» و «کرامت»

برخی ویژگی‌ها فضیلت و ارزش است اما داشتن آن ارزش و فضیلت، به طور مستقیم کرامت عند الله نیست. اما بعضی ویژگی‌ها موجب کرامت در پیشگاه خداوند است.

«علم» یا «ثروت»، هردو فضیلت و ارزشند اما مستقیماً موجب تقریب نزد خداوند نیست. قرآن مجید فرموده است: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَغْنَاكُمْ...»<sup>۱۴</sup> و نفرموده: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَغْنَاكُمْ»! اما به هر تقدیری نیازی از مردم، خود فضیلت است.

حلال زادگی، سیادت، سلامتی، همسر پیامبر بودن، داماد پیامبر بودن، عمومی پیامبر بودن همگی فضیلتند اما مستقیماً کرامت نزد خداوند محسوب نمی‌شوند.

۱. مناقب خوارزمی، ص ۲؛ «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى جَعَلَ لِأَخِي عَلِيٍّ فَضَائِلَ لَا تُحْصَى كَثِيرَةٌ فَمَنْ ذَكَرَ فَضْيَلَةً مِنْ فَضَائِلِهِ مُقْرَأً بِهَا غَفَرَ اللَّهُ لَهُ مَا تَعَدَّدَ مِنْ ذَنْبٍ وَمَا تَأْخُرَهُ مَنْ كَتبَ فَضْيَلَةً مِنْ فَضَائِلِهِ لَمْ يَزِلِ الْمَلَائِكَةُ شَسَعَفِرُولَهُ مَا بَقِيَ لِيَلْكَ الْكِتَابِيَّ رَسْمٌ وَمَنْ اسْتَمَعَ إِلَى فَضْيَلَةٍ مِنْ فَضَائِلِهِ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ الدُّنْوَبُ التَّيْ أَكْتَسَبَهَا بِالْأَسْتِمَاعِ وَمَنْ نَظَرَ إِلَى كِتَابٍ مِنْ فَضَائِلِهِ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ الدُّنْوَبُ التَّيْ أَكْتَسَبَهَا بِالْأَقْرَبِيَّ قَالَ النَّاظِرُ إِلَى أَخِي عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عِبَادَةً وَذِكْرَهُ عِبَادَةً وَلَا يَقْبَلُ اللَّهُ إِيمَانَ عَبْدٍ لَا يُؤْلِيهِ وَالْبَرَاءَةَ مِنْ أَعْدَائِهِ».

۲. حجرات: ۱۳؛ یعنی: «...بِي تردید گرامی ترین شما نزد خدا پرهیزکار ترین شماست...».

این فضیلت را ابو لهب که عمومی پیغمبر خدا بود داشت؛ اما این فضیلت، کرامتی برای او محسوب نمی‌شود. آنچه از ما مورد انتظار است، «تقوامداری» به عوض «فضیلت مداری» است!

در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است که در آن برای خود دو ویژگی قائل بودند. یک ویژگی این‌که ولایت امیر المؤمنین علیه السلام را پذیرفته‌اند و دیگر آن‌که از نسل علی بن ابی طالب علیه السلام هستند و سیادت دارند. آن حضرت ویژگی نخست را محبوب‌تر می‌دانند؛ چرا که ولایتی که از امیر المؤمنین به عهده‌شان است بر ایشان فریضه است اما ولادت آن حضرت از نسل امیر المؤمنین فضیلتی است که خداوند عطا کرده است:

«وَقَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ الْكَلَامُ لِعَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ وِلَادَتِي مِنْهُ لَأَنَّ وِلَادَتِي لَهُ فَرْضٌ وَوِلَادَتِي مِنْهُ فَصُلٌّ».۱

از این رو، مهم است که درباره شخصیت‌ها، دو مطلب مورد بررسی واقع شود: یکی بررسی فضایل اشخاص و دیگری بررسی کرامت اشخاص؛ اگر فضیلت‌ها زیاد باشد و فرد بی‌تقوا، مسئولیت کارهایش و بمال اوست و گناهش بیشتر! لذا پدر همسر رسول خدا نیز اگر بی‌تقوا باشد، وزر و بمال و مسئولیتش بیشتر از کسی است که نسبتی با پیغمبر ندارد.

سیادت، فضیلت است اما در روز قیامت، مسئولیت سید فاسق از غیر سید فاسق سنگین تر خواهد بود؛ عالم فاسق از جاهل فاسق بدتر است؛ غنی فاسق از فقیر فاسق وضعیت بدتری خواهد داشت؛ یعنی اگر در جهت کرامت نکوشد، در آینده، همان فضیلت‌هایی که به او عطا شده، وزر و بمال او خواهد شد و تنزل مقام می‌یابد.

۱. الفضائل (لابن شاذان القمي)، ص ۱۲۵.

بنابراین فضیلت در کنار تقوا مداری ارزشمند است و درجات انسان را بالا می‌برد. کرامت با ترک گناه و عمل به دستورات خداوند حاصل می‌شود. اگر این کرامت با آن فضایل همراه باشد، مقام انسان را بالا می‌برد. درست همانند ائمه هدی و انبیاء الهی ﷺ که در کنار فضایل متعددی که داشتند، نزد خداوند با کرامت محسوب می‌شدند.

### تصویف به وصف

در ادبیات و علم اصول، این اصل مطرح است که: «تعليق الحكم على الوصف مشعر بالعلية»؛ یعنی اگر حکمی را به وصفی متعلق کرده، گویای آن است که آن وصف، علّت جعل این حکم است؛ یا علّت بیان این حکم، آن وصف است و این صریح تراست از اینکه وصفی نیاوری!

مثالاً اگر در یک مجلس سخنرانی، سخنران بگوید به سلامتی فلان فرد صلووات بفرستید، برای دیگران این سوال مطرح می‌شود که فلان شخص، چه اوصافی دارد که چنین حکمی برایش صادر شده است؟! اما اگر سخنران بگوید برای سلامتی فردی که در مسجد خدمت می‌کند صلووات بفرستید، علّت این حکم مشخص می‌شود.

در این حالت، هم وصف مشخص است و هم حکم! خصوصاً اگر اوصاف، اوصاف منحصر به فردی باشد؛ حتی اگر اوصاف، جامع هم باشند باز معلوم می‌شود که این صفت مشخصی است برای فرد یا افرادی خاص، چه در جنبه‌های مثبت و چه در بُعد منفی!

---

۱. قاعده «تعليق الحكم على الوصف مشعر بالعلية» از قواعد مهم زبانی است که از دیرباز در علوم گوناگون مانند بلاغت، فقه، اصول و تفسیر بدان توجه شده و دانشمندان اسلامی و به ویژه اصولیان و فقهاء در تحلیل‌های خویش از آن بهره جسته‌اند.

اگر قرآن مجید می‌فرمود: إِنَّ عَلَى بْنَ ابِي طَالِبٍ خَلِيفَةَ رَسُولِ اللَّهِ؛ تَا رَوْزَ  
قِيَامَتِ هَرَكَسِ نَامَشِ طَالِبٍ بَوْدَ، نَامَ فَرِزَنْدَشَ رَا عَلَى مَيْ گَذَاشتَ وَبَعْدَ مَدْعَى  
مَيْ شَدَ كَه اَيْنَ آيَه در وصف فرزندش نازل شده است! در این صورت نه تنها  
مَسْئَلَه اختلاف نظر در خلافت حل نمی‌شد، چه بسا مشکلات تازه‌ای نیز  
برآن افزوده می‌شد!

خداآوند در قرآن مجید، ضمن آیه ولايت می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ أَمَّنُوا لِذِنْنَ يُقْبِلُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكُرَةَ وَهُمْ  
رَاكِعُونَ﴾؛<sup>۱</sup> یعنی: «سرپرست و دوست شما فقط خدا و رسول اوست و مؤمنانی  
[مانند علی بن ابی طالب هستند] که همواره نماز را بپا می‌دارند و در حالی که  
در رکوعند [به تهییدستان] زکات می‌دهند».

با نزول این آیه، این سؤال مطرح می‌شود که این فرد چه کسی بوده که  
چنین آیه‌ای درباره اش نازل شده است. دوست و دشمن براین مسئله متفرقند  
که جز علی بن ابی طالب علیهم السلام در زمان رسول خدا، کسی این عمل را انجام  
نداده است؛ از این رو جهت حکم مشخص می‌شود.

بنابراین در بحث تاریخ اسلام در این مجلد، با این رویکرد شخصیت  
امیرمؤمنان علیهم السلام بررسی می‌شود که معلوم شود، حضرت امیرمؤمنان، علی بن  
ابی طالب علیهم السلام اوصاف و ویژگی‌های منحصر به فردی دارد که ایشان را شایسته  
ولايت کرده است؛ صفاتی که در غیر وجود ایشان، برای هیچ‌کس بیان نشده  
است.

## چرایی طرح برخی فضائل از سوی پیامبر خدا و ائمه هدی علیهم السلام

رسول گرامی اسلام به عنوان امین وحی خدا، از جانب خداوند مأمور رساندن معارف دینی به مردم است. از جمله معارف و مفاهیم دینی، که می‌باشد به گوش همگان برسد، مسئله امامت و معرفی امام و ویژگی‌های اوست. به هرمیزان که معرفت اشخاص نسبت به معارف و مفاهیم دینی بیشتر باشد، قدر و منزلت بیشتری در درگاه خداوند خواهدنداشت. همانطور که فرموده‌اند: «...نَّوْمُ الْعَاقِلِ أَفْضَلُ مِنْ سَهْرِ الْجَاهِلِ...»؛<sup>۱</sup> یعنی: «...خواب عاقل از شب - بیداری جاهل افضل است...».

ائمه هدی علیهم السلام نیز به عنوان پرچمداران این هدایت، بیان معارف و مفاهیم دینی را در دستور کار خود قرار داده‌اند. گاه این وظیفه، با بیان فضایل خود امام همراه است. به این معنا که حضرتش، برای بیان موقعیت و مقام امام - که شخص خودشان است - مطالبی را بیان می‌کنند.

حجّت الهی و فرستاده خداوند، نه به عنوان یک شخصیت حقیقی و بلکه به عنوان یک شخصیت حقوقی اهمیّت داشته و اطاعت‌ش سبب قرب به درگاه الهی و بلکه در مسیر عبادت خداوند است. در قرآن مجید بارها به این مطلب بسیار مهم که فرستاده خدا به عنوان یک شخصیت حقوقی اهمیّت دارد و اطاعت‌ش واجب است، اشاره شده است:

«فُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحِبِّكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِر لَكُمْ دُنُوبَكُمْ...»؛<sup>۲</sup> یعنی:  
 «بگو: اگر خدا را دوست دارید، پس مرا پیروی کنید تا خدا هم شما را دوست بدارد، و گناهاتتان را بیامرزد...».

۱. تحف العقول، ص ۳۹۷.

۲. آل عمران: ۳۱.



﴿... وَجِئْتُكُم بِثَايِةٍ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَنْقَلُوا اللَّهَ وَأَطْبِعُونَ﴾؛<sup>۱</sup> یعنی: «...برای شما نشانه ای [برصدق رسالت] از سوی پروردگارتان آورده ام؛ پس [ای بنی اسرائیل!] از خدا پروا کنید و مرا فرمان ببرید.»

﴿فَأَنْقَلُوا اللَّهَ وَأَطْبِعُونَ﴾؛<sup>۲</sup> یعنی: «بنابراین از خدا پروا کنید و از من فرمان ببرید.»

نکته قابل تأمل آن که در این موضع پیامبر خدا مردم را به خویش دعوت نمی کند و بلکه به عنوان تنها راهنمای بشربه سوی خدا، مردمان را به اطاعت از خویش فرامی خواند.

ناگفته نماند که پیامبر خدا و ائمه هدایت علیهم السلام تمام آن چه در این زمینه می باشد به گوش مردم بر سر را بیان نکردند؛ چرا که تحمل و ظرفیت کافی برای پذیرش از سوی مردم وجود نداشت.

در این جاست که رسول خدا علیه السلام می فرمایند: «یا علی، اگر بیم آن را نداشتم که مسلمانان درباره تو آن کنند که مسیحیان درباره عیسی علیه السلام نمودند، درباره تو چیزی می گفتم که به هر کجا گذر کنی از خاک پایت تبرک جویند».<sup>۳</sup>

بنابراین نه پیامبرگرامی اسلام علیه السلام، نه شخص امیر المؤمنین علیه السلام و نه سایر ائمه اطهار علیهم السلام آن چنان که باید از اعماق درجات و مقامات ولایت خود سخن نگفته اند.

۱. آل عمران: ۵.

۲. شعراء: ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۲۶، ۱۳۱، ۱۴۴، ۱۵۰، ۱۶۳، ۱۷۹.

۳. کافی، ج، ص ۵۷، روایت ۱۸؛ اصل روایت به این صورت است: «وَلَوْلَا أَنْ تَقُولَ فِيهِ طَوَّافُ مِنْ أَمْتَيِ ما قَالَتِ النَّصَارَى فِي عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ لَقُلْتُ فِيهِ كَفُولاً لَا تَمَرِّبِلُ إِلَّا أَخْذُوا الشَّرَابَ مِنْ تَحْتِ قَدَمِيَّكَ يَلْتَمِسُونَ بِذَلِكَ الْبَرَكَةَ».

امیرمؤمنان علیهم السلام درین باره می فرمایند:

«...فِي مَنَاقِبِ لَوْذَكَرِهَا لَعَظَمَ بِهَا الْإِرْتِقَاعُ، وَطَالَ لَهَا الْإِشْتِمَاعُ، وَلَيْنَ تَقْمَصَهَا دُونِيَ الْأَسْقِيَانَ وَنَازِعَانِي فِيمَا لَيْسَ لَهُمَا بِحَقٍّ، وَرَكِبَاهَا ضَلَالَةً، وَ اعْتَقَدَاهَا جَهَالَةً...»؛<sup>۱</sup> یعنی: «... درباره من منقبت هایی است که اگر آنها را یاد کنم جنجال بزرگی پیش آید، و گوش سپردن بدان زمانی دراز می طلبد، و اگر در برابر من آن دو بد بخت آن را پیراهن خود کردند، در حالی که بدان حقی نداشتند و بر سر آن با من بستیزیدند، و به گمراهی مرتکب آن گردیدند و به نادانی آن را از آن خود دانستند...».

حال پس از گذشت سال‌ها، آن هم در ظلمت کدهای که بعد از طوفان جعلیات بنبی امیه و بنی عباس ساخته شده و نیز در فضایی که با شبهه افکنی‌های مدام - خصوصاً از سوی وهابیت - آلوده شده است، بیان مقامات ائمه هدایت علیهم السلام سخت و گاه غیرقابل درک به نظر می‌رسد. مقاماتی که در عصر خود، برای اصحاب ائمه علیهم السلام، به رغم تاریکی‌های موجود، برایشان عادی و معمول به حساب می‌آمد، امروزه برای برخی شبیه به خرافه است!

برای صحابه پیامبر خدا علیهم السلام، که از نزدیک با امیر المؤمنین علیهم السلام در ارتباط بودند، مقامات علمی و کمالات معنوی علی بن ابی طالب علیهم السلام روشن بود. مقامات و کمالاتی که گاه بدان اعتراف کرده و گاه از روی ستم و حسد، آن‌ها را انکار می‌نمودند:

﴿وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقِنُتُهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا...﴾؛<sup>۲</sup> یعنی: «وآن را از روی ظلم و سرکشی انکار کردند، در حالی که در دل به آن یقین داشتند!...».

۱. کافی، ج ۱۵، ص ۸۱

۲. نمل: ۱۴

علّامه فقیه، سید هاشم حسینی تهرانی علیه السلام، در پاسخ به این پرسش مقدّر که: چگونه یک انسان مطلبی را که بدان معرف است را نمی‌پذیرد، چنین می‌نویسد:

«در امکان آدمی است که آن چه را که عارف است و می‌داند انکار کند یا اعتراف نماید، چه در نظرش حق باشد یا باطل. و نیز می‌تواند حق را حق اعتراف کند و بگوید: حق است؛ و باطل را باطل اعتراف نماید و بگوید: باطل است. یا بر عکس حق را باگوید: باطل است و باطل را بگوید: حق است. دانسته یا ندانسته؛ در هر صورت آنچه را اعتراف یا انکار می‌کند، می‌شود با عقیده و باطنش موافق باشد یا نباشد.

اظهارات کسی هرگونه باشد، دلیل نیکی و بدی خودش نمی‌شود، ولی مرد [شخص] خدا پرست، در سخن و سکوت ش رضای خدا را منظور دارد و خود پرست، هوا و هوش را ملاک قرار می‌دهد!»<sup>۱</sup>

با این اوصاف، بر شخص آگاه از تاریخ پوشیده نیست که گاه از زبان دشمنان امیر المؤمنان علیه السلام و خاندان نبوت علیه السلام، فضایلی در بزرگداشت امیر المؤمنین نقل شده است. فضائل و مناقبی که خواننده را به این پرسش و می‌دارد که: چگونه ممکن است فرد یا افرادی با آن همه کینه ورزی نسبت به پسرعم رسول خدا علیه السلام، علی بن ایطالب علیه السلام، زبان به اعتراف گشوده و فضائل علی را بیان کرده باشند؟! از طرفی گاه نیز دشمنان آن حضرت، رفتارهای متناقضی در پذیرش مقامات آن جناب بروز داده‌اند که خود می‌تواند محل تأمل و بررسی باشد.

برای مثال در اخبار واردہ، با دو واکنش متناقض از سوی معاویه در وقت شنیدن خبر شهادت امیر المؤمنان علیہ السلام، روبرو هستیم.

در خبر آمده است که هنگامی که خبر شهادت امیر المؤمنین علیہ السلام به معاویه رسید، در یکی از روزهای تابستان، معاویه با همسرش فاخته دختر قرطه خفته بود: «لما جيءَ معاوية بنعي على بن أبي طالب (علیہ السلام) وهو قائل مع امرأته ابنة قرطبة في يوم صائف. فقال: إنا لله وإنا إليه راجعون، ماذا فقدوا من العلم والخير والفضل والفقه؟ قالت امرأته: بالأمس كنت تعطن في عينيه وتسترجع اليوم عليه! قال: ويلك! لا تدرین ماذا فقدوا من علمه وفضله وسابقته!».

برخاست و گفت: «إنا لله وإنا إليه راجعون! چه دانش و فضیلتی را از دست دادند». همسرش گفت: «تودیروز به رویش نیزه می زدی، امروز إنا لله وإنا إليه راجعون» برایش می گویی؟! گفت: «نمی دانی چه علم و فضیلت و سوابقی از دست رفت».

سخنان برخلاف این اظهارات نیاز از معاویه نقل شده است که از شنیدن خبر شهادت امیر المؤمنان علیہ السلام شادمانی نمود: «والله لقد أتاه قتل امير المؤمنين و كان مُنكئاً فاستوى جالساً ثم قال: يا جاريه غئيني فال يوم قررت عيني، فأنشأت تقول:

ألا أبلع معاویة بن حربِ	أفى شهر الصیام فجعتمونا
قتلُم خیرَمَن ركب المطایا	فلا قررت عيون الشامتينا
بخيِ الناس طرِّاً جمعينا؟	ورحَلها ومن ركب السفيننا؟

۱. تاریخ مدینة دمشق (تاریخ امیر المؤمنین علیہ السلام)، ج ۳، ص ۴۰۵-۴۰۹، ح ۱۵۰۷-۱۵۰۵؛ مناقب خوارزمی، فصل ۲۶، ص ۲۸۳؛ فرائد السقطین، ج ۱، باب ۶۸، ص ۳۷۲-۳۷۳.

فَرَفَعَ معاوِيَهُ عَمودًا كَانَ بَيْنَ يَدَيْهِ فَصَرَبَ رَأْسَهَا فَنَتَرَ دِمَاغَهَا<sup>۱</sup>.

راوی می‌گوید: خبر شهادت امیر المؤمنین علیهم السلام به معاویه رسید، تکیه داده بود؛ پس راست نشست و به کنیزک خواننده‌ای که نزدش بود گفت: «برایم بخوان چرا که امروز چشمم روشن شد». کنیزک که از دوستان و محبّان خاندان نبوّت بود چنین خواند:

نَزَدٌْ بُورٌْ حَرْبٌْ أَزْمَنْ بَازْكُوِيدَ اِيْنَ سَخْنَ

چَشْمٌ بَدْخُواهٌ عَلَى رُوشَنْ نِباشَدْ در زَمَنْ

اَيْ بَدْ اَنْدِيشَانْ بَهْ مَاهْ رُوزَهْ بَنْمُودَيَدْ ما رَا

بَهْرِقَتْلِ بَهْتَرِينْ مَرْدَمْ گَرْفَتَارِ مَحْنَ

آَهْ كَشْتِيدَ آَنْ كَهْ بَهْتَرَ بَودَ اَزْ هَرَ رَاكَبَى

بَهْتَرَ اَزْ هَرَهَرَوَى در دَشَتَ يا اندر سَفَنْ

پس معاویه عمودی که پیش دستیش بود را برداشت، بر سر کنیزک زد به طوری که مغزش آسیب دید و از دنیا رفت.

سید هاشم حسینی تهرانی در توضیح و تحلیل این گونه رفتارها، وقوع چنین رفتاری را از معاویه و امثال او ممکن می‌داند و آن را از چند جهت بررسی می‌کند:<sup>۲</sup>

۱- خداوند برزبان آنان جاری می‌کند تا برخودش و پیروانش اتمام حجّت باشد.

۲- آدمی نمی‌تواند آن چه می‌داند را برابی همیشه پنهان دارد؛ چنان چه در حدیث آمده است: آن چه در دل نهان است ناخواسته گاهی برزبان آید.

۱. تشیید المطاعن، ج ۲، ص ۴۰۹، از الراغب در کتاب المحاضرات.

۲. بوستان معرفت، ص ۶۶۳.

معاویه و مانند او، از رسول خدا ﷺ و صحابه آن حضرت، مناقب بسیاری درباره خاندان نبوت خصوصاً امیر مؤمنان ؓ شنیده بودند و به آن‌ها یقین داشتند. حتی اگر آن را پنهان کرده ودها بار انکار می‌نمودند، سرانجام یکبار دانسته خود را برزبان جاری می‌ساختند.

۳- مسند نشینان ریاست دنیا، از روی سیاست سخن می‌گویند و مطابق مصلحت وقت، عمل می‌کنند! حق و باطل نزد آنان یکسان است و ملاک گفتار و کردارشان، استوار کردن ملک و ریاست است. چه حق را ابزار قرار دهند چه باطل را، با حق درستیزند و تنها اگر مصلحتی پیش آید، به حق اعتراف می‌کنند. از تناقض‌گویی و دوری و اختلاف در عمل، پرواپی ندارند و چون قدرت در دست آن‌هاست، دست وزبان مخالفان را می‌بنند و کسی هم جرأت آن را ندارد که بگوید: اگر به حق اعتراف کردی، چرا بدان پاییند نیستی!

در دل فاخته، همسر معاویه، اندکی دوستی علی بن ابیطالب ؓ وجود داشت و از آنجا که معاویه سخت اور امی خواست، سیاست ایجاب می‌کرد که در مدح علی سخن بگوید تا دل فاخته رمیده نشود.

صفحات تاریخ مملو است از افرادی که چنین عمل کرده‌اند و این مسئله به معاویه اختصاص ندارد.

### معرفی چند کتاب در فضائل امیر مؤمنان ؓ

همانطور که پیشتر گذشت، امیر مؤمنان ؓ اقیانوس ناپیدا کرانه‌ای است که جنبه‌های مختلف اخلاقی در آن موج می‌زند. شخصیت الهی این پیشوای سترگ، به حدی برجسته است که در کلمات و آثار گوناگون به عنوان الگو

معرفی شده. پیامبر گرامی اسلام ﷺ در احادیث فراوانی ایشان راستوده و به فضائل و مناقبشان، تصریح فرموده‌اند. در صدر تمام معرفی‌ها، آیاتی است که در قرآن کریم در شأن و منزلت علی بن ابی طالب علیهم السلام و ذکر برجستگی‌های شخصیتی شان آمده است.

با این که دشمنان علی بن ابی طالب علیهم السلام از روی حسادت و دوستانش از روی ترس، فضایل و مناقب او را در طول تاریخ پنهان داشته‌اند، کمتر مجموعه حدیثی می‌توان یافت که صفحه‌ای از آن مزین به فضایل آن انسان الهی نباشد. نه تنها کتاب‌های عظیم حدیثی شیعه، که صحاح اهل تسنن نیزار دریای بی‌کران عظمت و بزرگی آن حضرت سرشوار است.

راویان احادیث از سال‌های آغازین تدوین حدیث تاکنون، کتاب‌هایی را مخصوص فضایل و مناقب امیرالمؤمنین علیهم السلام تدوین کرده‌اند که در ادامه، به برخی از این کتب اشاره خواهد شد:

\* از نخستین کتاب‌های مستقل درباره فضائل امیرالمؤمنین علیهم السلام، می‌توان به کتاب «فضائل امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیهم السلام»، نوشته احمد بن حنبل (درگذشت ۲۴۱ ق)، یکی از پیشوایان چهارگانه اهل تسنن است. در این کتاب، روایاتی در مناقب و فضائل امیر المؤمنان علیهم السلام نقل شده است.

کتاب فضائل امیرالمؤمنین، شامل ۳۶۹ حدیث در دو بخش (بخش اول: ۱۶۰ روایت و بخش دوم: ۲۰۹ روایت) است که مؤلف در پنج عنوان، آن را بخش‌بندی کرده است. این اثر با تحقیق مفصل سید عبدالعزیز طباطبائی و با افزودن زندگی‌نامه انتقادی احمد بن حنبل و فهرست‌های گوناگون منتشر شده است.

\*احقاق الحق وازهاف الباطل مشهور به احراق الحق، کتابی کلامی نوشته قاضی نورالله شوشتاری عالم، متکلم و فقیه شیعه در دوره صفویه<sup>۱</sup> که در سال ۱۰۱۹ق که در راه دفاع از اهل‌البیت علیهم السلام در هندوستان به شهادت رسید. این کتاب در دفاع از ولایت و امامت امیر مؤمنان علیهم السلام، تبیین اندیشه‌های کلامی شیعه و در ردّ کتاب ابطال نهج الباطل و اهمال کشف العاطل، نوشته فضل الله بن روزبهان، عالم سنّی مذهب قرن نهم قمری نوشته شده است.<sup>۲</sup>

کتاب احراق الحق در نسخه‌های دو و چهار جلدی منتشر شده و بر آن شرح، ترجمه و تکمله‌هایی نیز نوشته شده است. این کتاب با تعلیقات و ملحقاتی که زیرنظر آیت‌الله سید شهاب‌الدین مرعشی نجفی به آن اضافه شده تاکنون ۳۶ جلد از آن به چاپ رسیده است. این تعلیقات و ملحقات، با ویرایش بعدی و تحریر مجدد، با عنوان «موسوعة الإمامة فی نصوص أهل السنّة» تاکنون تا مجلد ۳۰ به چاپ رسیده است.

\*کتاب «کشف الیقین فی فضائل امیر المؤمنین علیهم السلام»، کتابی در فضائل امیر المؤمنین علیهم السلام، از ولادت تا پس از شهادتشان، نوشته علامه حلی (درگذشته ۷۲۶ق) است که با استناد به منابع اهل تسنن نگاشته شده است.

علامه حلی در مقدمه کشف الیقین بیان کرده که اول جایتو (حاکم مغولی

۱. ریحانة‌الادب، ج ۳، ص ۳۸۴.

۲. روش قاضی نورالله شوشتاری در این کتاب، مناظره بوده و علاوه بر مباحث کلامی از شعرهای فارسی و عربی نیز استفاده کرده است. در این کتاب، برخی از مباحث اختلافی میان شیعه و اهل تسنن به صورت تطبیقی بحث شده و بخش بندی آن همانند کتاب نهج الحق نوشته علامه حلی است. از مطالب کتاب، در نگارش کتاب‌هایی چون اثبات‌الهداة بالنصوص والمعجزات، وبحار الانوار نیز استفاده شده است.

که تحت تأثیر علامه و برخی دیگران علمای شیعه به تشیع گرایید) از او خواسته است تا در فضائل علی بن ابی طالب علیه السلام کتابی تدوین کند.<sup>۱</sup>

مؤلف، کشف الیقین را به یک مقدمه و چهار فصل تقسیم کرده است. علامه حلی برای هر مبحث جزئی، عنوان مستقلی آورده و برای هر روایت نیز، عنوانی برگزیده تا جستجوی مطالب آسان شود.

ترجمهٔ فارسی این کتاب، به ترجمهٔ حمید رضا آذیر، توسط انتشارات وزارت ارشاد به چاپ رسیده است.

\* کتاب «خصائص امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (کرم الله وجهه)»، تألیف ابو عبد الرحمن، احمد بن شعیب نسائی است. این کتاب بدان جهت که توسط یکی از محدثان مورد اعتماد اهل تسنن تألیف یافته، حائز اهمیت است.

سرنوشت نویسنده کتاب، بیانگر جوناسالم روزگاران گذشته برای بیان حقیقت و جانبداری ازانسان‌هایی چون برادر رسول خدا علیه السلام، علی بن ابی طالب علیه السلام است. فضایی که حتی بعضی از عالمان منصف اهل تسنن را وامی داشت تا از ترس کشته شدن، با معرضان و ناآگاهان همنوشده و حقیقت تاریخ اسلام را پوشاند.

نویسنده کتاب مورد بحث، پیشوای عصر خود در حدیث بود. پس از مسافرت‌های فراوان علمی، در مصر سکونت گزید. کتاب‌های او در مصر منتشر شد و مردم از او حدیث می‌آموختند. در اخر عمرش به دمشق آمد. از او درباره معاویه و فضایلش پرسیدند، پاسخ داد: «فضیلتی برای اونمی شناسم جزاین که پیامبر اکرم علیه السلام درباره او فرمودند: خداوند شکمش را سیر نکند».

۱. کشف الیقین، ص ۱ و ۲.

چون انحراف مردم دمشق از امیرالمؤمنین علیه السلام را مشاهده نمود، تصمیم گرفت با نوشتن کتاب خصائص امیرالمؤمنین مردم را هدایت کند. اما همین کتاب سبب خشم و غضب ناصبی‌ها شد و سرانجام موجبات مرگ او را فراهم آورد.

در این کتاب، ۱۹۴ حدیث در ۶۳ فصل تدوین شده است. احادیث در شرح فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام و افراد دیگری چون حضرت صدیقه طاهره علیها السلام، حسنین علیهم السلام و برخی از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام است که به نوعی فضایل آن‌ها، فضیلتی برای امیرمؤمنان محسوب می‌شود. نیز احادیثی در این مجموعه گردآمده که در آن‌ها پیامبر خدا علیه السلام با خبردادن از وقایع آینده و بایان اوصاف گروه‌های مختلفی چون خوارج نهروان که در آینده رخ خواهند نمود، حقانیت امیرالمؤمنین علیه السلام را در حوادث آینده تبیین می‌نمایند.

اسناد احادیث این کتاب از جهت صحت و ضعف، در پانوشت‌ها مورد دقت قرار گرفته و جزاندگی، روایات این مجموعه را موثق و معتبر دانسته‌اند.

این کتاب به فارسی نیز ترجمه شده است.<sup>۱</sup>

\* کتاب «مناقب اهل بیت علیهم السلام از دیدگاه اهل تسنن»، نوشته سید محمد طاهره‌اشمی شافعی، از علمای سنتی مذهب ایرانی (۱۴۱۲ق- ۱۳۳۲ق) است که در سال ۱۳۷۸ به زبان فارسی منتشر شده است.<sup>۲</sup> در این کتاب به نقل فضائل اهل‌البیت پیامبر خدا علیهم السلام در کتب معتبر اهل تسنن به تفکیک پرداخته شده است.

۱. برای نمونه: با ترجمه محمد حسن مدرس فتحی، نشر آفاق، سال ۱۳۸۰ ش.

۲. چاپ آستان قدس رضوی.

\*کتاب «سیماهی علی<sup>علیهم السلام</sup> از منظر اهل سنت» توسط مولوی محمد برفی به زبان فارسی در سال ۱۳۸۶ منتشر شده است.

نویسنده در مقدمه این کتاب می‌نویسد: «در میان ستارگان تربیت شده مکتب رسول اکرم<sup>صلی الله علیه و آله و سلم</sup> بعضی همچون امیر المؤمنین علی بن ابی طالب<sup>رض</sup> از درخشندگی ویژه‌ای برخوردار می‌باشند. چون علی<sup>علیهم السلام</sup> یگانه شاگرد مکتب اسلام بود که از آغاز نوجوانی در خانه وحی بالندگی یافت و پا به پای پیامبر رحمت در همه مراحل دشوار ایام بعثت و کینه توزی های قریش، لحظه‌ای رسول خدا را تنها نگذاشت. او نه تنها در لیلة المبعث سودای جان برسر عقیده نمود و به عوض پیامبر<sup>صلی الله علیه و آله و سلم</sup> بر بسترش خواید، بلکه در تمام مدت سه سال محاصره رسول و یارانش در شعب ابوقطالب، از ییم آن که مبادا دشمن عنود، به قصد جان پیامبر<sup>صلی الله علیه و آله و سلم</sup> شبیخون زند، به دستور پدر بارهادر نیمه شب جای خواب خود را با پیامبر<sup>صلی الله علیه و آله و سلم</sup> عوض کرد تا اگر خصم کینه توز از کمین درآید، رسول خدا محفوظ بماند. و این چنین با فداکاریها و از خودگذشتگی ها توانست به مقام برادری پیامبر اکرم<sup>صلی الله علیه و آله و سلم</sup> در پیمان مواخاة دست یابد و با فاطمه دختر پیامبر<sup>صلی الله علیه و آله و سلم</sup> ازدواج نماید.»

در فصل اول این کتاب به مناقب امیر المؤمنان علیهم السلام از منظر پیامبر اکرم به روایت اصحاب ایشان در منابع روایی اهل تسنن پرداخته شده است. در فصل دوم ارتباط حسنی یاران پیامبر خدا<sup>صلی الله علیه و آله و سلم</sup> با امیر المؤمنان علیهم السلام و مناقب ایشان از زبان یاران پیامبر بررسی شده است. در فصل سوم نظر فقهاء و صاحب نظران روایی اهل تسنن در ارتباط با آن بزرگوار نقل شده است. همچنین به ذکر موضع گیری‌های فقهاء بزرگ اهل تسنن در برابر بنی امیه و بنی عباس و دفاع آنان از خاندان علوی پرداخته شده است.

در فصل چهارم دیدگاه صاحب نظران کلامی اهل تسنن درباره امیرمؤمنان علیهم السلام بررسی شده است و فصل پنجم نیز به سیمای امیرمؤمنان علیهم السلام از منظر شاعران فارسی زبان اهل تسنن اختصاص یافته است. در فصل ششم به نظرات عرفای بزرگ اهل تسنن درباره امیرمؤمنان علیهم السلام پرداخته شده است.

\* کتاب «سیمای علی علیهم السلام به روایت اهل تسنن» با نام اصلی «علی و السنه» که در کتب قدیم از آن به «مناقب امیرالمؤمنین» نیز تعبیر کرده‌اند، به نوشته سید هاشم بحرانی است. این کتاب با تعلیقات نجم الدین شریف عسکری بر متن اصلی عربی و با ترجمه محمد امینی در سال ۱۳۷۸ به چاپ رسیده است.

کتاب با پیش‌گفتاری درباره زندگی مؤلف آغاز شده و در ادامه، ۱۹۳ حدیث در باب مناقب امیرالمؤمنین منقول از اهل تسنن ثبت شده است. احادیث با شماره و علامت ستاره نشان داده شده و ذیل هریک توضیحات و پی‌نوشت‌های مربوط به آن آورده شده است. فهرست موضوعی روایات، فهرست آیات قرآنی، اعلام و فهرست منابع و مأخذ پایان بخش کتاب است.

\* کتاب «درّ بحر المناقب فی تفضیل علی بن ابی طالب علیهم السلام»، اثر درویش برهان علی بن ابراهیم از علمای قرن دهم هجری می‌باشد. این کتاب که دریک مقدمه و ۱۲ باب و به زبان فارسی تالیف شده، در مناقب و فضائل امیرالمؤمنین علیهم السلام بوده و در آن به برخی از شباهات کلامی در باب امامت نیز پاسخ گفته، و در این راه از کتب معروف اهل تسنن بهره جسته است.

این نسخه خطی، در قالب پایان نامه، تحقیق و تصحیح شده است. در تحقیق این کتاب که از پنج نسخه استفاده شده است، به تقویم نص و استوارسازی متن، تخریج و مصدریابی، تکثیر شواهد و قرائی از منابع شیعی

و سنی تا قرن نهم پرداخته، و در آخر فهرستی جامع از آیات، روایات، اعلام، اماکن و بلدان، اشعار، حوادث و ازمنه، منابع و مصادر کتاب و منابع و مأخذ تحقیق ارائه شده است.

\* کتاب «اربعین» نوشته ابن ابی الفوارس<sup>۱</sup> دانشمند بغدادی است و تنها اثری است که از ابن ابی الفوارس بر جای مانده. اثری که به وسیله آن، نام وی زنده مانده است.

در این کتاب، ابن ابی الفوارس، چهل حدیث در مناقب و فضائل حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را به نقل از سی و هشت شیخ، نقل کده است. مؤلف، در آغاز هر حدیث، نام شیخی که حدیث را از او شنیده و تاریخ دقیق سمع (روز، ماه، سال) و پس از آن، نام محلی که حدیث را در آن جا شنیده، ذکر نموده و پس از آن، سند حدیث را ذکرمی کند.

\* ابن دأب<sup>۲</sup> کتابی در فضائل امیر المؤمنان به رشتہ تحریر درآورده است که

۱. «محمد بن أحمد بن محمد بن فارس بن سهل»، یا «أبوالفتح بن أبي الفوارس رازی» [المنتظم فی تاریخ الامم والملوک، ج ۱۵، ص ۱۴۹] در سال ۳۳۸ هـ ق در بغداد متولد شد [تاریخ الاسلام ووفیات المشاهیر والأعلام، ج ۲۸، ص ۳۰۲] و در سال ۴۱۲ هـ ق از دنیا رفت و در کنار احمد بن حنبل دفن شد. [المنتظم فی تاریخ الامم والملوک، ج ۱۵، ص ۱۵۰]

او برای کسب علم و نوشتمن کتاب به شهرهایی؛ مانند بصره، فارس و خراسان سفر کرد. [تاریخ الإسلام، ج ۲۸، ص ۳۰۲] برخی منابع، او را فردی با حافظه و شناخت قوی، امانت دار و معروف به صلاح [همان، ص ۳۰۳] و نیز شخصی «ثقة» در نقل حدیث معرفی کرده‌اند [المنتظم، ج ۱۵، ص ۱۵۰]

۲. محدث القمي علیه السلام در «الكتني والألقاب» می‌نویسد: ابن دأب یکی از دانشمندان حجاز در اوخر قرن دوم هجری و معاصر با هادی خلیفه عباسی بود که در دانش ادبیات و تاریخ، سرآمد و مورد احترام بود.

در آن، به هفتاد فضیلت امیرمؤمنان علیهم السلام پرداخته است که در هیچکس در آن‌ها با حضرتش شریک نیست.

متن کامل کتاب ابن دأب، در کتاب اختصاص شیخ مفید [ص ۱۴۴] تا ص ۱۶۰] آمده است. مرحوم علامه مجلسی نیز، این کتاب را در بحارالأنوار آورده است.<sup>۱</sup>

کتاب برگهایی از کتاب نور، نوشتهٔ حسین فریدونی وویراستاری عبدالحسین طالعی،<sup>۲</sup> ترجمة منتخبی از این کتاب نفیس است.

\* دانستی است، دوازدهمین مجلد «دانشنامه امام علی علیهم السلام» که تحت نظر علی اکبر رشاد به رشتهٔ تحریر درآمده است، حدود ۳۰ کتاب مرتبط با امیرمؤمنان علیهم السلام - که برخی از آنان در این گفتار یاد شد - را به صورتی مفصل و یا مختصر، معرفی می‌کند.<sup>۳</sup>

### آن‌چه پیش روست

از همان نخستین سال‌های پس از رحلت رسول خدا علیهم السلام، مجموعه‌ای از فضائل، لقب‌ها و کُنیه‌های امیرالمؤمنین علیهم السلام در منابع متعدد شیعه و اهل تسنن به شماره درآمده است.

علی اصغر شکوهی در «اسماء و القاب امیرالمؤمنین»، بیش از ۳۰۰ علامه هادی بن ابراهیم دانشمند زیدی قرن هشتم، در «البروج فی اسماء امیرالمؤمنین علیهم السلام» تا ۲۹۰ و ثابتی در «القاب و صفات مولای متقيان»، بیش از

۱. ج ۴۰، ص ۹۷ الی ۱۱۶.

۲. انتشارات نبأ، سال ۱۳۸۱.

۳. پژوهشگاه فرهنگ و اندیشهٔ اسلامی، چاپ ۱۳۸۰ ش.

۵۹۰ عنوان اسم، لقب و صفت را برای امام علیهم السلام شمرده‌اند.

مرحوم قاضی نور‌الله شوشتري در «*الحقائق الحق و الأئم الباطل*»، در ذیل عناوین کتاب خود، بیش از ۵۰۰ کتاب مربوط به قرون مختلف را در فضائل امیر مؤمنان علیهم السلام گردآورده است که خود، اثبات یک تواتر معنوی است. تواتری که نشان می‌دهد، مولای متقیان، علی بن ابیطالب علیهم السلام تمام صحابه پیامبر خدا علیهم السلام چنان در قلمه ایستاده است که کسی به گرد او نمی‌رسد!

همان‌گونه که خود، فرموده است:

«...يَعْلَمُ الْمُؤْمِنُونَ أَنَّمَا يَنْهَاكُمُ الْمُنْكَرُ عَنِ الْأَقْرَبِ إِلَيْهِ...»؛<sup>۱</sup> یعنی: «... من آن کوه بلندم که از قله من سیل جاری می‌شود و هیچ پرنده بلند پروازی، به بلندای شامخ من نمی‌رسد...».

در این نوشتار، ده فضیلت امیر مؤمنان علیهم السلام انتخاب و سپس پیرامون آن نکاتی چند گفته شده است.

۱. نهج البلاغه، خطبه سوم (شقشقیه)

# برگ اول

علی، امیرالمؤمنین

چون لباس کعبه براندام بت، زینده نیست

جز توبه شخص دگر نام امیرالمؤمنین<sup>۱</sup>

اسلام، خاتم ادیان، ورسول الله ﷺ خاتم پیامبران و قرآن، فرجام بخش  
کتاب‌های آسمانی است. بدین سان اسلام زمان شمول و جهان شمول است  
و پیامبر ﷺ، ابلاغ کننده دینی است که رنگ ابدیت دارد و زمان، طومار  
حیات او را درهم نمی‌پیچد. از سوی دیگرستی خلقت چنین است که رسول  
خدا ﷺ چونان دیگرانسان‌ها، حیات ظاهري محدودی دارد و بنا بر سخن  
صريح قرآن، ایشان نیز طعم مرگ را خواهد چشید، چنانچه دیگران: «إِنَّكُمْ مَيِّتُونَ وَأَنَّهُمْ مَيِّتُونَ»؛<sup>۲</sup> یعنی: «بی تردید تو می‌میری و قطعاً آنان هم می‌میرند».

پیامبر خدا ﷺ، رسالت ابلاغ آموزه‌های دین را بر عهده دارد، بدان گونه که  
رهبری و زعامت جامعه را نیز به دیگر سخن، رسول خدا ﷺ، مرجع فکری

۱. صائب تبریزی.

۲. زمزه: ۳۵.

مردم و نیز زعیم و پیشوای آنهاست. براین اساس، پرسش جدّی و مهمی - که هرگز نمی‌توان از کنار آن به سادگی گذشت و در درازنای تاریخ، دل‌مشغولی مهم متفکران اسلامی نیز بوده است - این است که این زعیم بزرگ الهی و مرجع باشکوه خدایی که آینده‌ای مشخص را زمان شمول اعلام کرده است، برای آینده آیین و مکتبش چه کرده است؟ آیا آینده‌ای مشخص را رقم زده و یا به هیچ روی برای آینده طرحی نیفکنده و کار را یکسره به مردم و انها ده است و یا ...؟!

ولایت علوی در ابلاغ و عرضه همزاد با رسالت نبوی است. پیامبر گرامی اسلام به هنگام اعلان رسمی و تبلیغ علنی رسالت، با صراحت تمام از تداوم رسالت در قالب ولایت سخن گفتند و علی بن ابیطالب علیه السلام را وصی، خلیفه و همگام خود معرفی کردند.<sup>۱</sup> پیامبر خدا علیه السلام، افرون براعلان رسمی این حقیقت، در آغازین روز تبلیغ علنی مکتبش، بارهای بار و در مناسبت‌های مختلف، علی راهبرامّت بعد از خود خواند و بالاخره در آخرین سال زندگانی سراسر اقدام و حماسه خود، در سرزمین غدیر در پیش دیدگان ده‌ها هزار مردمی که از زیارت خانه خدا بازگشته بودند، فرمودند: «مَنْ كُثِّرَ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهٌ؛ اللَّهُمَّ وَالَّهُ وَالَّهُ وَعَادَهُ وَأَخْدُلْ مَنْ خَدَلَهُ وَأَنْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ».

رسول خدا علیه السلام، براساس آیه: «وَإِنَّ رَّبَّكَ لَيَعْلَمُ إِذَا مَأْمُورٍ مِّنْ شَوْنَدٍ خَوْيِشَانَ خَوْدَ رَبِّهِ اسْلَامَ دَعَوْتَ كَنْدَ وَچُون آتَانَ با دَعَوْتَ

۱. واقعه غدیر، اوج ابلاغ ولایت، مقدمه.

۲. ماجراي يوم الإنذار.

۳. شعراء: ۲۱۴.

۴. تفصیل جریان را در منابع تاریخی بنگرد، از جمله: تاریخ طبری، ج ۲، ص ۳۱۹؛ الصحيح من سيرة النبی الاعظم، ج ۳، ص ۶۱ با منابع بسیار؛ الإمام علی بن ابی طالب فی الكتاب والسنّة، احادیث الخلافة، حدیث یوم الإنذار.



پیامبر خدا ﷺ گرد می‌آیند، حضرتش پس از مقدماتی که در آن می‌کوشد زمینه بیان و تفهیم پیام اصلی را فراهم آورده، می‌فرماید: «فَايَّكُمْ بِوَازْرَنِي عَلَى هَذَا الْأَمْرِ عَلَى أَنْ يَكُونَ أَخْيَ وَوَصِيًّي وَخَلِيفَتِي فِيْكُمْ؟» ودر نقلهایی آمده است: «... خَلِيفَتِي مِنْ بَعْدِي».١

در آن جمع تنها کسی که، پاسخ مثبت به این فراخوان می‌دهد، علی است. رسول گرامی اسلام نیز پس از آن پاسخ مثبت می‌فرمایند: «إِنَّ هَذَا أَخْيَ وَوَصِيًّي وَوَزِيرِي وَخَلِيفَتِي فِيْكُمْ، فَاقْشِعُوا لَهُ وَأَطِيعُوهُ».٢

بدین سان پیامبر خدا ﷺ در آغازین روز دعوت علنی رسالت، ولایت، امامت و پیشوایی علی بن ابیطالب ؓ رارقم می‌زند و چنین است که می‌گوییم ولایت علوی در ابلاغ و عرضه، همزاد با رسالت نبوی است.<sup>٣</sup>

آن روز، آنان که در آن مجلس گرد آمده بودند این پیام را به روشنی دریافتند و از کلام رسول خدا ﷺ، پیشوایی علی بن ابیطالب ؓ و لزوم اطاعت از وی را فهمیدند؛ از این روی برخی به طعنه به جناب ابوطالب ؓ گفتند: «قَدْ أَمْرَكَ أَنْ تَسْمَعَ لِتِبْيَكَ وَتُطِيعَ». اما در مقابل این پیام صریح، گرانجانی کردند و حق را برنتایدند و با استکبار از پذیرش حق شانه خالی کردند.<sup>٤</sup>

١. شرح ابن ابیالحدید، ج ١٢، ص ٢٤٤ و نیز نقض العثمانیه، ص ٣٥؛ الغدیر، ج ٢، ص ٣٩٥.

٢. نسیم الریاض فی شرح شقاء، ج ٣، ص ٣٥؛ امالی طوسی، ص ٥٨٣؛ بحار الأنوار، ج ١٨، ص ١٩٢ و ... .

٣. واقعه غدیر، اوج ابلاغ ولایت، بخش یوم الإنذار.

٤. بحار الأنوار، ج ١٨، ص ١٩٢.

٥. این مطلب به طرق گونه گون و با نقلهای مختلف گزارش شده است؛ به گونه‌ای که هیچ



این اعلام وصایت و نگرانی برای تداوم هدایت و توجه دادن مردمان به جانشینی الهی علی بن ابیطالب، توسط رسول خدا هر بار با شکلی بروز می‌یافتد:

۱. بیان صریح<sup>۱</sup>
۲. بیان شبیه<sup>۲</sup>
۳. بیان عملی<sup>۳</sup>

تردیدی را برنمی‌تابد. افرون براین بیاوریم که ابو جعفر اسکافی معتزلی حدیث را «صحیح» می‌دانسته و نیز عالمانی دیگر از جمله: شهاب الدین حفاجی در شرح «الشفاء بتعريف حقوق المصطفی»، قاضی عیاض، و متقدی هندی [کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۲۸] که تصحیح ابن جریر طبری را گزارش کرده است. [طبری بدانگونه که آورده شد، واقعه رادر تاریخش نقل کرده است، اما در تفسیر ورد ذیل آیه چون حادثه رانقل کرده به تحریف متن آن دست زده و نوشته است: «رسول الله ﷺ فرمود: ... ان هذا اخي وکنا ...». ابن کثیر نیز بر راه او رفته است و نیز چنان کرده‌اند برخی از مدعیان آزادی در تحقیق همچونی: محمد حسنین هیکل و ... نگاه کنید به: الغدیر، ج ۴۰۶ (چاپ جدید)، شگفتان از دسته‌های آلوده در تاریخ و عجباً از مظلومیت علی علی! کسان دیگری نیز بر صحبت آن تأکید کرده‌اند. [بنگرید به مقاله «حدیث الأذاریم الدار»، آیت الله علی احمدی میانجی در مجله رسالتة الشفلايين، شماره ۲۲، ص ۱۱۱]

#### ۱. بیان صریح همانند: حدیث یوم الدار.

۲. بیان شبیه همانند: «...إِنَّ وَصِيَّيْ وَالْخَلِيفَةَ مِنْ بَعْدِي عَلَيُّ الْأَئِمَّةُ طَالِبُ الْأَئِمَّةِ وَيَعْدُهُ سَبْطَائِيُّ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ تَلَوُهُ شَعْهَةٌ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ أَئِمَّةُ أَئِمَّارٌ... فَهَذِهِ اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا عَلَى عَدَدِ نُقَبَّاءِ بَنِي إِسْرَائِيلِ...»؛ یعنی: «به راستی وصی و خلیفه پس از من، علی بن ابیطالب علیهم السلام است و بعد ازاو، دونواهه من حسن وحسین که بعد ازاو [حسین] نه تن از صلب اویند، امامان نیکان... اینان ۱۲ امامند به عدد نقیبای بنی اسرائیل...». [کفاية الأثر في النص على الأئمة الإثنى عشر، ص ۱۳-۱۴]

۳. بیان عملی همانند: ماجرای ابلاغ سوره برائت؛ یا ماجرای جنگ خیبر. آیات سوره برائت هنگامی نازل شد که پیامبر خدا علیهم السلام، تصمیم به شرکت در مراسم حج نداشتند. زیرا

از سویی رسول خدا ﷺ، همانند انبیاء پیش از خود، با دلایل بسیار همواره این جانشینی را «دستوری الهی» اعلام می کردند تا مردم بدانند، قربات فامیلی، هوی و هوس، سوء استفاده از مقام رسالت و یا علاقه شدید پیامبر به پسرعم خویش، سبب انتخاب علی بن ابیطالب ؓ به وصایت و جانشینی رسول خدا نبوده است.

پس از رحلت پیامبر، آرمان بلند آن بزرگوار جامه عمل نپوشید و اندیشه والای آن حضرت در غوغاسالاری صحنه آفرینان و در کشاکش شگفت و وحشتناک سیاست بازان، در زیر خروارها غرض مدفون گشت.<sup>۱</sup> و در نهایت،

---

در سال پیش، که سال فتح مکه بود، در مراسم حج شرکت کرده بودند و تصمیم داشتند که در سال آینده نیز که بعدها آن را «حجۃ الوداع» نامیدند در این مراسم شرکت کنند. از این رو ناچار بودند کسی را برای ابلاغ پیامهای الهی انتخاب کنند. نخست ابوبکر را به حضور طلبیدند و قسمتی از آغاز سوره برائت را به او آموختند و اورا با چهل تن روانه مکه ساختند تا در روز عید قربان این آیات را برای آنان بخوانند. ابوبکر راه مکه را در پیش گرفت که ناگهان وحی الهی نازل شد و به پیامبر خدا ﷺ دستور داد که پیام الهی یا پاید توسط خود پیامبر و یا کسی که از او است به مردم برسد و غیر آذین دونفر، کسی برای این کار صلاحیت ندارد: «...لَا يُؤْذِيَهَا عَنْكَ إِلَّا أَنْتَ أَوْرَجُلُ مِنْكَ [أَوْرَجُلٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ]» چیزی نگذشت که رسول خدا ﷺ، حضرت علی بن ابیطالب ؓ را الحضار کردند و به او فرمان دادند که راه مکه را در پیش گیرد، ابوبکر را در راه دریابد، آیات را ز او بگیرد و به او بگوید که این کار به وی محول شده است. حضرت علی بن ابیطالب ؓ با جابر و گروهی از یاران رسول خدا ﷺ، در حالی که بر شتر مخصوص پیامبر سوار شده بود، راه مکه را در پیش گرفت و سخن آن حضرت را به ابوبکر رسانید. او نیز آیات را به حضرت امیر ؓ تسليم کرد. امیر مؤمنان وارد مکه شدند و در روز دهم ذی الحجه بالای جمره عقبه، باندایی رسا سیزده آیه از سوره برائت را قرائت کرده و قطعنامه چهار ماده‌ای پیامبر ﷺ را صدای بلند به گوش تمام شرکت کنندگان رسانیدند.

۱. برای آشنایی با آنچه در آستانه رحلت پیامبر گذشت، ریک: شرح ابن ابیالحدید، ج ۲، ص ۲۰

جامهٔ خلافت را کسی به تن کشید که خود نیزار جایگاه سرنوشت ساز و بلند  
علی بن ابیطالب علیهم السلام آگاه بود.<sup>۲۱</sup>

در این میان، پیامبر اسلام ﷺ، با ابلاغ این پیام الهی به مردم که علی را  
با لقب «امیرالمؤمنین» خطاب نمایند، مفاهیم عظیمی را به مردم منتقل نمود.

پیرامون این لقب عظیم، می‌توان به نکاتی چند اشاره کرد:

۱- در تاریخ آمده است که پیامبر گرامی اسلام ﷺ، در زمان حیات خودشان،  
ترتیبی می‌دهند تا مردم به علی بن ابیطالب علیهم السلام، با عبارت: «السلام عليك  
يا امير المؤمنين» سلام دهند، بدین معناست که اعلام شود علی، در حیات  
رسول خدا نیز «امیرمؤمنان» است و باید امیربودن آن حضرت، در زمان رسول  
خدا برای همگان محزب باشد. به عبارتی، امیربودن حضرتش بر مؤمنین، هم  
رتبی است - در زمان رسول خدا و در کنار آن حضرت - و هم زمانی - پس از  
رحلت رسول خدا ﷺ - .

۲- در میان منابع شیعه امامیه و اهل تسنن، اسناد و مدارک فراوانی وجود دارد  
که در آن‌ها به نقل از صحابهٔ رسول خدا ﷺ، مردم به دستور آن حضرت و قبل  
از رحلت ایشان، به حضرت علی بن ابیطالب علیهم السلام با لقب «امیرالمؤمنین» سلام  
می‌کردند. این دستور توسط خداوند واژ طریق حضرت جبرئیل علیهم السلام ابلاغ شده بود.

به بعد؛ الشافی فی الامامه، ج ۱، ص ۱۸۴ به بعد؛ طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۶۳؛ تاریخ  
طبری، ج ۳، ص ۱۹۲؛ المراجعات، ص ۳۷۰-۳۵۲؛ سیرة المصطفی، ص ۷۲۵.

۱. اشاره است به آغازین جملات خطبهٔ عظیم (شقشیه): «...أَمَا وَاللهِ لَكُدْ تَمَّصَهَا إِنْ  
أَيْ قُحَافَةَ أَخْوَتِيْمَ وَإِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ مَحَلِّيْ مِنْهَا مَحَلُّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحْمَى...»؛ مصادر نهج  
البلاغة، ج ۱، ص ۳۰۳.

۲. نگاهی به خلافت و ولایت از نظر قرآن و سنت، مقدمات.

۳- شیعیان در این باره، علاوه بر روایات خود، به احادیثی که از طریق اهل تسنن نیز نقل شده است استناد می‌کنند.<sup>۱</sup> برای نمونه، مطابق با چند روایت که ابن مردویه اصفهانی، از دانشمندان اهل تسنن در کتاب مناقب خود آورده است، پیامبر خدا ﷺ، چندین نوبت علی بن ابیطالب ؓ را با لقب «امیرالمؤمنین» توصیف نموده‌اند. در یکی از این روایات آمده است که حضرت جبرئیل ؓ در محض رسول خدا، حضرت علی بن ابیطالب ؓ را «امیرالمؤمنین» خواند.<sup>۲</sup>

و یا بنابر روایتی از امام سلمه<sup>۳</sup> و همچنین انس بن مالک، پیامبر در گفتگو با دو تن از همسران خود، از حضرت علی بن ابیطالب با عنوان امیرالمؤمنین یاد کرده‌اند.<sup>۴</sup>

۴- در روایات شیعه آمده است که در جریان واقعه غدیر نیز پیامبر اسلام، حضرت امیر را به عنوان جانشین خود و مولای همه مسلمانان معرفی کردند و از همگان خواستند تا به علی بن ابیطالب ؓ، با لقب «امیرالمؤمنین» سلام کنند. براین اساس، مسلمانان با تبعیت از این خواسته پیامبر، دسته دسته وارد خیمه حضرت حیدر شدند و به همان نحو که پیامبر امر کرده بودند، به ایشان سلام کردند.<sup>۵</sup> مطابق با روایات دیگری، رسول خدا ﷺ، همین نحوه

۱. برای مطالعه بیشتر رک به: بحار الأنوار، ج ۳۷، ص ۲۹۰، باب ۵۴. در این باب علامه مجلسی، احادیث مربوط به سلام کردن مردم بالفظ امیرالمؤمنین به علی بن ابیطالب ؓ را به امر رسول خدا گردآورده است.

۲. مناقب، ص ۶۲-۶۴.

۳. الإرشاد، ج ۱، ص ۴۸.

۴. تاریخ مدینة دمشق، ج ۴۲، ص ۳۰۳ و ۳۸۶؛ حلیة الاولیاء، ج ۱، ص ۶۳.

۵. الإرشاد، ج ۱، ص ۱۷۶.

سلام را از هفت نفر که ابوبکر، عمر، طلحه و زبیر از جمله آنها بودند، خواستند و آنان درخواست پیامبر را اجابت کردند.

و یاد رضمن روایات معراج، به نقل از رسول خدا علیه السلام آمده است که

ایشان فرمودند:

«لَمَّا أُسْرِيَ بِي إِلَى السَّمَاءِ كُثُرَ مِنْ رَبِّي كَفَابْ قَوْسِينْ أَوْأَذْنِي، فَأَوْحَى إِلَيَّ رَبِّي مَا أَوْحَى، ثُمَّ قَالَ: يَا مُحَمَّدُ، أَقْرِئْ عَلَيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ السَّلَامَ، فَمَا سَمَّيْتُ بِهَذَا أَحَدًا قَبْلَهُ، وَلَا أُسْمِي بِهَذَا أَحَدًا بَعْدَهُ»؛ یعنی: «شبی که مرا به معراج بردنند، از سوی پروردگارم مطالبی بمن وحی شد؛ سپس خداوند به من فرمود: ای محمد! علی بن ابی طالب را به نام «امیرالمؤمنین» بخوان. این اسمی است که هیچ کسی قبل ازا و بعد ازا بدین اسم نامیده نشده است.».

۵- از طرفی، با این که پیشوایان دینی ما علیهم السلام، رهبری شیعیان را بر عهده داشتند، هرگز این لقب را بر خود ننهاده و حتی از این که فردی این لقب را به آنان نسبت دهد یا بر خود بگذارد، به شدت نهی می فرمودند.<sup>۳</sup>

در برخی روایات، با اعلام انحصار این لقب برای پسر ابی طالب علیهم السلام، حتی

۱. همان، ص ۴۸.

۲. أمالي طوسی، ص ۲۹۵.

۳. بحار الأنوار، ج ۳۷، ص ۳۳۴؛ وسائل الشيعة، ج ۱۴، ص ۶۰۰؛ ائمه علیهم السلام در بسیاری از القاب با یکدیگر مشترک بودند؛ حتی در رابطه با القاب خاص امام زمان علیهم السلام، هنگامی که راوی از حضرت صادق علیهم السلام سوال می کند که: «فأنت المهدي؟»، حضرت در پاسخ می فرمایند: «كلنا مهدي إلى الله». [الواقفي، ج ۲، ص ۴۷۵]. همچنین است کلمة «بقية الله» که به تک تک امامان علیهم السلام در زمان حیاتشان اطلاق شده است اما در زمان حاضر، عنوانی خاص برای امام زمان علیهم السلام است.

اطلاق کننده لقب «امیرالمؤمنین» برکسی غیراز حضرت ابوتراب، کافرداسته شده است:

«قالَ رَجُلٌ لِجَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ نُسَلِّمُ عَلَى الْقَائِمِ بِإِمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ؟ قَالَ لَا ذَلِكَ اسْمُ سَمَّى اللَّهُ بِهِ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ [عَلَيْهِ] لَا يُسَمَّى بِهِ أَحَدٌ قَبْلَهُ وَلَا بَعْدَهُ إِلَّا كَافِرٌ! قَالَ: فَكَيْفَ نُسَلِّمُ عَلَيْهِ؟ قَالَ: تَقُولُ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَقِيَّةَ اللَّهِ قَالَ ثُمَّ قَرَأَ جَعْفَرٌ بِقِيَّتُ اللَّهِ حَيْرُ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ...»؛<sup>۱</sup> یعنی: «فردي از امام صادق علیه السلام پرسيد که به امام قائم علیه السلام کنند؟ فرمودند: نه! آن نام را خدا، مخصوص امیرالمؤمنین (علی بن ابی طالب) علیه السلام نموده، پیش از او کسی بدان نام، نامیده نشده و بعد ازاوهم جز کفار آن نام را برخود نبندد. عرض کردم: قربانت پس چگونه براوسلام کنند؟ فرمودند: می‌گویند: السلام علیک یا بقیه الله!».

۶- ناگفته نماند که در پاره‌ای از روایات، برخی از حضرات معصومین علیهم السلام، خطاب به حاکم زمان خویش، از عبارت «سلام برتوای امیرالمؤمنین» استفاده کرده‌اند.

با بررسی آن‌چه در تاریخ گذشته است، معلوم می‌شود که پس از رحلت رسول خدا علیه السلام و بر جای نشستن افرادی به غیراز جانشین حقیقی نبی الله علیه السلام، لقب «امیرالمؤمنین» از جایگاهی الهی، به سطحی زمینی و قابل دستیابی مبدل شد.

خطاب کردن حاکم وقت با این لقب از سوی افراد، یک معنای سیاسی به خود گرفته بود. هنگامی که فردی، در رویارویی با حاکم وقت، از این لقب

۱. تفسیر فرات الكوفی، ص ۱۹۳

برای خطاب کردن استفاده می‌کرد، این بدین معنا بود که با تودر صلح و قصد شورش علیه توراندارم.

اهل سقیفه، این معنای بلند را چنان فروکاستند که گاه مشاهده می‌شود که امام علیه السلام از روی تقیه، در رویارویی با حاکم جوزمان خویش، از این لقب برای مخاطب قرار دادن وی بهره جسته‌اند<sup>۱</sup> و از سویی همان امام، در خلوت و در میان یاران صمیمی، هشدار داده‌اند که جز کافر، این لقب را بر خود نمی‌بندند و این لقب، مخصوص و ویژه جدّ ما علی بن ابیطالب است.<sup>۲</sup>

در حقیقت، لقب «امیر المؤمنان» با آن معنای بلند و آسمانی، توسط اهل سقیفه، عامدانه مبدل به لقبی زمینی شد که گویا مسخر شده بود و به هر کس

۱. از کتاب «مُهَجَ الدُّعَوَاتِ» سید بن طاووس از کتاب عتیقی با سند متصل به محمد بن ربیع حاجب روایت است که روزی منصور در قبة الحضراء که پیش از کشته شدن محمد و ابراهیم به آن قبة الحضراء می‌گفتند نشست و روزی که در آن می‌نشست یَوْمَ الدَّبَّاج (روز کشتار) نامیده می‌شد. و حضرت را از مدینه احضار کرده بود. چون شب فراسید و بیشتری از آن منقضی گردید، پدرم ربیع رفراخواند و گفت: ای ربیع تو موقعیت و منزلت رانزد من می‌دانی... اینک به سوی جعفر بن محمد روانه شو، و وی را با همان حال که یافی نزد من بیاور، و أبداً وضع او را تغییرمده! تا می‌رسد به اینجا که: چون نظر منصور به او افتاد گفت: «وَأَنْتَ يَا جَعْفُرُ مَا تَلَعَّبُ حَسَدَكَ وَبَغْيَكَ وَإِفْسَادَكَ عَلَى أَهْلِ هَذَا الْبَيْتِ مِنْ يَتِيَّ عَبَّاسٍ وَمَا يَرِيدُكَ اللَّهُ بِذِلِّكَ إِلَيْهِ حَسَدٌ وَنَكِيدٌ مَا تَلَعَّبُ بِهِ مَا تَقْدِرُهُ»؛ یعنی: «توای جعفر دست از حسد و ستم و افسادت برآهل این بیت از بنی عباس بزنمی داری، و خداوند در نتیجه به تو چیزی را نمی‌افزاید مگر شدت حسد و عسر معيشت و کمی خیرات به قدری که توان آن را داشته باشی!».

حضرت فرمودند: «والله ای امیر المؤمنان من هرگز از این مقوله کاری را انجام نداده‌ام، و من در حکومت بنی امية که تو می‌دانی شدیدترین دشمنان ما و شما از میان خلائق بوده‌اند چنین کارهایی را انجام نداده‌ام تا چه رسد به توای امیر المؤمنان!». [بحار الأنوار ج ۴۷، ص ۱۹۵]

۲. در متن روایتی از امام صادق علیه السلام در همین رابطه آمده است.

که حاکم شد و به هر طریق که حاکم شد، اطلاق می‌شد. منظور از امیر، حاکم زمان بود و منظور از مؤمنین، تمام مردم کوچه و بازار!

۷- امارت در فرهنگ الهی و نبوی و به کاربردن لقب «امیر مؤمنان» برای شخص علی بن ابیطالب علیہ السلام، دو پیغام دارد:

۱. هر کس او را حقیقتاً امیر بداند، مؤمن حقیقی است. [علی بن ابیطالب علیہ السلام، امیر است بر مؤمن و نه بر فاسق]

۲. هر کس ایمان داشته باشد، در یک اقدام عملی، امیر خود را علی بن ابیطالب علیہ السلام می‌داند و بر می‌گریند. [به عبارتی، نمی‌شود کسی مؤمن باشد و امیری غیر از ایشان برگزیده باشد]

براین اساس است که در زیارت امین الله وقتی حضرت امیر مؤمنان علیہ السلام یا معصومی دیگر را مخاطب قرار می‌دهیم و به امامت آن‌ها اقرار می‌کنیم از خدا درخواست می‌کنیم:

«اللَّهُمَّ فَاجْعِلْ نَفْسِي... مُسْتَنِى إِلَيْكَ أَوْلَيَائِكَ [أَنْتِي إِلَيْكَ] مُفَارِقَةً لِأَخْلَاقِ أَعْدَائِكِ...»؛ یعنی: «... خداوندا نفس مرا قرار بده ... پیرو روش‌های اولیایت، جدا کننده (خویش) از اخلاق دشمنانت...».

این یک مبحث رفتاری است که تاریخ مصرف ندارد و شاخصی عملی برای مسلمین در تمامی زمان‌هاست.

در اینجا، شاخص ایمان، تنها ادای نماز و روزه نیست؛ بلکه شاخصه ایمان، پذیرش امارت حضرت علی بن ابیطالب علیہ السلام است. کما اینکه در روایات بسیاری، به این معنا تصریح شده است.<sup>۱</sup>

۱. برای مطالعه بیشتر، رک: به: اصول کافی، باب «دعائم الإسلام = پایه‌های اسلام»

برای نمونه، در روایت مفصلی به نقل از زرارد، از امام باقر علیه السلام آمده است:

«عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَيْهَ وَعَبْدِ اللَّهِ بْنِ الصَّلْتِ جَمِيعاً عَنْ حَمَادِ بْنِ عِيسَى عَنْ حَرِيزِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ زُرَارةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: يُنْبَئُ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسَةِ أَشْيَاءٍ عَلَى الصَّلَاةِ وَالرِّزْكَةِ وَالْحَجَّ وَالصَّوْمِ وَالْوَلَايَةِ.

قَالَ زُرَارةُ: فَقُلْتُ وَأَيُّ شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ أَفْضَلُ. فَقَالَ: الْوَلَايَةُ أَفْضَلُ لِأَنَّهَا مُقْتَاحِهِنَّ وَالْوَالِي هُوَ الدَّلِيلُ عَلَيْهِنَّ.

فُلِتْ: ثُمَّ الَّذِي يَلِيهَا فِي الْفَضْلِ؟! فَقَالَ: الصَّلَاةُ. إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى الصَّلَاةِ عَمُودٌ دِينُكُمْ.

قَالَ: فُلِتْ ثُمَّ الَّذِي يَلِيهَا فِي الْفَضْلِ؟! قَالَ: الرِّزْكَةُ؛ لِأَنَّهُ قَرَنَهَا بِهَا وَبَدَا بِالصَّلَاةِ قَبْلَهَا وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الرِّزْكَةُ تُدْهِبُ الدُّنُوبَ.

فُلِتْ: وَالَّذِي يَلِيهَا فِي الْفَضْلِ؟! قَالَ: الْحَجُّ. قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ»<sup>۱</sup> وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَحَجَّةُ مَقْبُولَةٍ خَيْرٌ مِنْ عَشْرِينَ صَلَاةً نَافِلَةً وَمَنْ طَافَ بِهَذَا الْبَيْتَ طَوَافًا أَحْصَى فِيهِ أُسْبُوعَهُ وَأَحْسَنَ رَكْعَيْهِ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ وَقَالَ فِي يَوْمِ عَرَفةَ وَيَوْمِ الْمُزْدَلَفَةِ مَا قَالَ.

فُلِتْ: فَمَا دَائِيَبْعُهُ قَالَ الصَّوْمُ؟! فُلِتْ: وَمَا بَالُ الصَّوْمِ صَارَ أَخْرَذَلِكَ أَجْمَعَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الصَّوْمُ جُنَاحٌ مِنَ النَّارِ.

قَالَ: ثُمَّ قَالَ إِنَّ أَفْضَلَ الْأَشْيَاءِ مَا إِذَا فَاتَكَ لَمْ تَكُنْ مِنْهُ تَوْبَةٌ دُونَ أَنْ تَرْجِعَ إِلَيْهِ فَتَوَدِّيَهُ بِعِينِهِ إِنَّ الصَّلَاةَ وَالرِّزْكَةَ وَالْحَجَّ وَالْوَلَايَةَ لَيْسَ يَقُولُ شَيْءٌ مَمْكَانَهَا

دُونَ أَدَائِهَا وَإِنَّ الصَّوْمَ إِذَا فَاتَكَ أَوْ قَصْرُتَ أَوْ سَافَرْتَ فِيهِ أَدَىْتَ مَكَانَهُ أَيَّامًا غَيْرِهَا  
وَجَزَيْتَ ذَلِكَ الذَّنْبَ بِصَدَقَةٍ وَلَا قَسَاءَ عَلَيْكَ وَلَيْسَ مِنْ تِلْكَ الْأَرْبَعَةِ شَيْءٌ  
يُجْزِيَكَ مَكَانَهُ غَيْرُهُ.

قالَ: ثُمَّ قَالَ ذُرْوَةُ الْأَمْرِ وَسَانَمُهُ وَمُفْتَاحُهُ وَبَابُ الْأَشْيَاءِ وَرَضَا الرَّحْمَنِ،  
الطَّاعَةُ لِإِلَمَامٍ بَعْدَ مَعْرِفَتِهِ إِنَّ اللَّهَ عَرَّوَ جَلَّ يَقُولُ «مَنْ يُطِعُ الرَّسُولَ فَقَدْ آتَاهُ اللَّهُ وَمَنْ  
تَوَلَّ فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِظًا».

أَمَا لَوْأَنَّ رَجُلًا قَامَ لَيْلَهُ وَصَامَ نَهَارَهُ وَتَصَدَّقَ بِجُمِيعِ مَا لِهِ وَحَجَّ جَمِيعَ  
دَهْرِهِ وَلَمْ يَعْرِفْ وَلَا يَعْلَمَ اللَّهُ فِي عَالَمِهِ وَيَكُونُ جَمِيعُ أَعْمَالِهِ بِدَلَالَتِهِ إِلَيْهِ، مَا  
كَانَ لَهُ عَلَى اللَّهِ بَحْلٌ وَعَرَّحْقٌ فِي تَوَابَهِ وَلَا كَانَ مِنْ أَهْلِ الإِيمَانِ ثُمَّ قَالَ أُولَئِكَ  
الْمُخْسِنُونَ مِنْهُمْ يُدْخَلُهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ بِقَضَائِلِ رَحْمَتِهِ»؛<sup>۱</sup>

يعنى: «زراره از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که فرمودند:

اسلام بر پنج پایه سازمان شده، برنمازو زکا و حج و روزه و ولایت. زراره  
گوید: گفتم: کدام اینها برتر است؟ فرمودند: ولایت برتر است، زیرا کلید همه  
است، والی، رهبری آنها است، گفتم: سپس کدامشان برتر دارد؟ فرمودند:  
نماز، به راستی که رسول خدا علیه السلام فرمودند: نماز عمود دین شما است.

گوید: گفتم: سپس کدام در برتری دنبال آن است؟ فرمودند: زکا، زیرا که خدا  
آن را قرین نماز کرده و پیش از نماز آورده و رسول خدا علیه السلام فرمودند: زکا، گناهان  
را می‌برد، گفتم: آنکه در برتری آن است؟ فرمودند: حج است، خدای عزو جل  
فرموده است: «وبرای خدا است بر مردم حج خانه کعبه هر که را بدان راهی باشد و

۱. النساء: ۸۰.

۲. الكافي، ج ۲، ص ۱۸-۱۹، ح ۵.

هر که کفر ورزد پس به راستی که خدا بی نیاز است از جهانیان» و رسول خدا علیهم السلام فرمودند: هر آینه یک حج مقبوله بهتر است از بیست نمازنافله و هر که براین خانه کعبه طواف کند و هفت دورش را بشمارد و دور کعت آن را خوب بخواند، خدایش بیامزد. و در روز عرفه و روز مشعر فرموده است آنچه را فرموده است. گفتم: دنبال آن چیست؟ فرمودند: روزه، گفتم: چرا روزه در فضیلت، آخر همه است؟ فرمودند: رسول خدا علیهم السلام فرموده: اند روزه سپر آتش است.

گوید: سپس فرمودند: به راستی بهترین چیزها آن است که چون از دست تو رفت توبه و جبران ندارد که بدان باز گردی و خود آن را انجام دهی، به راستی نماز و زکا و حج و ولایت چون از دست رفته است، چیزی به جای آنها واقع نشود جز ادای خود آنها و چون روزه از توفوت شد یا درباره آن کوتاهی کردی یا در آن سفر کردی و افطار کردی در جای آن چند روز از غیر ماه رمضان روزه می داری و یا به جای روزه، کفاره می دهی و قضاء بر تونیست و از این چهارتا هیچ کدام نیست که به جای آن چیز دیگری جز خود آن پذیرفته شود.

سپس فرمودند: فراز امر دین و بلند ترین کار آن و کلید آن و در هر چیزی و خشنودی خدای رحمان طاعت امام است، پس از شناختن او، زیرا خدا عز و جل فرماید: «هر که از رسول اطاعت کند محققًا خدا را اطاعت کرده و هر که پشت دهد ما تورا نسبت به او نگهبان نفرستادیم».

اما اگر فردی همه شب عبادت و هر روز روزه دارد و همه مالش را صدقه دهد و همه عمرش حج کند و ولایت ولی خدا را نداند تا پیرو او باشد و همه کارش به راهنمائی او باشد، اورا بخدا عز و جل حق ثوابی نیست و اهل ایمان نباشد، سپس فرمود: آنان هر کدام خوش کردار باشند، خدا به فضل و رحمتش اورا در بهشت درآورد».

-۸- عالم بزرگ شیعه، سید بن طاووس رض، (متوفی ۶۶۴ق)، با نگاشتن کتابی گران‌سینگ با عنوان: «الْيَقِينُ بِالْخِصَاصِ مَوْلَانَا عَلَىٰ يَامِرَةِ الْمُؤْمِنِينَ»، به زبان عربی با استناد به ۲۲۰ حدیث از منابع اهل تسنن، تلاش می‌کند نشان دهد که لقب امیرالمؤمنین، مختص به علی بن ابیطالب علیہ السلام بوده و رسول خدا علیہ السلام این لقب را به ایشان اعطا کرده است. کتاب اليقین، همراه با کتاب التحصین ابن طاووس با موضوعی مشابه، چاپ شده است.

موضوع این کتاب، روایاتی است که در آن‌ها پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم، لقب امیرالمؤمنین را به حضرت علی بن ابیطالب علیہ السلام داده و این لقب اختصاص به آن حضرت دارد. پیش از ابن طاووس نیز، ابن غضائی (متوفی ۴۱۱ق) کتابی با نام التسلیم علی امیرالمؤمنین علیہ السلام یامره المؤمنین داشته است.<sup>۱</sup>

اینطورکه به نظرمی‌آید، تأثیف این کتاب ناظر به سخن کسانی چون ابن ابی الحدید بوده که در شرح نهج البلاغه ضمن اشاره به این موضوع می‌گوید: «شیعه گمان می‌کنند علی علیہ السلام در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به لقب امیرالمؤمنین خطاب شده و همه مهاجرین و انصار او را به این لقب خطاب کرده‌اند، اما این در اخبار محدثان ثابت نشده است».<sup>۲</sup>

کتاب «اليقین» دارای مقدمه‌ای مفصل و یک خاتمه و سه بخش با عنوان قسم است. مؤلف در مقدمه فهرست ۲۲۰ باب کتاب را آورده و سپس در طی سه قسمت با عنوانیں زیرین بیان روایات پرداخته است:

قسم اول؛ احادیثی که بیان می‌کند علی بن ابی طالب علیہ السلام به نام «امیرالمؤمنین» خوانده می‌شد. (شامل ۱۷۷ باب).

۱. اليقین، ص ۲۲ و ۲۳.

۲. اليقین، ص ۱۲.

قسم دوم؛ احادیثی که نامیدن آن حضرت به «امام المتقین» را اثبات می‌کند. (شامل ۲۴ باب).

قسم سوم؛ احادیثی که لقب «یعسوب الدین» را برای آن حضرت اثبات کرده است. (شامل ۱۹ باب).

به گفته سید بن طاووس در مقدمه کتاب التحصین، مجموع روایاتش در «الیقین» از ۴۰۰ حدیث گذشته است.<sup>۱</sup>

---

۱. همان، ص ۴.

## برگ دوم

علی، اولین ایمان آورنده

شاها چوپا به دوش پیغمبر گذاشتی

از ممکنات پای فراتر گذاشتی

شیری چودید از تو گه شیر خوارگی

مادر بخنده نام تو حیدر گذاشتی

شُستی تو زنگ کفر زایینه جهان

شمშیر بس که بر سر کافر گذاشتی

اسلام یادگار تو و رنج های توست

کورا زخاک، بر سر اختر گذاشتی

آن شب که زد به دور نبی حلقه صد بلا

تهاتوپای خویش به چنبر گذاشتی

باشد دل تو مرکز توحید و معرفت

اسرار حق به سینه تو اندر گذاشتی<sup>۱</sup>

۱. مرحوم محمد حسین بهجتی «شفق».

روایات فراوانی از طریق شیعه امامیه و اهل تسنن در باب ارزش ایمان امیر مؤمنان علیهم السلام آورده شده که متجاوز از هزار روایت است. فضائلی که گاه به زبان مخالفان امیر مؤمنان علیهم السلام جاری شده است:

عمر بن خطاب می‌گوید: شهادت می‌دهم که از پیامبر خدا «عليه السلام» شنیدم که می‌فرمودند:

«لَوْأَنَ السَّمَاءُ أَوَّلُ الْأَرْضِ وَضِعَتَا فِي كَفَّةٍ وَوُضَعَ إِيمَانُ عَلِيٍّ فِي كَفَّةٍ لَرَجَحَ إِيمَانُ عَلِيٍّ»؛<sup>۱</sup> یعنی: «اگر تمام آسمانها و زمین را در یک کفه‌ی ترازو قرار دهند و ایمان علی را در کفه‌ی دیگر، ایمان علی سنجین تراست».

در ادامه، نکاتی چند در باب این فضیلت مهم بیان می‌شود:

۱- حقیقت این است که امیر مؤمنان، علی بن ابی طالب علیهم السلام هرگز به خداوند شرک نورزیده بود تا اینکه بخواهد ایمان آورده باشد؛ بلکه او تابع واقتنا کننده

۱. الأُمَالِيُّ (للطوسِي)، ص ۵۷۵؛ مناقب آل أبي طالب، ج ۲، ص ۳۷۰؛ تاریخ مدینة دمشق، ج ۴۲، ص ۳۴۱؛ المناقب (للخوارزمی)، ص ۳۵۰؛ الرياض النضرة فی مناقب العشرة المبشرين بالجنۃ، ج ۳، ص ۱۸۱؛ نزهة المجالس و منتخب الفائس، ج ۲، ص ۲۰۷؛ کفاية الطالب فی مناقب علی بن أبي طالب علیهم السلام، ص ۲۵۸.

جهت اطلاع بیشتر از مصادر این روایت در کتب اهل تسنن، ر. ک: احقاق الحق واژه‌اپیک الباطل و ملحقات آن، ج ۵، ص ۶۱۳-۶۱۸؛ ج ۱۶، ص ۴۰۶-۴۱۰؛ ج ۲۱، ص ۵۸۰-۵۸۱؛ ج ۳۱، ص ۵۴-۵۵.

شبيه اين روایت در جای دیگري نیاز از عمر نقل شده است که گفت: از پیامبر «عليه السلام» شنیدم که می‌فرمودند: «لو وزن ایمان علی بایمان امتی لرچ ایمان علی علی ایمان امتی إلى يوم القيمة»؛ یعنی: «اگر ایمان علی را با ایمان امتی بسنجند، ایمان علی برا ایمان آنان تاروز قیامت، برتری خواهد داشت». [مناقب آل أبي طالب، ج ۲، ص ۹] یعنی تمام امت پیامبر از علماء و خلّصین و غیره را تاروز قیامت جمع کنید، باز ایمان امیر مؤمنان علیهم السلام برایمان آنان برتری دارد.

به رسول خدا ﷺ در تمام اعمال و افعال خود بود و در این مرحله به حدی رسید که خداوند متعال اورا یاری و توفیق داد:

«...يَسْأَلُ أَبْنَ عَبَّاسٍ عَنْ عَلَيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَقَالَ لَهُ أَبْنُ عَبَّاسٍ إِنَّ عَلَيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ صَلَّى الْقِبْلَةَ وَبَايِعَ الْبَيْعَةَ وَلَمْ يَعْبُدْ صَنَماً وَلَا وَئِنَّا وَلَمْ يُضْرِبْ عَلَى رَأْسِهِ بَرْلَمٍ وَلَا قِدْحٍ. وُلِدَ عَلَى الْفِطْرَةِ وَلَمْ يُشْرِكْ بِاللهِ طَرْفَةَ عَيْنِ».<sup>۱</sup> یعنی: «...شنیدم مردی از ابن عباس درباره علی بن ابی طالب ﷺ پرسش کرد او گفت: علی بن ابی طالب بردو قبله (بیت المقدس و کعبه) نماز خواند، و در هردو بیعت (بیعت قبل از هجرت و بیعت رضوان) شرکت جست، و هرگز بتی نپرستید، و قماری نباخت، او برآین پاک توحید به دنیا آمد، و به اندازه چشم برهمندی شرک نیاورد».

به بیان علامه بزرگوار امینی رحمه اللہ علیہ در الغدیر<sup>۲</sup>، ایمان آوردن علی بن ابیطالب علیہ السلام، اظهار به اسلام است و نه ایمانی پس از بی ایمانی. آنچه در باب تعیین آغاز اسلام آوردن امیر مؤمنان علیہ السلام گفته می شود، به فرض همراهی با سخنان مورخان غیر شیعه است و گرنه سخن ما، سخن دیگری است. می گوییم امیر مؤمنان علیہ السلام، هیچ گاه سابقه کفرو شرک نداشته است که بخواهیم برای او اسلام و ایمان ثابت کنیم. نطفه او بر مبنای حنیفیت منعقد شد؛ در دامان رسالت پورش یافت؛ از دست نبوت سیراب شد؛ هم نشین خلق عظیم نبوی بود و تمام عمر، پای جای پای رسول می نهاد؛ بدین روی، حضرتش همواره از گهواره تا گور، در مدار ایمان زیست.

۱. مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۷۶.

۲. الأُمَالِي (للمفید)، ص ۲۲۵ - ۲۳۶.

۳. ج ۳، ص ۲۳۹.

مراد از این که می‌گوییم حضرتش در فلان سال ایمان آورده است، اظهار اسلامی است که در درون داشت نه تغییر از کفر به سمت ایمان.

هم‌چنان که درباره برخی از انبیاء بزرگ الهی در قرآن می‌خوانیم:

۱- حضرت ابراهیم علیهم السلام که فرمودند: «...وَإِنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ»<sup>۱</sup>

۲- حضرت ابراهیم علیهم السلام که در جایی دیگر فرمودند: «إذ قَالَ لَهُ رَبُّهُ رَأَسَّلْمَ قَالَ أَشَّلَّمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ»<sup>۲</sup>

۳- حضرت موسی علیهم السلام که فرمودند: «...وَإِنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ»<sup>۳</sup>

۴- خداوند گزارش می‌دهد که رسول شاهد ایمان آورده است: «إِنَّمَا الرَّسُولُ يَمْأُلُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ...»<sup>۴</sup>

۵- خداوند به پیامبر می‌فرماید: «وَأُمِرْتُ أَنْ أُسْلِمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ»<sup>۵</sup>

۶- یا در جای دیگری که به رسول خدا علیهم السلام می‌فرماید: «...قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ...»<sup>۶</sup>

«هذا ما اقتضته المسالمة مع القوم في تحديد مبدء إسلامه (علیهم السلام)، وأما نحن فلا نقول: إنه أول من أسلم بالمعنى الذي يحاوله ابن كثير وقومه لأن

۱. انعام: ۱۶۳؛ يعني: «...وَمِنْ نَخْسِتِينَ مُسْلِمَاتِنِ!»

۲. بقره: ۱۳۱؛ يعني: «آن گاه (برگزیده شد) که خدا به او فرمود: ای ابراهیم سربه فرمان خدا فرود آر، عرض کرد: پروردگار عالمیان را مطیع فرمام».<sup>۷</sup>

۳. اعراف: ۱۴۳؛ يعني: «...وَمِنْ نَخْسِتِينَ مُؤْمِنَاتِنِ!».

۴. بقره: ۲۸۵؛ يعني: «این رسول به آنچه خدا برآونا زل کرده ایمان آورده و مؤمنان نیز همه به خدا و فرشتگان خدا و کتب و پیغمبران خدا ایمان آوردنند...».

۵. غافر: ۶۶؛ يعني: «... وَمَأْمُورٌ كَمَنْ تَسْلِيمٍ [فَرْمَانٌ هَا وَاحْكَامٌ] پروردگار جهانیان باشم».

۶. انعام: ۱۴؛ يعني: «... بِكَوْ: مِنْ مَأْمُورٍ كَمَنْ نَخْسِتِينَ مُسْلِمَاتِنِ باشم...».

البدئه به تستدعي سبقا من الكفرومتى كفرأميرالمؤمنين حتى يسلم؟ ومتى أشرك بالله حتى يؤمن؟ وقد انعقدت نطفته على الحنيفية البيضاء، واحتضنه حجر الرسالة، وغذته يد النبوة، وهذبه الخلق النبوي العظيم، فلم يزل مقتضا اثرالرسول ... فلقد كان (عليه السلام) مؤمنا جنينا ورضيعا وفطيميا ويافعا وغلاما وكهلا وخليفة... بل نحن نقول: إن المراد من إسلامه وإيمانه وأوليته فيهما وسبقه إلى النبي في الاسلام هو المعنى المراد من قوله تعالى عن إبراهيم الخليل (عليه السلام): «...وَإِنَّا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ»<sup>۱</sup> وفيما قال سبحانه عنه : «إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ: أَسْلِمْ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ»<sup>۲</sup>

وفيمما قال سبحانه عن موسى (عليه السلام): «...وَإِنَّا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ» وفيما قال تعالى عن نبيه الأعظم: «عَامَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ...». وفيما قال: «... قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ آسَلَمَ...» وفي قوله: «وَأَمِرْتُ أَنْ أَسْلِمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ».

براساس بيان علامه امينی می توان گفت، کلمه اسلام و آمن به دو معنا می تواند به کار رود. یکم: اسلام و ایمانی که پس از کفرو شرک باشد. دوم: اظهار اسلام باطنی و درونی.

آن چه درباره غیر معصومین بکار می رود ایمانی از نوع اول است که مردم به پیامبران آورده اند. ایمانی که اگر از سر صدق و اعتقاد قلبی باشد، بسیار ارزشمند است.

اما معنای دوم، مختص انبیاء و اوصیای ایشان طبقا است که براساس سنت الهی، سابقه شرک و کفر درباره شان قابل تصور نیست. ایمان امیر المؤمنان (عليه السلام)

۱. انعام: ۱۶۳؛ يعني: «...وَمِنْ نَخْسِتِينَ مُسْلِمَاتِنَّ!»

۲. بقره: ۱۳۱؛ يعني: «آن گاه (برگزیده شد) که خدا به او فرمود: ای ابراهیم سربه فرمان خدا فرود آر، عرض کرد: پروردگار عالمیان را مطیع فرمانم».

نیز، در این دسته جای می‌گیرد و بلکه، از بالاترین نوع آن است.

هموکه بر اصحاب خاص رسول خدا، فضایش آشکار بود:

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّكُمْ رَغِبُتُمْ بِإِنْفُسِكُمْ عَتِيٍّ وَوَازْرَبِيٍّ وَوَاسَانِيٍّ فَمَنْ أَطَاعَهُ فَقَدْ أَطَاعَنِي وَمَنْ عَصَاهُ فَقَدْ عَصَانِي وَفَارَقَنِي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ قَالَ وَقَالَ حُذَيْفَةُ لَيْسَ يَتَبَغِي لِأَحَدٍ يَعْقُلُ [أَنْ] يَشْكُّ فِيمَنْ لَمْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ أَنَّهُ أَفْضَلُ مِمَّنْ أَشْرَكَ بِهِ وَمَنْ لَمْ يَتَهَمِّ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَفْضَلُ مِمَّنْ اتَّهَمَ وَأَنَّ السَّابِقَ إِلَى الْإِيمَانِ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ أَفْضَلُ وَهُوَ عَلَيْيِّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ طَالِبٍ عَلَيْهِ اللَّهُ تَعَالَى أَعْلَمُ»<sup>۱</sup>؛  
يعنى: «رسول خدا علیهم السلام فرموند: اى مردم! شما از من روی می‌گردانید در  
حالی که علی، بارهای مرا بر می‌دارد و به من نیکی می‌کند. بدین روی، هر  
که از او پیروی کند، از من پیروی کرده و نافرمانی او، نافرمانی من و جدا شدن  
از من در دنیا و آخرت است. راوی می‌گوید حذیفه گفت: کسی را نرسد که در  
این واقعیت شک کند که بزرگمردی که هرگز به خدا شرک نورزیده است برتر  
است از آنان که به خدا شرک نورزیده‌اند. و بزرگمردی که هیچ‌گاه از حمایت  
رسول خدا شانه خالی نکرد، برتر از گریختگان است و کسی که در ایمان به  
خدا و رسولش بر دیگران سبقت گرفته، از آن‌ها برتر است و او همان علی بن  
ابی طالب علیهم السلام است».

۲- طبق روایات متواتر و ادلّه متعدد، امیر المؤمنان علیهم السلام اول کسی بود که  
اسلام آورد و مفتخر به این فضیلت گردید. این موضوع توسط بیش از ۶۰ نفر از  
بزرگان صحابه و تابعین نقل شده است.<sup>۲</sup> علاوه بر این، از وجود مقدس رسول  
خدا علیهم السلام نیز این مطلب در موارد زیادی تأیید شده و به عنوان فضیلتی از

۱. تفسیر فرات الکوفی، ص ۹۶.

۲. الصحيح من سيرة النبي الأعظم (علیهم السلام)، ج ۲ ص ۳۱۷.

فضایل علی بن ابیطالب (علیہ السلام) مطرح شده است. برای نمونه فرموده‌اند: «أَوْلُكُمْ وُرُودًا عَلَيِ الْحَوْض أَوْلُكُمْ إِشْلَامًا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ»؛<sup>۱</sup> یعنی: «ای خلق! اولین شما در وارد شدن بر من نزد حوض، اولین شما در مسلمان شدن [یعنی] علی بن ابی طالب (علیہ السلام) است».

در این دنیا، صورت بر سیرت غلبه دارد و ظاهر بر باطن. از این رو، می‌توان با نیزگ و فریب، یا نمایش و ظاهرسازی، جایگاهی کسب نمود و در چشم دیگران بالا رفت.

اما در آخرت چنین نیست و سیرت بر صورت غلبه دارد و باطن بر ظاهر. آن روز است که درباره آن خداوند می‌فرماید:

«يَوْمَ تُبَلَّ السَّرَّاءِ»؛<sup>۲</sup> یعنی: «روزی که اسرار باطن شخص آشکار شود».

«وَبَرَزَوْلِهِ جَمِيعًا...»؛<sup>۳</sup> یعنی: «[در عرصه قیامت] همگی در پیشگاه خدا ظاهر می‌شوند...».

در چنین روزی، اگر فردی به عنوان اولین وارد شونده به حوض باشد، برتری او را به تمامی مردمان نشان می‌دهد.<sup>۴</sup>

۳- علی رغم احتجاج ایشان به این مطلب در مقابل مدعیان خلافت، از

۱. الفصول المختارة، ص ۲۶۲؛ المستدرک على الصحيحين، ج ۳، ص ۱۴۷، دار الكتب العلمية: بیروت. برای مطالعه بیشتر رک: الصحيح من سیرة الإمام علی (علیہ السلام)، سید جعفر مرتضی، ج ۱، ص ۳۳۲. [حاکم در مستدرک الصحيحین و نیز ذهبی در تلخیصش، در پاورقی همین صفحه، این حدیث را صحیح دانسته‌اند].

۲. طارق: ۹

۳. ابراهیم: ۲۱

۴. برگرفته از سخنان آیت الله وحید خراسانی.

هیچ کس، مخالفتی در این موضوع نقل نشده است؛ ولکن حتی دشمنان ایشان به این مطلب اعتراف کرده و آن را مانع سبب و بدگویی به آن حضرت می‌دانستند؛ چنانکه از سعد بن ابی وقاص نقل شده است.<sup>۱</sup>

از این رو امام المتّقین، علی بن ابیطالب علیه السلام نخستین فردی است که اسلام آورده است و همان گوینده‌ای است که می‌گوید:

«أنا عبد الله و أخوه رسوله وأنا الصديق الأكبر لا يقولها بعدى الا كاذب مفتر،  
صلّيت مع رسول الله علیه السلام قبل الناس بسبع سنين»<sup>۲</sup>؛ يعني: (من بنده خدا و برادر رسول اویم. و من صدیق اکبر هستم، این ادعا را بعد من به جز دروغگو و افترا زننده نمی‌کند، همانا من هفت سال قبل از مردم نماز به جای آوردم».

علّامه امینی علیه السلام قول ابو جعفر اسکافی معتزلی، متوفی سال ۲۴۰ را در رساله خود، چنین نقل می‌کند:

«همه مردم می‌دانند که علی [علیه السلام] افتخار پیشگامی به اسلام را داشت، پیامبر [علیه السلام] روز دوشنبه مبعوث شد و علی روز سه شنبه ایمان آورد و می‌فرمود: من هفت سال قبل از دیگران نماز خواندم! و پیوسته می‌فرمود: من نخستین کسی هستم که اسلام آوردم و این مسأله از هر مشهوری مشهورتر است و ما کسی را در گذشته نیافتنیم که اسلام علی را سبک بشمرد یا بگوید او اسلام آورد در حالی که کودک خردسالی بود، عجب این که افرادی مثل عباس و حمزه برای پذیرفتن اسلام، منتظر عکس العمل ابوطالب بودند، ولی فرزند ابوطالب هرگز منتظر پدر ننشست و ایمان آورد».<sup>۳</sup>

۱. المستدرک على الصحيحين، ج ۳، ص ۵۷۱.

۲. کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۲۲.

۳. الغدیر فی الكتاب والسنّة والادب، ج ۳، ص ۲۳۷.

۴- به گواهی تاریخ، افرادی با خدشه وارد ساختن به این فضیلت مهم، سعی در کم اهمیت جلوه دادن چنین فضیلتی داشته و ایمان حضرتش در کودکی را بی اعتبار خوانده‌اند. رسول خدا ﷺ در بیان بخشی از داستان ولادت امیر مؤمنان، به چنین گرافه‌ای، این طور پاسخ داده‌اند:

متن: «رُوَيَ عَنْ مُجَاهِدٍ عَنْ أَبِي عُمَرٍ وَأَبِي سَعِيدِ الْخُدْرِيِّ قَالَ كُنَّا جُلُوسًا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِذْ دَخَلَ سَلْمَانُ الْفَارَسِيُّ وَأَبُو ذِئْرٍ الْغَفَارِيُّ وَالْمُقَدَّادُ بْنُ الْأَشْوَدِ وَعَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ وَحُذَيْفَةُ بْنُ الْيَمَانِ وَأَبُو الْهَيْثَمَ بْنُ التَّيْهَانِ وَخَزِيمَةُ بْنُ ثَابِتٍ ذُو الشَّهَادَتَيْنِ وَأَبُو الطَّفَّالِ عَامِرُ بْنُ وَاثِلَةَ فَجَشَوْا بَيْنَ يَدِيهِ وَالْحُرْزُنُ ظَاهِرٌ فِي وُجُوهِهِمْ فَقَالُوا فَقَيْنَاكَ بِالْأَبْيَاءِ وَالْأَمْهَاتِ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّا نَسْمَعُ مِنْ قَوْمٍ فِي أَخِيكَ وَابْنِ عَمِّكَ مَا يَحْرُنَا وَإِنَّا نَسْتَأْذِنُكَ فِي الرَّدِّ عَلَيْهِمْ».

ترجمه: «از مجاهد، از قول ابی عمر و ابوسعید خدری نقل شده که هر دو گفته‌اند: در حضور رسول خدا ﷺ نشسته بودیم که سلمان فارسی و ابوذر غفاری و مقداد بن اسود و عمار بن یاسرو حذیفة بن یمان و ابوالهیثم بن تیهان و خزیمه بن ثابت ذو الشهادتین و ابوالطفیل عامر بن واثله آمدند و مقابل پیامبر زانوزند و اندوه بر چهره ایشان آشکار بود و گفتند: ای رسول خدا! پدر و مادرمان به فدای توباد. ما از گروهی درباره برادر و پسر عمومیت سخنانی می‌شنویم که اندوهگین می‌شویم و اکنون از شما اجازه می‌خواهیم که پاسخ آنان را بدھیم».

متن: «فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَمَا عَسَاهُمْ يَقُولُونَ فِي أَخِي وَابْنِ عَمِّي عَلَيَّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَقَالُوا يَقُولُونَ أَيُّ فَضْلٍ لِعَلِيٍّ فِي سَبْقِهِ إِلَى الْإِسْلَامِ وَإِنَّمَا أَذْرَكَهُ الْإِسْلَامُ طِفْلًا وَنَحْوَهَا الْقَوْلُ».

۱. به سبب طولانی بودن حدیث شریف، آن را به چند قسمت تقسیم کرده‌ایم.



ترجمه: «پیامبر فرمودند: چه چیزی درباره براذر و پسر عمویم علی بن ابی طالب می‌گویند؟ گفتند: می‌گویند چه فضیلتی برای علی در مورد پیشی گرفتن او به اسلام آوردن است و حال آنکه به هنگام ظهور اسلام او کودک و کوچک بوده است و امثال این سخنان».

متن: «فَقَالَ اللَّهُمَّ أَفَهْذَا يَحْرُنُكُمْ قَالُوا إِي وَاللَّهُ فَقَالَ وَبِاللَّهِ أَسْأَلُكُمْ هَلْ عَلِمْتُمْ مِنَ الْكُتُبِ السَّالِفَةِ أَنَّ إِبْرَاهِيمَ لِلَّهِ هَرَبَ بِهِ أَبْوَهُ مِنَ الْمُلْكِ الظَّاغِي فَوَضَعَتْ بِهِ أُمُّهُ بَيْنَ أَثْلَاثٍ بِشَاطِئِ نَهْرٍ يَتَدَفَّقُ بَيْنَ غُرُوبِ الشَّمْسِ وَإِبْرَاهِيمَ اللَّيْلَ فَلَمَّا وَضَعَتِهُ وَانْسَقَرَ عَلَى وَجْهِهِ الْأَرْضِ قَامَ مِنْ تَحْتِهَا يَمْسَحُ وَجْهَهُ وَرَأْسَهُ وَيُكْثِرُ مِنْ شَهَادَةِ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تُمَّ أَخْذَ ثُوْبًا فَامْسَحَ بِهِ وَأَمْهُ تَرَاهُ فَذَعَرَتْ مِنْهُ ذَعْرًا شَدِيدًا ثُمَّ مَضَى بَهْرُولً بَيْنَ يَدَيْهَا مَا دَأَ عَيْنَيْهِ إِلَى السَّمَاءِ فَكَانَ مِنْهُ مَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَ «وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلْكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَيَكُونَ مِنَ الْمُؤْقِنِينَ \* فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَباً قَالَ هَذَا رَبِّي إِلَى قَوْلِهِ «إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ»<sup>۱</sup>».

ترجمه: «پیامبر ﷺ پرسیدند: همین موضوع شما را اندوهگین می‌سازد؟ گفتند: آری به خدا سوگند. پیامبر فرمودند: شما را به خدا سوگند از شما می‌پرسم که مگر از کتابهای گذشتگان نمی‌دانید که چون ابراهیم علیهم السلام را پدرش از بیم پادشاه سرکش بیرون برد و مادرش ابراهیم علیهم السلام را کنارتوده‌های خاکی که بر لبه جویی بود و در فاصله هنگام غروب تا آغاز شب از آن

۱. انعام: ۷۵-۷۶؛ یعنی: «بدين سان به ابراهیم ملکوت آسمانها و زمین را نشان دادیم تا از اهل یقین گردد. \* چون شب او را فروگرفت، ستاره‌ای دید. گفت: این است پروردگار من...».

۲. همان: ۷۸؛ یعنی: «...ای قوم من از شریک‌هایی که شما (برای خدا) می‌سازید، بیزارم!».

آب می‌گذشت قرارداد،<sup>۱</sup> همین که مادر کودک را آنجا بر زمین نهاد، کودک برخاست و برجهه و سرخود دست می‌کشید و مکرر و فراوان لا اله الا الله می‌گفت و سپس پارچه‌یی را گرفت و برخود پیچید و مادرش که او را چنین دید سخت به بیم و ترس افتاد. آنگاه ابراهیم برابر مادرش شروع به هروله [حرکت در حالی که شانه‌ها را تکان دهنده] کرد و چشم‌های خود را به سوی آسمان دوخت و خداوند عزو جل در این باره چنین فرموده است: «همچنین ما به ابراهیم ملکوت آسمانها و زمین را نشان دادیم تا از یقین دارندگان باشد، پس چون شب تاریک براؤ نمودار شد ستاره رخشانی دید. گفت: این پروردگار من است». تا آنجا که می‌فرماید: «من از آنچه شما شریک خدا قرار می‌دهید بیزارم».

متن: «وَعَلِمْتُمْ أَنَّ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ كَانَ فِرْعَوْنُ فِي طَلَبِهِ يَئْقُرُ بُطُونَ السَّيَاءِ الْحَوَامِلِ وَيَدْبَحُ الْأَطْفَالَ لِيُقْتَلُ مُوسَى فَلَمَّا وَلَدَهُ أُمُّهُ أَمْرَثَ أَنْ تَأْخُذَهُ مِنْ تَحْتِهَا وَتَنْدِفَهُ فِي التَّابُوتِ وَتُلْقِي بِالثَّابُوتِ فِي الْيَمِّ فَبَقِيَتْ حِيرَانَةً حَتَّى كَلَمَّهَا مُوسَى وَقَالَ لَهَا يَا أُمَّ اُفْدِيْنِي فِي التَّابُوتِ وَأَقْلِي التَّابُوتَ فِي الْيَمِّ فَقَالَتْ وَهِيَ ذَعِرَةٌ مِنْ كَلَمِهِ يَا بُنْيَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكَ مِنَ الْعَرْقِ. فَقَالَ لَهَا لَا تَحْرَزِي إِنَّ اللَّهَ رَادَنِي إِلَيْكِ فَبَقِيَتْ حِيرَانَةً حَتَّى كَلَمَّهَا مُوسَى وَقَالَ لَهَا يَا أُمَّ اُفْدِيْنِي فِي التَّابُوتِ وَأَقْلِي التَّابُوتَ فِي الْيَمِّ فَفَعَلَتْ مَا أَمْرَثَ بِهِ فَبَقِيَ فِي التَّابُوتِ وَالْيَمِّ إِلَى أَنْ قَدَّفَهُ فِي السَّاجِلِ وَرَدَهُ إِلَى أُمِّهِ بِرْمَتِهِ لَا يَطْعَمُ طَعَاماً وَلَا يَشْرَبُ شَرَاباً مَعْصُوماً وَرُوِيَ أَنَّ الْمُدَّةَ كَانَتْ سَبْعِينَ يَوْمًا وَرُوِيَ سَبْعَةً أَشْهُرًا وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى فِي حَالِ طُفُولِيَّتِهِ «... وَلِتُصْنَعَ عَلَى عَيْنِي \* إِذْ تَمْهِيْنِي أَحْتَكَ فَتَقُولُ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَى مَنْ

۱. در روضه کافی و صفحه بیستم از جلد سی و پنجم بحار الانوار، نام این رود، حرزان آمده است.

يَكْفُلُهُ وَ فَرَجَعْنَاكَ إِلَى أُمَّكَ كَيْ تَقْرَءَ عَيْنِهَا وَ لَا تَحْرَنَ...»<sup>۱</sup> الْآيَةَ.

ترجمه: «و نیز می‌دانید که فرعون چنان در جستجوی موسی علیهم السلام بود که شکم زنان باردار را می‌درید و کودکان را می‌کشت برای اینکه موسی را بکشد؛ و همین که مادرش موسی علیهم السلام را به دنیا آورد، فرمان داده شد که کودک را در صندوقی نهد و آن را به دریا (رود نیل) افکند. ومادر سرگردان شد تا آنکه فرزند با او به گفتگو آمد و گفت: ای مادر مرا به دریا بیفکن و چون این سخن را گفت مادرش به وحشت افتاد و گفت: پسرکم بیم آن دارم که غرق شوی. موسی فرمود: اندوهگین مباش که خداوند مرا پیش توبرمی گرداند و مادر سرانجام چنان کرد و موسی در آن صندوق بر روی دریا چندان باقی ماند که به ساحل رسید و باتمام وجود را اختیار مادرش قرار گرفت، بدون آنکه هیچ خوارکی خورده یا مایعی آشامیده باشد و سالم و معصوم به دامان مادر برسگشت. و روایت شده است که این مدت هفتاد روز یا هفت ماه طول کشیده است و خداوند متعال در مورد کودکی موسی علیهم السلام فرموده است: «تا تربیت و پرورشت به نظر ما انجام گیرد، آنگاه که خواهرت در جستجوی تو بود و می‌گفت می‌خواهد شما راهنمایی کنم به کسی که کفالت این طفل را بر عهده بگیرد و ترا پیش مادرت بازگرداندیم تا چشممش روشن گردید».

متن: «وَهَذَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ اللَّهُ عَزَّوَ جَلَّ فِيهِ 『قَنَادُهَا مِنْ تَحْيِهَا إِلَّا تَحْرَنَ قَدْ جَعَلَ رِبُّكَ تَحْتَكِ سَرِيرًا』 إِلَى قَوْلِهِ إِنْسِيًّا فَكَلَمَ أُمَّهُ وَقَتَ مَوْلِدِهِ وَقَالَ حِينَ

۱. طه: ۴۰-۳۹؛ یعنی: «...تا زیر نظر من پرورش یابی. \* آن گاه که خواهرت به سوی کاخ فرعون رفت، و گفت: آیا شما را به کسی که از این نوزاد سرپرستی کنند، راهنمایی کنم؟ پس تورا به مادرت برگرداندیم تا خوشحال و شاد شود و غم و غصه نخورد...».

۲. مریم: ۲۴؛ یعنی: «پس کودک از زیر[پای] اوندایش داد: غمگین مباش که پروردگارت از زیر[پای] تونهر آمی پدید آورده است [تا بیاشامی و شستشو کنی].».

أَشَارَتْ إِلَيْهِ «قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيبًا» قَالَ إِبْرَاهِيمٌ عَبْدُ اللَّهِ عَاتَانِي الْكِتَابَ... إِلَى آخرِ الآيَةِ فَتَكَلَّمَ عَلَيْهَا فِي وَقْتٍ وَلَادَتِهِ وَأُعْطِيَ كِتَابًا [الْكِتَابَ وَالنُّبُوَّةَ وَأُوصِيَ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ فِي ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ مِنْ مَوْلِدِهِ وَكَلَّمَهُمْ فِي الْيَوْمِ الثَّانِي مِنْ مَوْلِدِهِ].

ترجمه: «وَمَغْرِدُ بَارِهِ عِيسَى بْنُ مَرِيمٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَدَائِي عَزَّوْ جَلَّ چنین نفرموده است که از زیر آن درخت اوراندا کرد که غمگین مباش که خدائی زیر پای تو چشمه آبی جاری کرد ...» و مگر عیسی به هنگام تولد و هنگامی که مادرش به او اشاره کرد سخن نگفت و قرآن در این مورد می گوید: (گفتند چگونه با کودکی که در گهواره است سخن گوییم؟ عیسی گفت: همانا که من بنده خدایم که کتاب آسمانی به من عنایت شده است. بنا بر این می بینید که عیسی علیه السلام به هنگام تولد سخن گفته است و به او در همان سن و سال کتاب آسمانی و نبوت خاصه عنایت شده است و چون سه روز از عمر او گذشته به گزاردن نمازو پرداخت زکات سفارش شده است و روز دوم تولدش با مردم سخن گفته است.».

متن: «وَقَدْ عَلِمْتُمْ جَمِيعًا أَنَّ اللَّهَ عَزَّوَ جَلَّ خَلْقَنِي وَعَلَيَا نُورًا وَاحِدًا كُنَّا فِي صُلْبِ آدَمَ نُسَبِّحُ اللَّهَ تَعَالَى ثُمَّ نَقَلَنَا إِلَى أَصْلَابِ الرِّجَالِ وَأَرْحَامِ النِّسَاءِ يَسْمَعُ تَسْبِيحَنَا فِي الظُّهُورِ وَالْبُطُونِ فِي كُلِّ عَهْدٍ وَعَصْرٍ إِلَى عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَأَنَّ نُورَنَا كَانَ يَظْهَرُ فِي وُجُوهِ أَبَائِنَا وَأَمَهَاتِنَا حَتَّى تَبَيَّنَ أَسْمَاءُنَا مَحْظُوظَةً بِالنُّورِ عَلَى جِبَاهِهِمْ ثُمَّ افْتَرَقَ نُورُنَا فَصَارَ نِصْفُهُ فِي عَبْدِ اللَّهِ وَنِصْفُهُ فِي أَبِي طَالِبٍ عَمِيِّي وَكَانَ يَسْمَعُ تَسْبِيحَنَا مِنْ ظُهُورِهِمَا وَكَانَ أَبِي وَعَمِي إِذَا جَلَسَا فِي مَلِإِ مِنْ قُرْيَشٍ

۱. همان: ۲۹-۳۰؛ یعنی: «... گفتند: چگونه با کودکی که در گهواره است، سخن بگوییم؟!

\*نوزاد [از میان گهواره] گفت: بی تردید من بنده خدایم ...».



وَقَدْ تَبَيَّنَ نُورِي مِنْ صُلْبِ أَبِي وَنُورُ عَلِيٌّ مِنْ صُلْبِ أَبِيهِ إِلَى أَنْ حَرَجَنَا مِنْ أَصْلَابِ أَبْوَيْنَا وَبُطُونِ أَمَّهَاتِنَا.

ترجمه: «و شما همگان می دانید که خدای عزوجل من و علی را زیک نور و پرتوآفریده است و ما هردو در پشت آدم بودیم و خدای را تسبیح می گفتیم و سپس به پشت دیگر مردان و ارحام زنان منتقل شدیم و در هر دوره و روزگار آوای تسبیح ما در پشتاهی مردان و رحمهای زنان شنیده می شد تا روزگار عبد المطلب؛ و پرتو ما در چهره پدران ما (نیاکان ما) و چهره مادران ما دیده می شد تا آنجا که نامهای ما با پرتو بر پیشانیهای ایشان نقش می بست. آنگاه پرتو ما دو نیمه شد، نیمی در عبد الله و نیمی در عمومیم ابوطالب قرار گرفت و آوای ستایش و تسبیح ما از پشت آن دو شنیده می شد و پدر و عمومیم چون در انجمنهای قریش می نشستند، نور من در چهره پدرم و نور علی در چهره پدرش تابان بود تا آنکه هریک از پشت پدر و شکم مادر خویش بیرون آمدیم».

متن: «وَلَقَدْ هَبَطَ حَبِيبِي جَبَرِيلُ فِي وَقْتٍ وِلَادَةِ عَلِيٍّ فَقَالَ لِي يَا حَبِيبَ اللَّهِ يَقْرَأُ عَلَيْكَ السَّلَامَ وَيَهْنِئُكَ بِولَادَةِ أَخِيكَ عَلِيٌّ وَيَقُولُ هَذَا أَوَّلُ ظُهُورِ بُنُوئِلَكَ وَإِعْلَانٌ وَحْيِكَ وَكَشْفٌ رِسَالَتِكَ إِذْ أَيْدَتُكَ بِأَخِيكَ وَوَزِيرِكَ وَصَنْوُكَ وَخَلِيفَتِكَ وَمَنْ شَدَدْتُ بِهِ أَزْرَكَ وَأَعْلَيْتُ بِهِ ذِكْرَكَ فَقَمْتُ مُبَادِرًا وَجَدْتُ فَاطِمَةَ بِنْتَ أَسَدٍ أُمَّ عَلِيٍّ وَقَدْ جَاءَهَا الْمَخَاصِرُ وَهُوَيْنَ التِسَاءُ وَالْقَوَابِلُ حَوْلَهَا».

ترجمه: «وبه هنگام تولد علی حبیب من جبریل فرود آمد و به من گفت: ای حبیب خدا! پروردگارت سلام می رساند و به تو مرژه و شاد باش تولد برادرت علی را می دهد و می فرماید: هنگام ظهور پیامبری تو و آشکار شدن وحی بر تونزدیک شده است که اینک ترا با برادر و وزیر و خلیفه و همانند خودت تأیید کردم و به وسیله او نام ترا بلند آوازه و بازویت را استوار ساختم.

من شتابان برخاستم و دیدم فاطمه دختر اسد و مادر علی در حال درد زایمان است و او میان زنان و قابله هاست.

متن: «وَقَالَ حَبِيبِي جَبْرِيلُ يَا مُحَمَّدُ أَسْجِفُ بَيْنَهَا وَبَيْنَكَ سِجْفًا فَإِذَا وَضَعَتْ بِعَلِيٍّ فَتَلَقَّاهُ فَفَعَلَتْ مَا أُمْرِتُ بِهِ ثُمَّ قَالَ لَيِّ إِمْدُدْ يَدَكَ يَا مُحَمَّدُ فَإِنَّهُ صَاحِبُكَ الْيَمِينِ فَمَدَدْتُ يَدِي نَحْوَأَمِيقَهِ فَإِذَا بِعَلِيٍّ مَائِلًا عَلَى يَدِي وَاضْعَاعًا يَدَهُ الْيَمِنَى فِي أُذْنِهِ الْيُمْنَى وَهُوَ يُؤْذَنُ وَيُقْيِيمُ بِالْحِفْنَيَةِ وَيَشْهُدُ بِوَحْدَانِيَّةِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَبِرِسَالَتِي».

ترجمه: «حبیب من جبریل به من گفت که میان خودت و فاطمه دختر اسد پرده‌ای بیاویزو پس از اینکه علی را زایید او را ببین. من چنان کردم که فرمان داده شده بودم. سپس جبریل به من گفت دست راست خود را دراز کن که علی هم سرسلسله اصحاب یمین تواست. من دست راست خود را به سوی فاطمه دختر اسد دراز کردم. ناگاه علی را در دست خود دیدم در حالی که دست راست خود را برگوش راست خود نهاده و برآینین حقیقت اذان و اقامه می‌گفت و گواهی به یگانگی خداوند و پیامبری من می‌داد».

متن: «ثُمَّ قَالَ لَيِّ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَقْرَأْ قُلْتُ أَقْرَأْ وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ يَيْدِهِ لَقِدْ ابْتَدَأَ بِالصُّحْفِ الَّتِي أَنْزَلَهَا اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَى آدَمَ فَقَامَ بِهَا شَيْئٌ فَتَلَاهَا مِنْ أَوْلَ حَرْفٍ فِيهَا إِلَى آخرِ حَرْفٍ فِيهَا حَتَّى لَوْحَضَرَ بِهَا شَيْئٌ لَاقْرَأَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لَهُ مِنْهُ ثُمَّ قَرَأَ زُبُورَ دَاوُدَ حَتَّى لَوْحَضَرَهُ دَاوُدُ لَاقْرَأَهُ أَحْفَظُ لَهَا مِنْهُ ثُمَّ قَرَأَ إِنْجِيلَ عِيسَى حَتَّى لَوْحَضَرَهُ عِيسَى لَاقْرَأَهُ أَحْفَظُ لَهَا مِنْهُ ثُمَّ قَرَأَ الْقُرْآنَ الَّذِي أَنْزَلَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ مِنْ أَوْلَهُ إِلَى آخرِهِ فَوَجَدْتُهُ يَحْفَظُ كَحِفْظِي لَهُ السَّاعَةُ مِنْ غَيْرِ أَنْ أَسْمَعَ مِنْهُ آيَةً ثُمَّ خَاطَبَنِي وَخَاطَبَتُهُ بِمَا يُخَاطِبُ الْأَنْبِياءَ وَالْأُوْصِيَاءَ ثُمَّ عَادَ إِلَى حَالِ طُفُولِيَّتِهِ».



ترجمه: «وسپس به من گفت: ای رسول خدا! اجازه می‌فرمایی که بخوانم؟ گفتم: آری بخوان و سوگند به آن کس که جان محمد دردست اوست، او شروع به خواندن صحیفه‌هایی که برآدم علیه السلام نازل شده است کرد، همان صحیفه‌ها که پسرآدم، شیث علیه السلام برای برپا داشتن احکام آن قیام کرده بود و از نخستین حرف تا آخرین حرف آن را خواند و اگر شیث حاضر می‌بود همانا اقرار می‌کرد که علی از او بهتران را حفظ دارد. سپس تورات موسی علیه السلام را چنان خواند که اگر موسی حضور می‌حضور می‌دادست اقرار می‌فرمود که علی بهتر از آن را حفظ دارد. سپس زبور داود علیه السلام را خواند همان گونه که اگر داود حضور می‌داشت چنان اقرار می‌کرد و پس از آن انجیل عیسی علیه السلام را همان گونه خواند که اگر عیسی به حضورش می‌آمد همچنان اقرار می‌کرد و سپس قرآنی را که خداوند بر من نازل فرموده است، از آغاز تا پایان چنان خواند که او را چنان دیدم همچون خودم که اینک آن را از حفظ می‌دانم حافظ آن بود، بدون اینکه در آن هنگام من آیه‌ای از آیات قرآن راشنیده باشم. آنگاه علی با من و من با او چنان بایک دیگر سخن گفتیم که پیامبران و اوصیای ایشان با یک دیگر سخن می‌گویند و سپس علی به حالت کودکی خود برگشت.»

متن: «فَإِنَّمَا تَحْرِنُونَ وَمَا ذَا عَلَيْكُمْ مِنْ قُوَّلٍ أَهْلِ الشَّكِّ وَالشَّرِيكِ بِاللَّهِ تَعَالَى هُلْ تَعْلَمُونَ أَتِيَ أَفْصُلُ الْئَيْتَيْنَ وَأَنَّ وَصِيَّيْ أَفْصُلُ الْوَصِيَّيْنَ وَأَنَّ أَبِي آدَمَ علِيَّ لَمَّا رَأَى اسْمِي وَاسْمَ عَلِيٍّ وَابْنَتِي فَاطِمَةَ وَالْحُسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَأَسْمَاءَ وَأُلَادَهُمْ مَكْتُوبًا عَلَى سَاقِ الْعَرْشِ بِالنُّورِ قَالَ إِلَهِي وَسَيِّدِي هُلْ خَلَقْتَ خَلْقًا هُوَ أَكْرَمُ عَلَيْكَ مِتَّيْ فَقَالَ يَا آدَمُ لَوْلَا هَذِهِ الْأَسْمَاءُ لَمَا خَلَقْتُ سَمَاءً مَبْنِيَّةً وَلَا أَرْضًا مَدْحِيَّةً وَلَا مَلَكًا مُقْرِبًا وَلَا نِيَّةً مُرْسَلًا وَلَا خَلَقْتُكَ يَا آدَمُ.»

ترجمه: «و شما برای چه اندوهگین می‌شوید و چرا از گفتار مردمی که

نسبت به خداوند متعال در شک و تردیدند افسرده می‌شوید؟ مگر نمی‌دانید که من برترین پیامبران و جانشین و وصی من برترین اوصیا است و اینکه پدرم آدم علیه السلام چون نام من و علی و دخترم فاطمه و حسن و حسین را و نام فرزندان ایشان را برپایه عرش با نور نوشته دید، عرضه داشت: بار خدایا، ای سرور من! آیا آفریده‌ای که در پیشگاهات گرامی تراز من باشد آفریده‌ای؟ فرمود: اگر صاحبان این نامها نبودند، همانا آسمان برافراشته و زمین گسترده و هیچ فرشته مقربی را نیافریده بودم و هیچ پیامبر مرسلی، و نه ترا خلق کرده بودم».

متن: «فَلَمَّا عَصَى آدُمْ رَبَّهِ سَأَلَهُ بِحَقِّنَا أَن يَقْبَلْ تَوْبَتَهُ وَيُعْفِرَخَطِيَّتَهُ فَأَجَابَهُمْ وَكُنَّا الْكَلِمَاتِ الَّتِي تَلَقَّاهُ آدُمْ مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ فَتَابَ عَلَيْهِ وَغَفَرَ لَهُ فَقَالَ لَهُ يَا آدُمْ أَبْشِرْ فَإِنَّ هَذِهِ الْأَسْمَاءَ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ وَوُلْدِكَ فَحَمِدَ آدُمْ رَبَّهُ عَزَّوَجَلَّ وَأَفْتَحَرَ عَلَى الْمَلَائِكَةِ بِنَا وَإِنَّ هَذَا مِنْ فَضْلِنَا وَفَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَقَامَ سَلْمَانُ وَمَنْ مَعْهُ وَهُمْ يَقُولُونَ نَحْنُ الْفَائِرُونَ فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ صَ أَتَشْمُ الْفَائِرُونَ وَلَكُمْ خُلِقْتُ الْجَنَّةُ وَلَا عَدَائِنَا وَأَعْدَائِكُمْ خُلِقْتِ النَّارُ».<sup>۱</sup>

ترجمه: «و چون آدم ترک اولی کرد و ازو لغشی سرزد از خداوند متعال به حق ما مسأله کرد که توبه اش را پذیرد و لغش او را بیامزند و خداوند خواسته او را پذیرفت و اجابت فرمود، و ما همان کلماتی بودیم که آدم آنها را از خداوند عزو جل فرا گرفت<sup>۲</sup> و خداوند توبه اش را پذیرفت و لغشش را آمرزید و به آدم فرمود: بر تو مژده

۱. روضة الوعاظين وبصيرة المتعظين (ط - القديمة)، ج ۱، ص ۸۴-۸۲.

۲. این موضوع در منابع اهل تسنن نیز آمده است. برای نمونه مراجعه فرمایید به تفسیر الدر المنشور سیوطی، ذیل آیه ۳۷ سوره بقره و نیز در صفحه ۲۳۴ جلد اول کنز العمال. برای اطلاع بیشتر، رک. به: صفحه ۱۷۰ جلد اول فضائل الخمسه من الصحاح السهه تألیف استاد محترم سید مرتضی فیروزانبادی.

باد که صاحبان این نامها از ذریه و فرزندان توهستند و آدم خداوند خود راستود و به وجود ما بر فرشتگان افتخار کرد و این نمونه‌یی از فضیلت ما و بخشش و فضل خداوند بر ماست. سلمان و همراهانش برخاستند و می‌گفتند: ما رستگارانیم و پیامبر ﷺ به ایشان فرمودند: آری شما رستگارانید و بهشت برای شما آفریده شده است و دوزخ برای دشمنان ما و دشمنان شما آفریده شده است<sup>۱</sup>.

۵- در یک جمع‌بندی، در باب ارزش ایمان مولای متّقیان، امیر مؤمنان علیهم السلام در کودکی می‌توان به نکات زیر اشاره کرد:

الف- به طور قطع معلوم نیست که حضرت‌شیعه علیهم السلام در چه سنی ایمان آوردۀ‌اند. در مورد سن آن حضرت هنگام ایمان آوردن به رسول خدا ﷺ، اقوال متعددی نقل شده که در این میان برخی در پانزده سالگی، برخی چهارده سالگی و برخی دیگر نیز سیزده سالگی را نقل کرده‌اند<sup>۲</sup> و هرگروه درباره چگونگی اسلام و سن اور موقع مسلمانی طریقه‌ای را پسندیده اند.<sup>۳</sup>

اگرچه به اتفاق تمامی علمای مذاهب اسلامی، امیر مؤمنان علیهم السلام قبل از ایمان آوردن به رسول خدا نیز، یکتاپرست و موحد بوده و هرگز ننگ پرستش بتی به دامن ایشان ننشسته است. شاهدی براین سخن، عبارت «کرم الله وجهه» است که اهل تسنن پس از ذکر نام آن حضرت استفاده می‌کنند؛ برخلاف سایرین که برایشان از جمله «رضی الله عنہ» استفاده می‌شود.

۱. این حدیث با همین تفصیل و با تفاوت‌های اندک لفظی، در صفحات ۱۷ و ۱۸ روضه کافی نیز آمده است و از آن کتاب و روضة الوعظین نیز در صفحات ۲۰ تا ۲۲ جلد ۳۵ بحار الانوار نقل شده است.

۲. منهاج البراعة في شرع نهج البلاغة، ص ۲۸۴.

۳. مروج الذهب ومعادن الجوهر، ج ۱، ص ۶۳۲.

ب- به فرض آن که امیر مؤمنان علیه السلام در سن کودکی ایمان آورده باشند، آنچه قطعی است آن است که سن بلوغ در احکام شرعیه معتبر است و نه در امور عقلیه. و معلوم است ایمان به خدا و تصدیق رسالت از امور عقلی است.

ج- این مطلب که در بزرگسالی عقل انسان رشد کرده و افزایش می‌یابد، کلیت ندارد و چه بسیار کودکانی که به لحاظ عقلی برتر و بالاتر از افراد بزرگسال بوده‌اند. خداوند در قرآن کریم می‌فرماید:

﴿يَا يَحْيَىٰ حُذِّلِ الْكِتَابِ بِقُوَّةٍ وَّاَتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِّيًّا﴾؛<sup>۱</sup> یعنی: «ای یحیی! کتاب (خدا) را با قوت بگیر! و ما فرمان نبوت (و عقل کافی) در کودکی به او دادیم!».

حکم در این جا به معنای فهم و عقل آمده است یعنی خداوند در کودکی به حضرت یحیی علیه السلام فهم و عقل عطا کرده است.

در داستان حضرت عیسی بن مریم علیه السلام نیز آمده است که به هنگام تولد با صراحت فرمود: «قالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ إِنَّا نَحْنُ أَنَا الْكِتَابُ وَجَعَلْنَاهُ نَبِيًّا»؛<sup>۲</sup> یعنی: «ناگهان عیسی زبان به سخن گشود و گفت: «من بنده خدایم؛ او کتاب (آسمانی) به من داده؛ و مرا پیامبر قرار داده است!».

د- اگر ایمان امیر مؤمنان علیه السلام در کودکی دارای ارزش نبود، چگونه است که پیامبر خدا ﷺ به این ایمان افتخار می‌کنند؟! در اخبار آمده است، در مجلسی که ابوبکر، عمر و ابو عبیده جراح در آن حاضر بودند، پیامبر اکرم دست بر شانه علی (علیه السلام) زد و فرمود: «ای علی! تواولین مؤمنی هستی که ایمان آوردم و اولین

۱. مریم: ۱۲.

۲. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص ۱۹؛ الدر المنشور فی تفسیر المأثور، ج ۴، ص ۲۶۰.

۳. مریم: ۳۵.

مسلمی هستی که مسلمان شدی و توبه‌ای من، به منزله هارون نسبت به موسی هستی».<sup>۱</sup>

همچنین آن حضرت در روایت دیگری در این زمینه فرموده‌اند: «سبقت گیرندگان همه امّت‌ها در ایمان و توحید، سه نفر بودند که شرک به خدا نیاورندند. این سه تن، علی ابن ابی طالب (علیه السلام)، حبیب نجار (صاحب یاسین) و حزقیل (مؤمن آل فرعون) بودند که علی ابن ابی طالب (علیه السلام) افضل آن‌ها بود».<sup>۲</sup>

هـ. مأمون عباسی در ضمن گفت و گویا چهل تن از علمای اهل تسنن، درباره اولویت امیر المؤمنین علیه السلام درامر خلافت، از اسحاق بن حمّاد بن زید پرسید: آن روز که پیامبر ﷺ می‌عouth شد، چه عملی از تمام اعمال، برتر بود؟

اسحاق پاسخ داد: اخلاص در شهادت به توحید و رسالت پیامبر ﷺ.

مأمون گفت: آیا کسی را سراغ داری که بر علی در اسلام، پیشی گرفته باشد؟

اسحاق پاسخ داد: علی در حالی اسلام آورد که کم سن و سال بود و احکام الهی، براو جاری نمی‌شد.

مأمون در جواب او گفت: آیا اسلام علی، به دعوت پیامبر بود و آیا پیامبر اسلام ﷺ، ایمان علی را پذیرفت؟ چگونه ممکن است پیامبر کسی را به اسلام دعوت کند که اسلامش پذیرفته نیست؟

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۳۳؛ ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی، ص ۵۸.

۲. تفسیر قرطبی، ج ۱۵، ص ۲۰.

واسحاق در مقابل این پرسش قاطع، هیچ پاسخی نداشت.<sup>۱</sup>

کوتاه سخن این که: پیامبر خدا ﷺ، اسلام علی بن ابیطالب ؓ را پذیرفت و کسی که اسلام او را در آن سن و سال معتبر نداند، در واقع به پیامبر خدا ایراد گرفته است.

و در روایات معروف شیعه و سنتی در داستان «یوم الدّار» آمده است که: «پیامبر خدا ﷺ غذایی آماده کردند و بستگان نزدیکشان را از قریش دعوت نمودند. آنها را به اسلام فراخوانده و فرمودند: «نخستین کسی که دعوت مرا برای دفاع از اسلام پذیرد، برادر و وصی من و جانشین من خواهد بود». هیچ کس دعوت آن حضرت را پذیرفت جز علی بن ابیطالب ؓ که عرض کرد: من شما را یاری می‌کنم و با شما بیعت می‌نمایم. آنگاه پیامبر خدا ﷺ فرمودند: توبه را در وصی من و جانشین منی.<sup>۲</sup>

آیا کسی باور می‌کند رسول خدا ﷺ کسی را که در آن روز نیز به حد بلوغ نرسیده بود و به گفته بهانه جویان، اسلامش پذیرفته نبود، به عنوان برادر و وصی و جانشین خود معرفی کند و دیگران را به پیروی از او دعوت نماید تا آنجا که سران شرک از روی تمسخر به ابوطالب بگویند: «توباید پیرو فرزندت باشی»؟!

بدون شک، سن بلوغ، شرط پذیرفتن اسلام نیست؛ هر نوجوانی که عقل و تمیز کافی داشته باشد و اسلام را پذیرد - به فرض که پدرش هم مسلمان نباشد - ازاو جدا می‌شود و در زمرة مسلمین قرار می‌گیرد.

۱. الغدیر، ج ۳، ص ۲۳۶.

۲. اسناد این روایت به طور مسحی در کتاب پیام قرآن، ج ۹، ص ۳۲۶ ذکر شده است.

به هر تقدیر، روایاتی که می‌گوید امیر المؤمنان، علی بن ابیطالب علیه السلام نخستین کسی بود که دعوت پیامبر خدا علیه السلام را پذیرفت، فضیلتی بی‌مانند برای آن حضرت در بردارد که هیچ کس در آن با حضرتش برابری ندارد و به همین دلیل، او شایسته ترین فرد امت، برای جانشینی پیامبر خدا علیه السلام بوده است.<sup>۱</sup>

---

۱. گردآوری از کتاب: پیام امام امیر المؤمنین علیه السلام، ج ۳، ص ۱۷۲.

# برگ سوم

## علی، همواره همراه حق

حقا که حقیقتاً علی حق باشد حق است علی زحق که برحق باشد  
دیدیم خطی به دفترلم یزلی حق با علی و علی مع الحق باشد

یکی از روایاتی که عصمت مطلق امیرمؤمنان علیهم السلام و برتری بی چون و چرای آن حضرت را برتمام اصحاب و بلکه برتمام امّت ثابت می کند، روایت مشهور «عَلَيْيِ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ» است؛ چرا که طبق این روایت، امیرمؤمنان علیهم السلام همواره با حق است، هرگزار حق جدا نخواهد شد و حق گردآورد آن حضرت می چرخد، هرجا که علی بن ابی طالب علیهم السلام باشد. و این همان عصمت مطلقی است که شیعیان قائل هستند؛ زیرا معنای عصمت مطلق، چیزی غیراز «همراهی همیشگی با حق و صواب، و عدم اشتباه در گفتار و کردار» نیست و زمانی که رسول خدا علیهم السلام شهادت دهد که امیرمؤمنان در همهٔ حالات و همواره با حق است و هیچگاه از حق جدا نمی شود، عصمت مطلق آن حضرت ثابت می شود؛ زیرا کردار و گفتار انسان خطا کار، همواره با

۱. ناشناس.

حق نیست و ممکن است گاهی برخلاف حق باشد و امکان خطأ و اشتباه برای افراد غیر معصوم همواره وجود دارد.

شماری از اسناد این حدیث در کتاب شریف بحار الأنوار، در بابی با عنوان: «فی أَنَّهُ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَهُ وَأَنَّهُ يَجُبُ طَاعَتُهُ عَلَى الْخَلْقِ وَأَنَّ لَوْلَيَةَ اللَّهِ عَزَّوَ جَلَّ أَمْدَهُ أَسْتَ». برای نمونه، آمده است:

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِنَّ اللَّهَ يُنْغِضُ مِنْ عِبَادِهِ الْمَائِلِينَ عَنِ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلَيِّ وَعَلَيِّ مَعَ الْحَقِّ فَمَنِ اسْتَبَدَّ بِعَلَيِّ غَيْرِهِ هَلَكَ وَفَاتَهُ الدُّنْيَا وَالآخِرَةُ»؛<sup>۱</sup> یعنی: «رسول خدا ﷺ می فرمایند: خداوند متعال مردمی را که از حق روی می گردانند دشمن می دارد. حق با علی و علی با حق است. پس هر کس کسی دیگری را به جای علی [به عنوان امام] برگزیند، به هلاکت می افتاد و دنیا و آخرت خود را از دست می دهد».

این روایت با سند معتبر علاوه بر منابع امامیه، در منابع اهل تسنن نیز نقل شده است. در کتاب احراق الحق نیز، عبارتی از زبان خلیفه دوم با چنین مضمونی نقل شده است:

«حَارِثَةُ بْنُ زَيْدٍ قَالَ: شَهِدتُّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ حِجْتَهُ فِي خَلَافَتِهِ فَسَمِعْتَهُ يَقُولُ: اللَّهُمَّ قَدْ عَرَفْتُ بِحُبِّكَ لِنَبِيِّكَ وَكُنْتُ مُطْلَعًا مِنْ سَرَّكَ فَلَمَّا رَأَنِي أَمْسَكَ وَحْفَظَتِ الْكَلَامَ فَلَمَّا انْقَضَ الْحَجَّ وَانْصَرَفْتُ إِلَى الْمَدِينَةِ تَعْمَدْتُ الْخَلْوَةَ بِهِ فَرَأَيْتُهُ يَوْمًا عَلَى رَاحْلَتِهِ وَحْدَهُ فَقَلَّتْ لَهُ يَا امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ بِالَّذِي هُوَ أَقْرَبُ إِلَيْكَ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ إِلَّا أَخْبَرْتَنِي عَمَّا أُرِيدُ أَسْأَلُكَ عَنْهُ قَالَ: سَلْ عَمَّا شَاءَتْ قَالَ

۱. ص ۲۶، باب .۵۷

۲. بحار الأنوار، ج ۳۸، ص ۳۶

سمعتك يوم كذا و كذا تقول كذا و كذا قال فكأنى ألمته حجرا و قلت له لا  
غضب فالذى أنقذنى من الجاهلية وأدخلنى فى الاسلام ما أردت بسؤالى  
إلا وجه الله عزوجل قال فعند ذلك ضحك وقال يا حارثة دخلت على  
رسول الله ﷺ وقد إشتاد و جمعه فأحببته الخلوة به و كان عنده علي بن أبي  
طالب و الفضل بن العباس، فجلست حتى نهض ابن العباس و بقيت أنا و علي  
فتبيئ لرسول الله ما أردت فالتفت إلى وقال: حيث ليتسألني إلى من يصير هذا  
الأمر بعدى؟ فقلت: صدقت يا رسول الله! فقال يا عمر هذا وصيٰ و خليفتي  
من بعدي فقلت صدقت يا رسول الله فقال هذا خازن سرى فمن أطاعه فقد  
أطاعنى، ومن عصاه فقد عصانى، ومن عصانى فقد عصى الله ومن تقدم عليه  
فقد كذب بنيوتى، ثم أذناه فقبل يمين عينيه وقال ولذلك الله ناصرك، وإلى الله من  
والآك، فائت وصيٰ و خليفتي من بعدي فى امتنى و علابكاه و انهلت عيناه  
بالدموع حتى سالت على خده و خده على خد على فوالذى من على بالإسلام  
لقد تمنيت من تلك الساعة أن أكون مكانه على الأرض ثم التفت وقال لي إذا  
نكث الناكثون و قسط القياسيون و مرق المارقون فأقرهذا مقامي حتى يفتح الله  
عليه وهو خير الفاتحين قال حارثة: قلت: وينحك يا عمر كيف تقدمت ممهودة وقد  
سمعت ذلك من رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فقال يا حارثة بأمر كان  
قال من الله أم من رسوله أم من علىٰ فقال لابل المثل عقيم والحق لابن أبي  
طالب عليه السلام ۱.

ترجمه: «حارثة بن زيد می گويد: عمر بن خطاب در دوران خلافتش به حج  
رفت. من هم در خدمتش بودم. می شنیدم که عمر می گويد: خدا یا تو می دانی

۱. تعليقات احقاق الحق، ج ۴، ص ۸۵؛ به نقل از «در بحر المناقب»، اثر علامه محدث شيخ

جمال الدين محمد بن احمد حنفى موصلى مشهور به ابن حسنویه متوفی ۶۸۰

که من چقدر پیامبرت را دوست دارم و من به سرّ تو آگاهم. (راوی می‌گوید) وقتی چشمش به من افتاد، کلامش را قطع کرد. حج تمام شد. در جستجو بودم تا در جایی عمر را تنها ببینم. یک روز دیدم که سوار بر اسبش تنها می‌رود. به او گفتم: ای امیر المؤمنین، تورا به آن خدایی که به تواز رگ گردن هم نزدیک تر است، قسم می‌دهم که درباره آنچه می‌خواهم از تو بپرسم به من خبردهی؛ عمر گفت: درباره هرچه می‌خواهی پرس. گفتم: آن روز در مگه شنیدم که می‌گفتی از سرّ مطلع هستی. آن سرّ چیست؟ گفت مثل این بود که آن روز سنگی بلعیده بودم (و حرفم رانگه داشتم). گفتم: عصیانی نشو؛ قسم به خدایی که مرا از جاهلیت نجات داد و مرا در اسلام داخل کرد، به قصد قربت این سوال را از تو پرسیدم. نمی‌خواهم آن را در جایی فاش کنم یا رسوایت کنم! حارثه می‌گوید: وقتی این جمله را گفتم، عمر خندید و گفت: ای حارثه، نزد پیغمبر ﷺ رفتم در حالی که ایشان در دشان شدید شده بود (روزهای آخر عمر پیامبر ﷺ بود)؛ دلم می‌خواست با پیغمبر خلوت کنم؛ علی ابن ابی طالب و فضل بن عباس نزد پیغمبر بودند؛ نشستم تا این که ابن عباس رفت؛ من و علی ماندیم. پیغمبر ﷺ متوجه شد که من چیزی می‌خواهم. (بحث خصوصی دارم)؛ به من رو کرد و فرمود: آمدی که از من پرسی جانشین بعد از من کیست؟ (و این امر بعد از من به چه کسی می‌رسد؟) گفتم: بله قصدم همین بود.

پیغمبر فرمودند: ای عمر، وصی و جانشینم بعد از من این است. (اشاره به علی بن ابی طالب علیہ السلام کردند) گفتم: بله صحیح می‌فرمایید.

پیغمبر ﷺ فرمودند: این علی، گنجینه سرّ من است، هر کس از او اطاعت کند، از من اطاعت کرده و هر کس اور انا فرمانی کند، مرا نافرمانی کرده و هر کس نافرمانی مرا کند، خدا را نافرمانی کرده است و هر کس براو مقدم

شود و پیش اُفتاد، نبّوت مرا تکذیب کرده است. سپس از علی خواست جلو بیاید و پیشانی علی را بوسید. سپس به علی فرمود: ولی ویاور تو خداست، هر کس تورا به ولایت قبول کند به سوی خدا رفته، توصی و جانشین من پس از من در امّت هستی.

پیغمبر این جملات را به علی فرمود؛ بعد گریه پیغمبر بلند و اشکش سرازیر شد و بر صورتش جاری گشت در حالی که گونه پیغمبر صلوات الله علیہ و آله و سلم بر گونه علی بود؛ عمر می گوید: به خدایی که بر من مت اسلام گذاشت، در آن لحظه دلم می خواست کاش من جای علی بودم.

سپس پیغمبر صلوات الله علیہ و آله و سلم رو کرد به من و فرمود: وقتی پیمان شکنان، پیمان شکستند [اصحاب جمل] و قاسطان [اصحاب صفين] ستم کردند و خوارج [اصحاب نهروان] از دین بیرون رفتند، این انسان را جای من بگذار.

تا زمانی که خداوند فتح و پیروزی را به دست او محقق کند که بهترین فاتح اوست. بر تو بگشايد که او خیر الفاتحین است.

حارثة می گوید به عمر گفتم: وای بر توای عمر، با آنکه که تو خود از پیغمبر صلوات الله علیہ و آله و سلم نقل می کنی، چطور بر او مقدم شدی؟

عمر گفت: ای حارثه! این ماجرا امری بود که تقدیر شده بود. گفتم: این امراز خدا بود یا از رسولش یا از علی؟! سپس گفت: نه! هیچ کدام! المُلْك عَقِيم! (سیاست قواعد خود را دارد). اما حق با علی بن ابی طالب صلوات الله علیہ و آله و سلم است.

در باب این حدیث شریف، نکاتی چند ارائه می شود:

- ۱- ابن شهرآشوب چنین استدلال می کند که حدیث «علی مع الحق و الحق مع علی» را دلیلی مهم بر عصمت علی بن ابیطالب صلوات الله علیہ و آله و سلم است؛ چرا که

نمی‌شود حضرتش مغضوم نباشد و در ضمن همیشه همراه با حق باشد.<sup>۱</sup>

علّامه بزرگوار مجلسی نیز در بحث الانوار با توصل به این حدیث شریف و حقیقت نارضایتی امیر مؤمنان از دستگاه خلافتی که برپا شده بود، می‌گوید از آن جا که علی با حق است و حق همیشه همراه است، واژه طرفی همواره از خلفای پیشین خود اظهار نارضایتی کرده است، ثابت می‌شود که آنان بر حق نبوده‌اند.<sup>۲</sup>

شیخ محمد حسن مظفر، قریب به همین مضمون را استدلال کرده و می‌نویسد:

«خیرخواهی علی برای خلفا، پس از رایزنی آن‌ها با حضرت علی علیه السلام در پاره‌ای امور، تنها برای اصلاح دین بوده است نه برای ترویج خلافت آن‌ها ولذا پیوسته از دست آن‌ها دادخواهی می‌کرد و میان حضرتش و آن‌ها، چنان نفرت و دشمنی پیش می‌آمد که بر هر کس آشکار است».<sup>۳</sup>

۲- این حدیث شریف دو پیام مهم دارد:

\* علی مع الحق = حضرتش هرگز از حق جدایی ندارد. [که دلالت بر عصمت تامه حضرتش به شرحی که گفته شد دارد]

۱. به نقل از بحث‌الأنوار، ج ۳۸، ص ۲۹. شبیه به این مضمون را علامه بیاضی در صراط المستقیم ج ۱، ص ۱۴۷ آورده است: «در برتری علی، معتزله به این خبر استدلال جسته است و امامیه معتقد است: ظاهر خبر مقتضی عصمت حضرتش و وجوب پیروی از اوست، زیرا جایزنیست پیامبر ﷺ به طور کلی این خبر را دهد که حق با اوست و حال آن که وقوع قبیح از حضرتش علی علیه السلام جایز باشد؛ چه، اگر قبیحی از آن حضرت سرزند، خبر، دروغ می‌گردد و این بر پیامبر جایزنی باشد».

۲. بحث‌الأنوار، ج ۳۸، ص ۴۰.

۳. دلائل الصدق، ج ۲، ص ۴۷۰.

\*والحق مع العلی = حق با علی است. حق و حقیقت، ترازو و شاخص و ارزشی است که اعمال آدمیان همواره در ترازوی آن سنجیده شده است. شخصیت‌های بزرگ در طول تاریخ، با صرف عمر و امکانات خود، برای استوار کردن حق و حقیقت و ارزش‌ها کوشیده‌اند. موفقیت یا عدم موفقیت افراد، به میزانی است که آنان به حق نزدیک شده باشند.

حال اگر فردی، خود معیار و شاخص حقیقت باشد و حقیقت با او معنا شود، ماجراهی مهم‌تری رقم می‌خورد. بنا براین حدیث شریف نبوی که مورد اتفاق علمای امامیه و اهل تسنن است، حق همواره گرد علی است و ایشان جدا نمی‌گردد. به عبارتی، حق مجسم، علی بن ابیطالب علیہ السلام است.

۳- در احادیث سیار دیگر که رسول خدا صلوات الله عليه وآله وسالم، امیر المؤمنین علیه السلام را به عنوان شایسته‌ترین مرد برای خلافت و امامت و راهنمایی به صراط مستقیم، هادی، مهدی، عادل‌ترین و ماهر‌ترین قاضی، حجّت خدا و حجّت پیغمبر او بر خلق معرفی نموده، همه مؤید برق بودن و با حق بودن آن حضرت است. عمار بن یاسرو ابوایوب انصاری در این باب حدیثی از رسول رحمت صلوات الله عليه وآله وسالم به شرح ذیل روایت کرده‌اند که نشان می‌دهد، معیار سنجش حق، عملکرد علی است:

«یا عَمَّارُ إِنْ رَأَيْتَ عَلَيَا سَلَكَ وَادِيَا وَسَلَكَ النَّاسُ كُلُّهُمْ وَادِيَا فَأَسْلُكْ مَعَ عَلَيِّ فَإِنَّهُ لَنْ يُدْلِيَكَ فِي رَدَى وَلَنْ يُخْرِجَكَ مِنْ هُدَى»<sup>۱</sup>، یعنی: «ای عمار اگر دیدی علی از راهی می‌رود و همه مردم از راه دیگر، توبا علی برو و سایر مردم را رها کن. یقین بدان او هرگز تورا به راه هلاک نمی‌برد و از شاهراه رستگاری خارج نمی‌سازد».

۱. کنزالعمال، ج ۱۲، ص ۱۲۱۲، ۱۲۹۳ به بعد؛ تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۸۸؛ ریاض النصرة، ج ۲، ص ۱۹۳؛ کنوز الحقایق، مناوی، ص ۴۳.



# برگ چهارم

علی، یعسوب الدین

شهادت می دهم حبل المتنین عین اليقین هستی

صراط مستقیم حقی و یعسوب دین هستی

شهادت می دهم دست خدا در آستانین هستی

شهادت می دهم مولا امیر المؤمنین هستی<sup>۱</sup>

از جمله القاب شریفه حضرت امیر المؤمنین علیہ السلام که از آسمان نازل شده و به امر خداوند لقب آن حضرت شده «یعسوب الدین» است. در روایات اهل تسنن و امامیه که در این باب مشهور است، آمده است که حق تعالی و حضرت رسول خاتم النبیین علیہ السلام، آن حضرت را: «یعسوب الدین»، «یعسوب المسلمين» و «یعسوب المتقین» نامیده‌اند.<sup>۲</sup>

در تعلیقات کتاب «احقاق الحق»، در حدود ٤٥ نفر از بزرگان محدثین اهل

۱. آرش براری.

۲. برای مطالعه، رک: اليقین باختصاص مولانا علی علیہ السلام ایامرة المؤمنین، ص ٤٩٦. (قسم سوم: الأحادیث المتضمنة لتسمیته علیہ السلام بیعسوب المؤمنین)

تسنّن نام بردۀ شده است که در کتاب هایشان به نقل احادیثی پرداخته‌اند؛ احادیثی که لقب یعسوب الدین یا یعسوب المؤمنین برای امیرمؤمنان علیهم السلام در آنها آمده است.<sup>۱</sup>

در باب لقب بلند «یعسوب الدین» می‌توان به نکات ذیل اشاره کرد:

۱- «یعسوب» در لغت، امیر و ملکه زنبور عسل را گویند.<sup>۲</sup> هم‌چنین به معنای بزرگ، سید و جلو دار قوم نیز آمده است.<sup>۳</sup> این عنوان، بهترین لقب برای کسی است که رهبری یک جامعه را به عهده دارد و پیشوای آن جامعه است.

۲- پادشاه زنبورها کسی است که از همه هوشمندتر است و به تمامی زنبورها جهت می‌دهد که به سمت کدام گل بروند و به سمت کدام گل نزوند. بر عملکرد آنها نظارت دارد که از گلهای موجود عسلی تهیه کنند که شفا و دوا باشد. سپس کار و عمل آنان را ارزیابی می‌کند و عمل برخی را قبول نمی‌کند. از سویی دیگر، تمام زنبورها از او تبعیت و تاپای جان از پادشاه خود محافظت می‌کنند.

شکی نیست که این لقب شریف، به اثبات امارت و پادشاهی و حکومت و سرکردگی علی بن ابی طالب علیهم السلام نسبت به دین و تمام اهالی دین - از مسلمین و مؤمنین و متقین - صراحت دارد. این همان معنای ولایت کبری و امامت و ریاست عامّه خلق خداست.<sup>۴</sup>

۳- حضرت امیر مؤمنان علیهم السلام را یعسوب دین و مؤمنان خوانده‌اند، زیرا همان‌گونه که ملکه زنبور عسل جلو دار، رئیس و امیر زنبورها است، امیر المؤمنین

۱. احراق الحق، ج ۴، ص ۲۶ تا ۳۵.

۲. لسان العرب، ج ۱، ص ۶۰۰.

۳. همان.

۴. این بخش برگرفته است از مناهج المعارف [ص ۲۰۹ - ۲۱۹]، نوشته میرسید ابوالقاسم خوانساری معروف به میرکبیر (متوفی ۱۱۵۷ق) که شاگرد علامه مجلسی الله است.

نیز جلودار مؤمنین و دین است؛ و همچنان که زبورها از ملکه خود پیروی می‌کنند، مومنان باید از آن حضرت پیروی کنند.<sup>۲</sup> سید رضی، یعقوب را مالک (سرپرست) امور مردم معنا کرده است.<sup>۳</sup>

۴- اینکه امیرالمؤمنین علیه السلام یعقوب دین باشد، یعنی: اگر مومنان را به زبورهایی که درون کندو هستند تشبيه کنیم، همه گوش به فرمان یعقوب (پادشاه) خود هستند و آن پادشاه نیز براعمال تمامی آنها نظارت می‌کند.

مؤمنین همانند زبورها، هم نوش (عسل) دارند و هم نیش؛ به دیگرمعنا، آن کس که پیرو امیر المؤمنان است، نسبت به اولیاء خدا محبت و تولی و نسبت به دشمنان خدا تبری دارد.

یعقوب (پادشاه) زبورها، عمل زبورها را بررسی می‌کند، برخی را می‌پذیرد و برخی را نمی‌پذیرد. یعقوبِ مؤمنین نیز به عملکرد مؤمنین توجه دارد و حتی از آلودگی‌های درونی افراد نیزآسان نمی‌گذرد:<sup>۴</sup>

﴿وَقُلْ أَعْمَلُوا فَسِيرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ﴾؛<sup>۵</sup> یعنی: «بگو: «عمل کنید! خداوند و فرستاده او و مؤمنان، اعمال شما را می‌بینند!...».

۱. مجتمع البحرين، ج ۲، ص ۱۲۱.

۲. شرح نهج البلاغه، ج ۱۹، ص ۲۲۴.

۳. نهج البلاغه، حکمت ۲۶۱؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۱۱۳.

۴. مانند: «يَا شُفَّرَانِ إِنَّ الْحَسَنَ مِنْ كُلِّ أَحَدٍ حَسَنٌ وَإِنَّهُ مِنْكَ أَحَدٌ حَسَنٌ لِمَكَانِكَ مَنَا وَإِنَّ الْقَبِيحَ مِنْ كُلِّ أَحَدٍ قَبِيحٌ وَإِنَّهُ مِنْكَ أَقْبِحٌ ...»؛ یعنی: امام صادق علیه السلام به شخصی به نام شفران فرمودند: «ای شفران! کار خوب، از همه خوب است، اما از تو بهتر است، به خاطراتسابی که به ما داری. کارزشت هم از هر کس سربزند رشت است، اما از شما [به دلیل آن که به ما منتسب هستید] رشت تراست...»؛ مناقب آبی طالب علیه السلام (ابن شهرآشوب)، ج ۴، ص ۲۳۶.

۵. توبه: ۱۰۵.

در روایات امامیه، مراد از مؤمنین در این آیه را ائمه هدی علیهم السلام خوانده‌اند.<sup>۱</sup>

۵- ویزگی یعسوب این است که محور زندگی افراد، تحت نظر او است. امیر کندو، رهبر کندو محسوب شده و اگر روی را بردارند یا کشته شود و جانشینی برای او وجود نداشته باشد، بعد از سه یا چهار ساعت تمام کارهای کندو متوقف می‌شود! زبورها، تا ملکه نداشته باشند جامعه تشکیل نمی‌دهند.<sup>۲</sup>

۶- از مجموع القاب امیر مؤمنان علیهم السلام که توسط خداوند متعال به ایشان عطا شده، به خصوص دولقب «امیر المؤمنین» و «یعسوب الدین» به روشی دریافت می‌شود که امارت یاد شده، هم در امور دنیایی و هم در امور معنوی است.

این مطلب روشن، در طول تاریخ مورد انکار برخی قرار گرفته است. برخی امارت دنیایی و برخی امارت معنوی آن جناب را نپذیرفته‌اند.

برخی از صوفیه، از جمله افرادی هستند که امارت دنیایی حضرت

۱. مانند: «عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنَّ أَبَا الْحَطَابَ كَانَ يَقُولُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ تُعْرُضُ عَلَيْهِ أَعْمَالُ أَمْتَهِ كُلَّ حَمِيسٍ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ لَيْسَ هَكَذَا وَلَكِنْ رَسُولُ اللَّهِ تُعْرُضُ عَلَيْهِ أَعْمَالُ أَمْتَهِ كُلَّ صَبَاحٍ أَبْرَاهِيمَ وَفُجَاجَهَا فَأَخْدَرَهَا وَهُوَ قُولُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ - وَقُلْ أَعْمَلُوا فَسَيَرِي اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ » وَسَكَّتَ قَالَ أَبُو بَصِيرٍ إِنَّمَا عَنِ الْأَيَّةَ علیهم السلام؛ يعني: «ابو بصیر گفت: به امام صادق علیهم السلام گفت که ابوالخطاب می‌پنداشت که اعمال امت هر هفته روزهای پنجشنبه، بر حضرتش [رسول خدا علیهم السلام] عرضه می‌شود. امام صادق علیهم السلام فرمودند: چنین نیست. بلکه صبح هر روز اعمال امت از نیکوکاران و تبهکاران برييغمبر خدا علیهم السلام ارائه می‌شود، بنا بر اين مواطبه باشيد (که کارناشايستي از شما سرنزند) و اين است فرموده خدای عزوجل: (او (ای پیامبر ما) بگوای مردم، هر عملی که انجام دهید خدا آن عمل را از شما می‌بیند، و نيز پيغمبر و مؤمنان بر آن آگاه می‌شوند) و امام علیهم السلام پس از خواندن اين آيه ساكت شد، و جوانين نیست که ائمه علیهم السلام را قصد کرده است»؛ معاني الأخبار، ص ۳۹۶.

۲. برای مطالعه بیشتر ر.ک: پژوهش زبور عسل، تألیف: دکتر نعمت الله شهرستانی.

امیرالمؤمنین علیه السلام را پذیرفته و شأن ایشان را برتراز آن دانستند که امارت دنیایی را برابر عهده داشته باشد. برای نمونه، مولوی سلامت علی، درباره حديث غدیر می‌نویسد: «نzd اهل تسنن در امامت امیرالمؤمنین شکّی نیست و آن عین ایمان است؛ اما سزاوار است که مفاد احادیث غدیر، امامت معنوی باشد نه خلافت. این از کلام اهل سنت و علمای صوفیه مستفاد می‌شود...».<sup>۱</sup>

در پاسخ باید گفت: نصوص قرآن و احادیث پیامبر خدا ﷺ، همه بر معنای ظاهري حمل می‌شوند و تغییردادن نصوص از معنای ظاهري به معنای دیگر، از کارهای ملحدان و زندیقان است. این عمل قبیح، آفاتی در پی دارد که به واسطه آن‌ها، ستون‌های دین فروخواهد ریخت.

آن روز که حديث غدیر بیان شد، مردم و نیز شعرایی که در آن عرصه حضور داشتند، معنای امارت دنیایی و معنوي را از جملات پیامبر خاتم ﷺ دریافتند. شعرایی مانند حسّان و قیس بن سعد در صدر اسلام که شعرشان موجود و گویای این امر است.

از سویی، نzd اهل تسنن، خلافت و امامت مترادفند. بنابراین اگر در اشعار حسّان و یا سعد، «الإمام» دیده می‌شود، به معنای خلیفه است و نه به معنای صوفیانه‌اش.

امامتی که نzd اهل تسنن مترادف با خلافت است، به معنای: «ریاست عامّه در دین و دنیاست». بسیاری از عالمان بزرگ اهل تسنن بدین مطلب تصريح کرده‌اند. برای نمونه فخر رازی می‌نویسد: «امامت ریاست عامّه شخصی از اشخاص در دین و دنیاست».<sup>۲</sup>

و یا تفتازانی، فقیه، متکلم، منطق‌دان و ادیب اهل تسنن می‌نویسد:

۱. خلاصه عبقات الأنوار، ص ۱۲۹۹.

۲. نهاية العقول، مخطوط به نقل از عبقات الأنوار، ص ۱۳۰۳.

«امامت، ریاست عامه در دین و دنیاست به عنوان جانشینی از پیامبر».<sup>۱</sup>

میرزا ابوالفضل تهرانی، ذیل شرح عبارت «سید الوصیین» که در زیارت عاشورا آمده است، این کلام را که امارت امیر مؤمنان را منحصر به امور آخرتی بدانند، حیله‌ای شیطانی و فرو رفتمن در پنجه‌های ابلیس می‌داند. وی اشاره می‌کند که از آنجا که ریاست ظاهري، تنها هدف انبیاء علیهم السلام نیست و هدایت تمامی مخلوقات، نشر احکام، کمک به ستمدیدگان و به طور کلی سامان دادن به زندگی مردم - که سبب سامان یافتن زندگی اخروی شان نیز می‌شود - از وظایف آنان است، جانشینان آنان نیز به همین ترتیب همین وظایف را بر عهده دارند.<sup>۲</sup>

سید بن طاووس بعد از تحقیق مفصل در باب روایات لقب «امیر المؤمنین» و «یعسوب المؤمنین» در خاتمه کتاب می‌نویسد:

«هذا ما أردنا الاقتصاد عليه من تسمية مولانا علىٰ به بأمير المؤمنين و امام المتقين و يعسوب المؤمنين، مع ما اشتغلت عليه أبوابها من زيادة المعاني المقتضية لرياسة مولانا علىٰ عليه السلام على المسلمين في أمور الدين والدنيا». و ذكر بعده كلاماً مفصلاً هو خاتمة الكتاب.<sup>۳</sup>

يعنى: «آنچه در این کتاب آوردیم، در باب نامگذاری مولایمان علیٰ به القابِ امیر المؤمنین و امام المتقین و یعسوب المتقین است.

آنچه از مجموع این روایات بر می‌آید، ریاست آن حضرت بر مسلمانان در امور دنیا و دین است».

۱. شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۳۲؛ به نقل از: عبقات الأنوار، ص ۱۳۰۳.

۲. شفاء الصدور، ص ۱۵۰-۱۵۱.

۳. اليقین، ص ۵۱۹.

# برک پنجم

علی، امام المتقین

یا امیرالمؤمنین یا ذالکرم      یا امام المتقین یا ذالتعم

إنَّا جِئْنَاكَ فِي حَاجَاتِنَا لَا تُخَبِّبَنَا وَقُلْ فِيهَا آتَمْ!

یکی از القاب مهم که به بیان رسول خدا ﷺ در فضیلت امیرالمؤمنین، علی بن ابیطالب ؓ صادر شده است، لقب شریف «امام المتقین» است که در روایات فراوانی از شیعه و عامه [اهل تسنن] به آن اشاره شده است.

برای نمونه، حافظ ابونعمیم اصفهانی در کتاب «معرفة الصحابة» این روایت را با سند معتبر نقل کرده است:

«عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَشْعَدَ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ [وَآله]: «أَنْتَهُنْ لَنَا لَهُ أُشْرِى بِإِلَى السِّدْرَةِ الْمُنْتَهَى، فَأُوْحِىَ إِلَيَّ فِي عَلَيِّ بِشَارِثٍ: أَنَّهُ إِمَامُ الْمُتَّقِينَ، وَسَيِّدُ الْمُسْلِمِينَ، وَقَائِدُ الْغُرَّ الْمُحَجَّلِينَ إِلَى جَنَّاتِ التَّعِيمِ»؛<sup>۲</sup> يعنی: «عبد الله

۱. غلامرضا سارگار.

۲. معرفة الصحابة، ج ۳، ص ۱۵۷۸.

بن اسعد می‌گوید: رسول خدا [وآلله] فرمودند: شبی مرا به آسمان بردند، به سدره المنتهی رسیدم، درباره علی به سه چیزبرای من وحی شد: او (علی) پیشوای پرهیزگاران؛ آقای مسلمانان؛ و رهبر رو سفیدان تا بهشت‌های پر نعمت است».

برای دریافت صحیح معنای این لقب شریف، از جستجو در آیات قرآنی و روایات صحیح مطالبی به دست می‌آید که بسیار حائز اهمیت است.

۱- براساس کلام خداوند در کتاب آسمانی، ریشه واصل تقوا این است که، انسان پیرو حجّت زمان خود باشد. خداوند تبارک و تعالی در بیان داستان انبیاء علیهم السلام، پیام رسولانش به مردم را، «عبادت خداوند و تقوا پیشگی، در گروی اطاعت از پیامبر خدا» بیان می‌کند:

﴿أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَأَنَّقُوا وَأَطِيعُونَ﴾؛<sup>۱</sup> یعنی: «که خدا را پرستید و از او پروا کنید و از من اطاعت نمایید».

﴿فَأَنَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونَ﴾؛<sup>۲</sup> یعنی: «بنابراین از خدا پروا کنید و از من فرمان ببرید».

در این آیات، که بارها در کتاب خداوند از زبان پیامبران تکرار شده است، سه محور اساسی به چشم می‌خورد:

- ۱- مرا عبادت کنید (ان اعبدوا الله)
- ۲- تقوا داشته باشید (فاتقوا الله)
- ۳- از من اطاعت کنید (و اطیعون)

.۱. نوح: ۳

.۲. شعراء: ۱۲۶

این عبارات، هر کدام مفسر جمله قبلی است. باید خداوند را به وسیله مدد جستن از تقوا، عبادت کنیم. تقوا، مراقبت است نسبت به اوامر و نواهی الهی. آن اوامر و نواهی، که پیامبر و حجّت خدا برای مردم بیان کرده واضح می‌سازد.

از سویی تقوای الهی، زمینه ساز اطاعت از حجّت خداست [چراکه یکی از اوامر الهی، اطاعت از حجّت خداست] و پیروی از حجّت خدا، تبلور تقوای الهی است [چراکه اوامر و نواهی الهی را از حجّت خدا دریافت می‌کنیم].

بنابراین، معنای عملی تقوایشگی، اطاعت مطلق از حجّت خداوند است. به دیگر معنا، اگر کسی بخواهد در دستهٔ متقین جای بگیرد، می‌بایست حجّت الهی را امام و پیشوارة نمای خود قرار دهد؛ بدینگونه، امیر مؤمنان علیہ السلام به فرمان رسول خدا، به عنوان جانشین حقیقی رسول خاتم ﷺ، برای آنانی که تقوای پیشه شان بود، امام متقین قرار گرفت!

۲- آنگاه که امام علیه السلام و اوامر و نواهی او، محور رفتار و گفتار متقین قرار گرفت، بسیاری از ابهامات تاریخی روشن می‌شود:

گاه موسی بن جعفر علیه السلام، به شیعهٔ خود صفوان جمال، دستور پس گرفتن شترها را از هارون می‌دهند<sup>۱</sup> و گاه به علی بن یقطین، دستور ورود به دستگاه

۱. برای تفصیل بیشتر ر.ک: چگونه تقدیر خود را تدبیر کنیم، ص ۸۲-۹۵.

۲. صفوان بن مهران بن مغیره اسدی کاهلی از اصحاب و راویان امام صادق علیه السلام و امام کاظم علیه السلام که نامش در سلسله اسناد روایات، زیارات و ادعیه‌ای مانند زیارت اربعین، زیارت وارث و دعای علقمه وجود دارد. صفوان شترزیادی داشت که از کرایه دادن آنها، معیشت وزندگی خود را می‌گذراند و از همین جهت به او «جمال» می‌گفتهند. روزی خدمت حضرت امام کاظم علیه السلام رسید. آن حضرت به او فرمودند: همه چیز تو



## خلافت عباسی<sup>۱</sup>.

خوب و نیکو است جزیک چیز! سؤال کرد: فدایت شوم آن چیست؟ امام فرمودند: اینکه شتران خود را به این مرد (یعنی هارون خلیفه وقت) کرایه می‌دهی. صفوان گفت: من از روی حرص و سیبی و لهو چنین کاری نمی‌کنم، چون او به راه حج می‌رود، شتران خود را به او کرایه می‌دهم. خودم هم خدمت او را نمی‌کنم و همارا هش نمی‌روم، بلکه غلام خود را همراه او می‌فرستم. امام فرمودند: آیا از او کرایه طلب داری؟ گفت آری. امام فرمود: آیا دوست داری او باقی باشد تا کرایه تو به تو برسد؟ صفوان گفت: آری. حضرت فرمودند: کسی که دوست داشته باشد بقای آنها را، از آنان خواهد بود و هر کس از آنان (دشمنان خدا) باشد، جایگاهش جهنم خواهد بود.

صفوان جمال بعد از این گفتگو با امام کاظم علیه السلام، تمامی شتران خود را فروخت. وقتی این خبر به هارون رسید، اورا خواست و به او گفت: به من گزارش داده‌اند که تو شترهای خود را فروخته‌ای، چرا این کار را کردی؟ او گفت: چون پیروناتوان شده‌ام و غلام‌نم از عهده این کار بر نمی‌آیند. هارون گفت: هرگز! می‌دانم که تو به اشاره موسی بن جعفر علیه السلام شتران خود را فروختی، اگر حق مصاحب توبا من نبود، توبا می‌کشتم. [رجال الكشی، ج ۲، ص ۷۴۰، ح ۸۲۸]

۱. علی بن یقطین بن موسی بغدادی (۱۲۴ ق- ۱۸۲ ق)، محدث، فقيه، متکلم و از بزرگان شیعه در دوران امام صادق علیه السلام و امام کاظم علیه السلام است که منشأ خدمات فراوانی برای شیعه در آن زمان بوده است. وی اهل کوفه و ساکن بغداد بود و با وجود شیعه بودن، از وزیران حکومت عباسی و مورد اعتماد آنان بود. ابن یقطین منزلت والایی نزد ائمه و عالمان شیعه دارد. از برخی روایات استفاده می‌شود که علی بن یقطین وکیل امام کاظم علیه السلام بوده است. [رجال کشی، ج ۲، ص ۱۴۰۴] تراجم نگاران، سه کتاب را به او نسبت داده‌اند. [ما سئل عنہ الصادق علیه السلام من الملاحم؛ «الشاك بحضرته علیه السلام»، «مسائل عن أبي الحسن موسى بن جعفر» - الفهرست، ص ۱۵۵]

اعتبار علی بن یقطین در زمان هادی عباسی چنان بود که وی انگشت‌ترومه خلافت را به دست علی بن یقطین سپرده بود. [تاریخ طبری، ج ۱۲، ص ۵۱۷] بطور کافی، علی بن یقطین در طول وزارت و مسئولیت‌شدن در دستگاه خلافت، سعی کرد به طور مستقیم

اطاعت صفوان و علی بن یقطین از دستور حجت خدا، موسی بن جعفر<sup>علیه السلام</sup>، هردو برسیر تقواست. تقوا اینست که صفوان به هارون شتری ندهد و تقوا اینست که علی بن یقطین، در دستگاه هارون بماند! چراکه محور تقوا، تبعیت از امام معصوم است.

۳- برهمین اصل مهم الهی، در معنای آیه شریفه «...رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرْةً أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا»، آمده است که منظور از عبارت «الْمُتَّقِينَ إِمَامًا»، مولانا علی بن ابیطالب<sup>علیه السلام</sup> است:

«فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: هَبْ لَنَا الْأَيْةً - قَالَ: [قَالَ اللَّهُ أَكْبَرُ] وَ[آلَهُ] قُلْتُ: يَا جَبَرِيلُ مِنْ أَزْوَاجِنَا قَالَ: خَدِيقَةٌ [علیه السلام]. قَالَ: وَ[مِنْ] ذُرِّيَّاتِنَا قَالَ: فَاطِمَةٌ [علیه السلام] وَ «قُرْةً أَعْيُنٍ» قَالَ: الْحَسَنُ وَالْحُسَنَيْنُ [علیه السلام]. قَالَ: وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَاماً قَالَ: عَلَيْنِ [علیه السلام]»؛<sup>۱</sup> یعنی: «در تفسیر آیه شریفه رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا ... نقل کرده است که حضرت محمد مصطفی<sup>علیه السلام</sup> فرمودند: از جبriel پرسیدم

وغير مستقيم، مطابق مقتضيات وشرایط موجود، امام کاظم<sup>علیه السلام</sup> ونظریات ایشان را در سطح وسیعی مطرح وفضیلت واعلمیت امام<sup>علیه السلام</sup> را یادآور گردد.

از اقدامات اساسی و مهمی که علی بن یقطین در طول وزارت خود در دستگاه هادی عباسی به نفع شیعیان و امام موسی کاظم<sup>علیه السلام</sup> انجام داد، این بود که اخبار و تصمیمهای دستگاه حکومت غاصب را، به اطلاع امام می‌رساند و خصوصاً هنگامی که که نقشه‌های دستگاه حکومت غاصب، برضد امام<sup>علیه السلام</sup> بود، فوراً امام را باخبر می‌ساخت. [برای مطالعه بیشتر رک: بررسی زندگی علی بن یقطین]

۱. فرقان: ۷۴؛ یعنی: «...پروردگار! از همسران و فرزندانمان مایه روشنی چشم ما قرارده، وما را برای پرهیزگاران پیشوای کردان!».

۲. شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، ج ۱، ص ۵۳۹

منظور از «أَوْاجِنَا» کیست؟ جبرئیل گفت: خدیجه کبری علیها السلام. پرسیدم: منظور از ذریاتنا چیست؟ جبرئیل گفت: فاطمه علیها السلام. سؤال کردم: پس قُرَّةَ أَعْيُنٍ چه کسانی هستند؟ جبرئیل گفت: حسن و حسین علیهم السلام هستند. آن گاه سؤال کردم: وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَقِينَ إِمَامًا کیست؟ جبرئیل گفت: علی بن ابی طالب علیه السلام که امام متقین و مؤمنین است».

۴- این معنای عظیم، علاوه بر آیات قرآن مجید، در روایات صادره از معصومین علیهم السلام نیز به چشم می‌خورد. مولای متقیان، امیر المؤمنان علیهم السلام در آخرين وصیت خویش، خطاب به هر آنکه تا روز قیامت این پیام به دستش می‌رسد می‌فرمایند:

«...أُوصِيكُمَا وَجَمِيعَ الْلَّذِي وَأَهْلِي وَمَنْ بَلَغَهُ كِتَابِي بِتَقْوَى اللَّهِ وَنَظْلَمْ أَمْرِكُ...»؛<sup>۱</sup> یعنی: «...شما و همه فرزندان و خاندانم و هر که این وصیتم به او می‌رسد را به تقوای الهی، ونظم در امور و ... سفارش می‌کنم...».

با کمی تأمل در متن این نامه، این پرسش مطرح می‌شود که آیا نظم در امور زندگی، به اندازه‌ای مهم است که در کنار توصیه به تقوا جای بگیرد؟! آن هم در آن لحظات حساس که ستون‌های هدایت، امیرالمؤمنین علیهم السلام در حال رخت بر بستان از دنیاست؟ و یا این که در این عبارت، رمزی نهفته است که شاید بتوان با مراجعه به دیگر روایات و نیز در پرتو قرآن مجید که عموماً توصیه به تقوا در کنار اطاعت از حجج الهی مطرح می‌کند، به معنایی دیگر دست یافت؟

پیشوای متقین، امیرالمؤمنین علیهم السلام، خود در عبارتی دیگر، به این معنای

۱. نهج البلاغه، نامه ۴۷؛ بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۲۵۶.

بلند اشاره فرموده‌اند و امامت را، نظام و سامان امّت معرفی کرده‌اند:  
 «الإِمَامَةُ نِطَاطُ الْأُمَّةِ».<sup>۱</sup>

دخت گرامی رسول خدا نیز در خطبهٔ تاریخی خویش به این مهم اشاره کرده و اطاعت از حجّت زمان را نظام و دنباله‌روی از امامت را عامل امنیت از تفرقه معرفی می‌کنند:

«... و طاعتنا نظاماً و إمامتنا أمنا من الفرقة...».<sup>۲</sup>

آری! اجتماع حول ولی امر، معنای نظم امرکم را آشکار می‌سازد و هر آنکس که امام خود را، «امام المتقین» قرار داده، در مسیر تقواگام می‌زند.

۱. عيون الحكم والمواعظ (الليثي)، ص ۴۴.

۲. بلاغات النساء، ص ۲۸.



## برگ ششم

علی، امین الله

ای طالب معرفت! «ولی» را بشناس آن جان ز عشق مُنجلی را بشناس

زینده او مقام «عبداللهی» است در مکتب بندگی، علی را بشناس<sup>۱</sup>

در مورد امیر المؤمنین علیه السلام، عبارت "امین الله" بسیار شنیده شده لکن، آن طور که باید، دقی در معنا و مفهوم عمیق آن نشده است. در این گفتار، مروری بر معنای بلندِ وصفِ «امین الله» خواهد شد.

۱- به حکم عقل سليم که نقل معتبر و کتاب خدانيزان را تأييد می کند، نه خداوند سنت خلق است و نه آفریدگان مانند خدا!

پیام بلند آيات قرآن مجید نیز گویای این حقیقت است:

﴿...لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾؛<sup>۲</sup> یعنی: «...آن خدای یکتا را هیچ

مثل و مانندی نیست و او شنوا و بیناست».

طبیعتاً بشر هیچ راهی برای درک شناخت و عظمت خداوند متعال ندارد

۱. رضا اسماعیلی.

۲. شوری: ۱۱.

مگر به آن مقدار که خداوند متعال خود، گوشه‌ای از شناخت خویش را به ما برساند. به همان شناختِ موهبتی الهی، در می‌یابیم که دربارهٔ خداوند متعال نه می‌توانیم بگوییم نیست و نه می‌توانیم بگوییم چیست.

مولای متقیان امیر مؤمنان علیهم السلام می‌فرمایند:

ستایش خدای را است که از چیزی وجود نیافته است و موجودات را از چیزی نیافریده است... در صفات، از آنچه آفریده است جدا است...».<sup>۱</sup>

یا در سخنی از حضرت علی بن موسی الرضا علیهم السلام آمده است:

«أَكُلُّ مَا فِي الْخَلْقِ لَا يُوجَدُ فِي حَالِقِهِ وَكُلُّ مَا يُمْكِنُ فِيهِ يَمْتَنَعُ فِي صَانِعِهِ»؛<sup>۲</sup>  
يعنى: «پس هرچه در آفریده یافت می‌شود، در آفریدگارش وجود ندارد و هرآن چه در آفریده امکان پذیر می‌باشد، در آفریدگارش ممتنع است».

از این رو، به مقام ذات خداوند راهی نیست؛ نه فکر بدان مقام راه دارد و نه عقل، نه وهم و نه کشف ارباب شهود. تمامی این‌ها از این مقام قاصر و در این میدان کاملاً عاجزند. اگر قدم پیش بگذارند، حیران می‌گردند یا به راه ضلالت و خطما می‌روند و علاوه بر نرسیدن، از آن دور می‌شوند. ادراک بشر، به آنچه محدود است راه دارد نه به ذاتی که فراتراز همهٔ محدودیت‌ها است.

بنابراین مردمان، از آنجا که فقیر بالذات هستند، به خداوند و ارشاد و هدایت او نیازمندند. حال وقتی خداوند در جایگاه عظیم خود، فردی را به عنوان امین مطلق خود معرفی کرده و در دسترس مردم قرار می‌دهد، جایگاه والای آن فرد هویدا می‌شود.

۱. التوحید، ص ۶۹، ح ۲۶.

۲. التوحید، ص ۴۰، ح ۲.

امین خداوند، چون نوری است که از جانب خداوند متعال تابیده تا مردم را از ظلمت برهاند و چون طنابی است که از قعر چاه وابستگی های کور نجاتشان دهد.

۲- طبیعی است که قراردادن یک امین برای یک پادشاه، بایستی از سوی خود پادشاه صورت گیرد و نه دیگران! این است معنای فرمایش خداوند در قرآن مجید که فرمود:

﴿...اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ...﴾؛<sup>۱</sup> یعنی: «... تنها خدا داناست که مقام رسالت را در کجا قرار دهد...».

۳- کتاب خداوند به صراحة و با سه تأکید [لام و نون و تشدید]، از مسئولیت سنگین پیامبران و نیز مخاطبان آنان به درگاه خداوند سخن گفته و می فرماید:

﴿فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْأَلَنَّ الْمَرْسَلِينَ﴾؛<sup>۲</sup> یعنی: «البته ما هم از امتهای که پیامبران به سویشان آمدند و هم از پیغمبران آنها باز خواست خواهیم کرد».

امین خداوند به عنوان خلیفه و نماینده خداوند در زمین، از سویی فضیلت والایی دارد و از سویی، مسئولیتی بسیار سنگین! این حقیقتی است که حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام که خود واجد این مقام هستند بیان می فرمایند:

«فَحَقَّ عَلَىٰ مَنِ اسْتَخْلَفَهُ اللَّهُ فِي أَرْضِهِ وَأَتَمَّنَهُ عَلَىٰ خَلْقِهِ أَنْ يُجْهَدَ اللَّهُ نَفْسَهُ وَيُؤْثِرُ مَا فِيهِ رِضَا اللَّهِ وَطَاعَتُهُ وَيَعْتَدُ لِمَا اللَّهُ مُوَاقِفُهُ عَلَيْهِ وَمُسَائِلُهُ عَنْهُ

۱. انعام: ۱۲۴.

۲. اعراف: ۶.

وَيَحْكُمُ بِالْحَقِّ وَيَعْمَلُ بِالْعَدْلِ فِيمَا حَمَلَهُ اللَّهُ وَقَلَّدُهُ فَإِنَّ اللَّهَ عَرَّوَ جَلَّ يَقُولُ لِتَبِّعِيهِ دَأْوِهِ لَيْلَةٌ «یا داودُ ایا جَعَلْنَاكَ حَلِيقَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَبْيَغْ الْهُوَى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضْلُلُونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ»  
بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ وَقَالَ اللَّهُ عَرَّوَ جَلَّ فَوَرِيَّكَ لَنَسْتَلَّهُمْ أَجْمَعِينَ \* عَنَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»<sup>۲</sup>؛<sup>۳</sup> یعنی: «امام رضا علیهم السلام فرمودند: پس برکسی که خداوند او را خلیفه خود در زمین قرار داده و امین خود در آفریدگان گردانده، وظیفه دارد که خود را به رنج بیفکند و همواره رضای خداوند و اطاعت او را بر امور دیگر ترجیح دهد و به کارهایی ملتزم باشد که خداوند از او بازخواست می‌کند. و به حق قضاویت کند و به عدل عمل کند؛ درباره اموری که خداوند به او سپرده و زمام آن امور را در اختیارش قرار داده است. چنان که خداوند عزوجل به پیامبر ش داود علیهم السلام فرماید: «ای داود! ما تورا خلیفه و (نماینده خود) در زمین قرار دادیم؛ پس در میان مردم بحق داوری کن، واژه‌های نفس پیروی مکن که تورا از راه خدا منحرف سازد؛ کسانی که از راه خدا گمراه شوند، عذاب شدیدی بخاطر فراموش کردن روز حساب دارند!» و نیز فرمود: به پروردگارت سوگند، (در قیامت) از همه آنها سؤال خواهیم کرد \* از آنچه عمل می‌کردند!».

۴- هنگامی که مقامی بلند پایه، فردی را به عنوان نماینده خود معرفی می‌کند، گاه حیطه این نماینده را مشخص کرده و گاه، وی را به صورت مطلق نماینده خویش اعلام می‌نماید. در صورت دوم، اطمینان کامل و مطلق آن مقام بلند پایه،

۱. ص: ۲۶.

۲. حجر: ۹۳-۹۲.

۳. کشف الغمة في معرفة الأئمة، ج ۲، ص ۳۳۴.

نسبت به نمایندهٔ معّرفی شده‌اش (در تمامی رفتار و گفتار و حالاتش اعم از خشم و غضب و خشنودی ...) نمایان می‌شود.

فردی که به عنوان امین مطلق خداوند معّرفی شده است، هرچند در ظاهر مانند دیگر افراد زمین است ولی در واقع، به مانند دیگران نیست. لازمهٔ زمینی بودن، قرار گرفتن در تضادها و تمایلات مختلف و نیز قرار گرفتن در معرض هواهای نفسانی و شیطانی است. اثبات این صفت برای کسی، اثبات مقام بلندی برای او است و نشان از آن دارد که صاحب این صفت، دارای مرتبهٔ اعلای ایمان و یقین و اطمینان نفس است که از دستبرد هوای نفس و شیطان محفوظ بوده و از هرجهت، هم از جنبه علم و گرفتن حقایق از مبداء متعال و هم از حیث عمل و هم از جهت صفات، مورد وثوق و اطمینان خدای متعال می‌باشد.

۵- در روایات شیعه، علاوه بر آن که مطلق بودن این مقام برای حجج الهی، مسلم است، سه صفت بارز نیز برای امین بودن حجّت خدا معلوم شده است:

الف) أَمِينُ اللَّهِ فِي دِينِهِ

ب) فِي خَلْقِهِ

ج) فِي غَيْبِهِ (سرّه)

از جمله روایاتی که در آن، این تقسیم‌بندی به چشم می‌خورد می‌توان به حدیث امام باقر علیه السلام اشاره کرد که دربارهٔ امیر مؤمنان علیهم السلام می‌فرمایند: «قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلِيًّا كَانَ وَاللَّهُ عَلِيُّ عَلِيًّا أَمِينَ اللَّهِ عَلَىٰ خَلْقِهِ وَغَيْبِهِ وَدِينِهِ الَّذِي ارْتَصَاهُ لِنَفْسِهِ...»<sup>۱</sup>; یعنی: «امام باقر علیه السلام فرمودند: به خدا که

۱. الكافي، ج ۱، ص ۲۹۱

علی علیهم السلام امین خدا بود بر خلقش و راز پنهانش و دینی که برای خود پسندیده بود ...».

مولی صالح مازندرانی در شرح این روایت می‌نویسد:

« قوله (كان والله أمين الله على خلقه) مدار الامارة على ثلاثة أشياء الاول أن يكون أمين الله على خلقه جميعا لانه خليفة عليهم فينبغي أن يفعل بهم على وفق مراده تعالى ولا يخونه في شيء من امورهم، الثاني أن يكون أمينه على غيبه من العلوم والاسرار المختصة بالأنبياء فلا يخونه بالزيادة والنقصان، الثالث أن يكون أمينه على دينه الذي ارتضاه لنفسه وقرره لمصالح عباده فيحفظه كما قرره ويبينه كما أنزله ويجرى عليهم أحکامه ولا يخونه في شيء أصلاؤ وقد كان على (بن ابيطالب علیهم السلام) والله موصوفا بهذه الخصال على وجه الكمال»؛<sup>۱</sup> يعني: «امامت بر سه محور می چرخد. او این که امین خدا در میان تمامی آفریدگانش باشد چرا که خلیفه خدا بر آن هاست. پس می سزد که بر اساس اراده خداوند متعال، در میان آن ها عمل کند و در هیچ امری نسبت به اراده الهی خیانت نورزد. دوم آن که امین خدا بر اسرار پنهان الهی و دانش های والای خدایی باشد که به پیامبران اختصاص داده است. یعنی با افزایش و کاستی بدانها خیانت رواندارد. سوم آن که امین خدا بر دین او باشد. دینی که برای خود پسندیده و برای مصالح بندگانش مقرر داشته است. آن را همان گونه که خداوند متعال مقرر کرده نگاه دارد و همان سان که فرو فرستاده، تبیین کند و احکام آن را جاری سازد و هرگز در هیچ یک از آن ها خیانت نکند.

به خدا سوگند علی بن ابی طالب علیهم السلام این ویژگی ها را به کاملترین وجه خود دارا بود».

۱. شرح الكافی-الأصول والروضة (للمولی صالح المازندرانی)، ج ۶، ص ۱۱۱.

أَمِينُ اللَّهِ فِي دِينِهِ: دِينُ خَدَا بَرْزَگَتِرِينَ أَمَانَتِ الْهَى اسْتَ. بِهِ گَواهِ تاریخ،  
أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ بَهْتَرِينَ أَمَانَتِ دَارِ بَرَایِ دِينِ خَدَا بُودَند.

امام هادی علیه السلام در زیارت غدیریه خطاب به امیر المؤمنان علیه السلام می فرمایند: «مَوْلَايِ بِكَ ظَهَرَ الْحَقُّ، وَقَدْ نَبَذَهُ الْخَلْقُ، وَأَوْضَحَتِ السُّنَّتْ بَعْدَ الدُّرُوسِ وَالظَّمَّسِ»؛ یعنی: «مولای من! حق به دست توظاهر شد [غالب شد] در حالی که مردم بدان پشت پا زده بودند و سنت های پیامبر را آشکار ساختی، پس از آن که کهنه و محو شده بود».

با این وصف، بهترین فرد برای دریافت معارف الهی و دین حقیقی اسلام، امین خداوند در دین الهی است. این همان اندیشه شیعی است که می گوید، برای دریافت بی کم و کاست معارف الهی، می بایست به امیر المؤمنان علیه السلام و خاندان طاهرینشان رجوع نمود.

شریف شیرازی در شرح عبارت «فَوَاللهِ لَا يَوْجِدُ الْعِلْمُ إِلَّا هُنَّا»، این علم را منحصر به اهل بیت علیهم السلام می داند و می نویسد:

«(فَوَاللهِ لَا يَوْجِدُ الْعِلْمُ إِلَّا هُنَّا) أَيْ إِلَّا عِنْدَ أَهْلِ الْبَيْتِ الَّذِي اتَّمَنَّهُمْ رَسُولُ اللهِ عَلَى عِلْمِهِ وَهِيَ عِنْدَهُمْ مَكْتُومَةٌ»؛<sup>۲</sup> یعنی: «(به خدا سوگند علم را نمی توان یافت جزر اینجا) یعنی، نزد خاندانی که رسول خدا آنان را نسبت به علوم خود امین دانسته و این دانش های الهی، در گنجینه وجود آنها پنهان است».

مجلسى اول نیز ذیل شرح جمله ای از زیارت جامعه کبیره، سرّ الهی را علوم موهبتی می داند و می نویسد:

«فِي حَقِّ مَنْ اتَّمَنَّكُمْ عَلَى سَرِّهِ مِنَ الْعِلْمِ الْلَّذِنِي وَالْمَكَاشَفَاتِ الْغَيْبِيَّةِ وَ

۱. بحار الأنوار، ج ۹۷، ص ۳۶۶.

۲. الكشف الوافي في شرح أصول الكافي (اللشريف الشيرازي)، ص ۲۱۳.

الحقائق الإلهية «واسترعاكم أمر خلقه» أي جعلكم أئمة ورعاة لأمور الخلائق من العقائد والأعمال؛<sup>۱</sup> يعني: «[سوگندتان می دهم] به حق خدایی که شما را برا سرار خود امین دانسته است) اسرا ری که شامل علوم لدّتی، مکاشفات راستین غیبی و حقایق الهی است. (خداؤند متعال سرپرستی امور آفریدگان خود را به شما سپرده است) یعنی شما را پیشوایان و سرپرستان امور آفریدگان در زمینه عقاید و اعمال قرار داده است».

امین الله فی خلقه: علی رغم آن که در اصطلاح، خلق گاه به معنای انسان گرفته می‌شود، اما معنای مطلق خلق، معنایی گسترده‌تر از انسان است و تمامی مخلوقات خداوند را شامل می‌شود.

خلق خدا، امانتهای خداوند هستند که می‌باشد به دست امین خدا سپرده شوند. از طرف دیگر، عقل‌الازم است که مخلوقات تمام شئون زندگی خود را به دست امین الله بسپارند و هدایت را ایشان طلب کنند.

امیر مؤمنان علیهم السلام، در پاسخ به سوالات پرسشگری که از آیات قرآن سوال می‌کرد فرمودند:

«...أَجِدُهُ يَقُولُ ۝إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَابْيَنْ أَنْ يَحْمِلُهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا۝ فَمَا هَذِهِ الْأَمَانَةُ وَمَنْ هَذَا الْإِنْسَانُ ... [قوله علیهم السلام] وَأَمَّا الْأَمَانَةُ الَّتِي ذَكَرْتَهَا فَهِيَ الْأَمَانَةُ الَّتِي لَا تَحِبُّ وَلَا تَجُوزُ أَنْ تَكُونَ إِلَّا فِي الْأَنْبِيَاءِ وَأَوْصِيَاهُمْ لِأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى اثْمَنُهُمْ عَلَى

۱. روضة المتقين في شرح من لا يحضره الفقيه، ج ۵، ص ۴۹۷.

۲. احزاب: ۷۲.

۳. الإحتجاج على أهل اللجاج، ج ۱، ص ۲۴۵.

خَلْقِهِ وَجَعَلَهُمْ حُجَّاجًا فِي أَرْضِهِ ...؛<sup>۱</sup> یعنی: «[پرسشگر گفت:] و در آیه دیگر می فرماید: إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلُوهَا وَأَسْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَّلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا»، این امانت چیست؟ و این انسان چه کسی می باشد؟... و اما امانتی که تویادآور شدی، امانتی است که بایسته و روانیست که در کسی جزپیامبران و جانشینان آن باشد زیرا که خدای تبارک و تعالی، آنان را برآفریدگان خود امین قرار داده و حجت های خود در زمینش گردانده است...».

امین الله فی سرّه: سرّالهی، امانتی است مهم که تنها باید به امین خداوند سپرده شود. پیامبر خاتم ﷺ، امیر مؤمنان علیهم السلام و اولاد طاهرینشان، حامل و امین اسرار الهی بودند. حضرت صادق آل محمد علیهم السلام در توضیح این مطلب فرموده‌اند:

«در نزد ما سرّی از خدا است و علمی از علم خدا که تاب آن را ندارد فرشته مقرب و نه نبی مرسل و نه مؤمنی که خدا قلبش را برای ایمان آزموده است. به خدا سوگند! که خدا آن را به احدی جزما تکلیف نفرموده و عبادت با آن را از هیچ کس جزما نخواسته است.

هم چنین نزد ما سرّی است از سرّ خدا و علمی است از علم خدا که ما را به تبلیغش مأمور فرموده و ما آن را از جانب خدای عزّو جلّ تبلیغ کردیم و برایش محلی و اهلی و پذیرنده‌ای نیافتیم تا آن که خدا برای پذیرش آن مردمانی را بیافریند... همانا خدا مردمی را برای دوزخ و آتش آفرید (یعنی دانست که سرکشی و نافرمانی کنند و به دوزخ و آتش می‌روند) و به ما دستور داد که به آنها

۱. همان، ص ۲۵۱

تبليغ کنيم و ما هم تبليغ كرديم ولی آنها چهره درهم کشيدند و دلشان نفرت پيدا کرد و آن را به ما برگردانيدند و تحمل نکردن و تکذيب نمودند و گفتند: جادوگر است، دروغگوست، خدا هم بر دلشان مهرنهاد و آن را از يادشان برد، سپس خدا زيانشان را به قسمتی از بيان حق گويا ساخت که به زبان می گويند و به دل باور ندارند (مانند سخنانی که گاهی بعضی از کفار و فتساق به نفع خدا پرستان و عليه خود گويند) تا همان سخن، برای دوستان و فرمانبران خدا دفاعی باشد و اگر چنین نبود، کسی در روی زمين خدا را عبادت نمی کرد، و ما مأمور شديم که از آنها دست برداريم و حقايق را پوشيده و پنهان داريم، شما هم [ای گروه شيعه!] از افرادی که خدا به دست برداشتند ازاو امر فرموده، پنهان داريد و از آنان که به کتمان و پوشيدگی ازاو دستور داده پوشيده داريد».<sup>۱</sup>

اسراری که برای آن بزرگواران ظاهر می شود، بردو قسم است؛ قسمی که مختص به ائمه هدی علیهم السلام است و قسمی که اختصاص به آنها ندارد، بلکه آنها مأمور به تبليغ به خلق هستند.<sup>۲</sup>

«سرّ»، نوعی دانش الهی است که نمی توان آن را برای همگان، بازگو کرد. چنان که در روایات فراوانی، امامان علیهم السلام رازدار خداوند معروفی شده‌اند: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِينَ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حَبْلَ اللَّهِ وَمَوْضِعَ سِرِّهِ»؛<sup>۳</sup> يعني: «سلام بر توای امير مؤمنان، سلام بر توای امين خدا، سلام بر توای ريسمان الهی و جایگاه اسرا رش».

۱. کافی، ج ۱، ص ۴۰۲؛ «يَا أَبَا مُحَمَّدٍ إِنَّ عِنْدَنَا وَاللَّهُ سِرِّاً مِّنْ سِرِّ اللَّهِ وَعِلْمًا مِّنْ عِلْمِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَا يَحْتَمِلُهُ مَلَكٌ مُّقْرَبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُّؤْتَسِلٌ...».

۲. شرح الكافي (الأصول والروضة)، ج ۷، ص ۹.

۳. المزار الكبير، ص ۱۸۶.

«يَا مَوْلَايَ يَا حُجَّةَ اللَّهِ، يَا أَمِينَ اللَّهِ، يَا وَلِيَّ اللَّهِ، إِنَّ بَيْنِي وَبَيْنَ اللَّهِ ذُنُوبًا قَدْ أَثْلَثَ ظَهْرِي وَمَنْعَثِي مِنَ الرُّقَادِ، وَذِكْرُهَا يُقْلِعُ أَحْشَائِي، وَقَدْ هَرْبَتْ مِنْهَا إِلَى اللَّهِ وَإِلَيْكَ، فَبِحَقِّ مَنِ اتَّسَمَكَ عَلَى سِرِّهِ، وَاسْتَرْعَاكَ أَمْرَ خَلْقِهِ...»<sup>۱</sup> یعنی: «ای مولای من، ای حجت خداوند، ای امین و ای ولی خدا، میان من و خداوند گناهانی است که پشتمن را خمیده است و خواب از اژچشمانم ربوده و یادآوری آن درونم را به اضطراب می‌اندازد. اینک از آن گناهان به سوی خداوند و به سوی توپناه می‌برم. پس به حق خدایی که تورا بر اسرار خود امین دانست و امور آفریدگانش را به حضرت سپرد...».

و یا امام صادق علیه السلام خطاب به صفوان جمال در توضیح «ما خزانه داران الهی هستیم» می‌فرمایند:

«یا ثابت، ما نحن خزانه علی ذهب ولا فضة، ولكن علی المكنون من علمه. نحن دعائم الله، نحن ذخیرة الله، ورسوله أبونا الأکبر، وعلي أبونا الأصغر، وفاطمة أمّنا، وخدیجة بنت خویلد والدتنا، وعفرا الطیار فی الجنة عمنا، وحمزة سید الشهداء عم أبینا. فمن له حسب كحسينا، ونسب كنسينا؟ استودعنا الله سره، واتمننا على وحیه وعلمه، وأنطقنا بحكمته، فهذه حالنا عندہ»<sup>۲</sup> یعنی: «ای ثابت! ما خزانه دار طلا و نقرة او نیستیم بلکه [ما خزانه دار] علم مکنون اوییم. ما ارکان [دین] الهی و ذخیرة الهی هستیم. رسول خدا، جدّ بزرگ ماست و علی جدّ ما. فاطمه مادر ماست خدیجه بنت خویلد جدّه ما. عفرا که در بهشت بال پرواز دارد، عمومی ماست و حمزه سید الشهداء عمومی جدّ ما. اینک کدامین کس، حسب و نسبی مانند ما دارد؟ خداوند

۱. همان، ص ۲۱۱.

۲. شرح الأخبار في فضائل الأنمة الأطهار علیه السلام، ج ۳، ص ۴۰۲.

اسرار خود را به ما سپرد و ما را بروحی و علم خود امین دانست و ما را بر حکمت خود گویا کرد. این است حال ما نزد او».

چیستی راز، همواره پوشیده است؛ زیرا اگر آشکار شود، دیگر راز نخواهد بود؛ اما آثار سرّالهی را در متون روایی می‌توان یافت. یکی ازویژگی‌ها و آثار اسراراللهی، کارگشا بودن آنهاست. آنان که به بعضی از اسرار و رازهای اللهی آگاه‌اند، به علوم مختلف، دست می‌یابند و به سوی کمال انسانیت، گام بر می‌دارند. سرّ، مانند کلیدی است که علوم بسیاری را می‌گشاید. امیرمؤمنان علیهم السلام فرموده‌اند:

«همانا در درون سینه من، دانش فراوانی است که پیامبر خدا آن را به من آموخته است. اگر برای آن، نگاهبانانی بیابم که به درستی، آن را پاس دارند و آن را همان‌گونه که از من شنیده‌اند، روایت کنند. بخشی از آن را در نزد آنان به امانت خواهم سپرد که با [استفاده از] آن، دانش بسیاری بیاموزند. به راستی که آن دانش، کلید هر دری است و هر دری، [راه] هزار در را می‌گشاید».<sup>۱</sup>

یکی دیگر از آثار شناخت اسرار خداوند این است که، خشنودی در برابر تقدیرهای خداوند را به ارمغان می‌آورد؛ زیرا مقدّرات خداوند، از اسرار اللهی است،<sup>۲</sup> و کسی که حقیقت آن را دریابد، در برابر آنچه برای او حتمی شده است، ایستادگی نخواهد کرد و خواست خداوند را برخواهش خود، مقدم می‌دارد.<sup>۳</sup>

۶- امام حسن عسکری علیهم السلام در نامه‌ای به اهل نیشابور، از دردانمه‌ای با مردم

۱. بصلات الدرجات فی فضائل آل محمد (علیهم السلام)، ج ۱، ص ۳۰۵.

۲. التوحید، ۳۸۳.

۳. ر. ک: همان، ص ۳۷۱؛ عيون الحكم والمواعظ، ص ۴۶۷؛ «معنای مقام‌های تفویض، تسلیم، توکل و رضا».

سخن می‌گوید که به فرمایش حضرتش، اگر سنگ‌های سخت پاره‌ای از آنچه را در این نامه آمده است را بفهمند، از نگرانی و ترس از بیم خدا از هم فروپاشند و به فرمابنبرداری خدا بازآیند:

«...وَأَلْوَفَهُمَتِ الصُّمُ الصَّلَبُ بَعْضَ مَا هُوَ فِي هَذَا الْكِتَابِ لَتَصَدَّعَثْ قَلْقًا  
وَخُوفًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَرُجُوعًا إِلَى طَاعَةِ اللَّهِ...».<sup>۱</sup>

این جملات، نشان‌دهنده درجه اهمیت محتوای این نامه، در باب حجت خداوند بر زمین است. حضرتش می‌فرمایند، حجت الهی به عنوان «امین الله» می‌باشد مرکز توجه و محور اهتمام ورزی مردمان قرار گیرد که در غیر این صورت، کوردلی به سراغ شان آمده و نابینا محسور خواهد شد:

«...فَاعْلَمْ يَقِينًا يَا إِسْحَاقُ أَنَّهُ مَنْ خَرَجَ مِنْ هَذِهِ الدُّنْيَا أَعْمَى»... فَهُوَ فِي  
الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَصْلُ سَبِيلًا<sup>۲</sup> يَا إِسْحَاقُ لَيْسَ تَعْمَى الْأَبْصَارُ... وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ  
الَّتِي فِي الصُّدُورِ<sup>۳</sup> وَذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ فِي مُحْكَمِ كِتَابِهِ حِكَمَةً عَنِ الظَّالِمِ إِذْ يَقُولُ  
«...رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا»... قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْنَا آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَ  
كَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنسِي<sup>۴</sup> وَأَيُّ آيَةٍ أَعْظَمُ مِنْ حُجَّةِ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ وَأَمِينِهِ فِي بِلَادِهِ وَ  
شَهِيدِهِ عَلَى عِبَادِهِ مِنْ بَعْدِ مَنْ سَلَفَ مِنْ آبَائِهِ الْأَوَّلِينَ النَّبِيِّينَ وَآبَائِهِ الْآخِرِينَ

۱. تحف العقول، ص ۴۸۶.

۲. إسراء: ۷۲؛ يعني: «اما کسی که در این جهان (از دیدن چهره حق) نابینا بوده است، در آخرت نیز نابینا و گمراحتراست!».

۳. حج: ۴۶؛ يعني: «... چرا که چشم‌های ظاهربنابنامی شود، بلکه دلهایی که در سینه هاست کورمی شود...».

۴. طه: ۱۲۵؛ يعني: «... پروردگار! چرا نابینا محسورم کردی؟ من که بینا بودم! می فرماید: «آن گونه که آیات من برای توآمد، و تو آنها را فراموش کردی؛ امروز نیز تو فراموش خواهی شد!»

الْوَصِيَّينَ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ فَإِنَّ يُتَاهُ بِكُمْ وَأَيْنَ تَذَهَّبُونَ كَالْأَنْعَامِ عَلَىٰ وُجُوهِكُمْ عَنِ الْحَقِّ تَصْدِفُونَ وَبِالْبَاطِلِ تُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَةِ اللَّهِ تَكُفِّرُونَ أَوْ تَكُونُونَ مِمَّنْ يُؤْمِنُ بِعِظِيمٍ الْكِتَابِ وَيَكْفُرُ بِعَيْنِهِ «...فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ...»<sup>۱</sup> وَمِنْ عَيْنِكُمْ «إِلَّا حِزْرٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا»<sup>۲</sup> وَطُولُ عَذَابٍ فِي الْآخِرَةِ الْبَاقِيَةِ وَذَلِكَ وَاللَّهُ الْحِزْرُ الْعَظِيمُ...»<sup>۳</sup> یعنی: «ای اسحاق بدان که به راستی، هر که از این جهان کور بیرون رود همودر آخرت نیزکور (دل) و گمراهتر باشد. ای اسحاق، مراد نایبنایی دیدگان نیست بلکه مراد کوری دلهایی است که درون سینه هاست، و این است معنی فرموده خدا در آیات استوار قرائش، از زبان ستمگر، آنجا که گوید: «رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَفَدَ كُنْتُ بَصِيرًا قَالَ كَذَلِكَ أَتَشَكَّ آيَاتُنَا فَتَسْيِيْتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسِي»؛ پروردگارا چرا مرا نایبنا برانگیختی و حال آنکه من بینا بودم؟ (خدا) فرماید: بدین سان بود که آیات ما برای توآمد و آنها را فراموش کردی و به همان گونه امروز (از دیدگاه رحمت الهی) فراموش شده باشی».

و کدام نشانه‌ای بزرگتر از حجّت خداست برآفیدگانش و امین او در بلا دش و گواه او بر عبادش از پس گذشتگان خود یعنی نیاکان او که پیامبرانند و پدرانش که همه اوصیاء هستند؟ (وسفارش به نص برآمامت ایشان رسیده)، رحمت و برکتهای خداوند برایشان باد. کجا گمتنان کردند؟ و به کجا چون چار پایان روی آوردید؟ از حق روی می‌تااید و بر نعمت خدا ناسپاسی می‌کنید؟

۱. بقره: ۸۵؛ یعنی: «... پس کیفر کسانی از شما که چنین تبعیضی را [در آیات خدا] روا می‌دارند...».

۲. همان؛ یعنی: «... جز خواری و رسوایی در زندگی دنیا نیست...».

۳. تحف العقول، ص ۴۸۴ - ۴۸۵.

یا از آنان هستید که به برخی از کتاب (قرآن) ایمان دارند و به برخی دیگر شکافرند؟ کسی که چنین کند، خواه از شما باشد یا غیر از شما، جزرسوایی در زندگانی دنیا و طول عذاب در آخرت پایدار، نصیبی ندارد و به خدا سوگند که این است رسوایی بزرگ».

۷- در مرتبه‌ای پایینتر، خداوند علماء امت را به صورتی مشروط و محدود، امینان امت قرار داده است:

از امام صادق علیه السلام آمده است که فرموده‌اند: «الْعَلَمَاءُ أَمْنَاءُ...»؛<sup>۱</sup>

علماء بزرگوار مجلسی نیز در شرح این عبارت، چنین می‌نویسد: «قوله عليه السلام أمناء: أي ائتمنهم الله على ما آتاهم من علومه و معارفه، وأمرهم بأن يحفظوها عن التضييع ويوصلوها إلى مستحقها»؛<sup>۲</sup> یعنی: «این سخن حضرتش علیه السلام که می‌فرماید «العلماءُ أَمْنَاءُ»، یعنی خداوند آنان را بر علوم و معارفی که داده امین گردانده است و بدیشان امر فرموده که این ودیعه را از نابودی حفظ نموده [که مبادا به دست نا اهل بیفتند] و به دست کسانی که سزاوار آنند برسانند».

تاریخ گواهی می‌دهد که شمار کثیری از علماء، به این امانت الهی خیانت کردند و مردمان را از مسیر مستقیم به انحراف کشاندند. حضرت موسی بن جعفر علیه السلام، در نامه‌ای به علی بن سوید سایی که در آخرین روزهای عمر شریف‌شان در زندان نوشته شده است، به خیانت این گونه علمان سبب به بزرگترین امانت الهی که همان‌دین خدادست، اشاره کرده‌اند. حضرتش در این

۱. الكافي، ج ۱، ص ۳۳

۲. مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول، ج ۱، ص ۱۵۷

نامه توصیه می‌فرمایند که دین خود را از عالم غیر شیعه نگیرید و محبت آنان را در دل نپرورانید:

«فَأَشَّتَمِسْكُ بِعُرْوَةَ الدِّينِ آلِ مُحَمَّدٍ، وَالْعُرْوَةَ الْوُنْقَى الْوَصِيِّ بَعْدَ الْوَصِيِّ  
وَالْمُسَالَمَةَ لَهُمْ وَالرِّضَا بِمَا قَالُوا، وَلَا تَأْتِمُسْ دِينَ مَنْ لَيْسَ مِنْ شِيعَتِكَ،  
وَلَا تُحْبِنَ دِينَهُمْ؛ فَإِنَّهُمُ الْخَابِثُونَ الَّذِينَ خَانُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَخَانُوا أَمَانَاتِهِمْ وَ  
تَدْرِي مَا خَانُوا أَمَانَاتِهِمْ؟! ائْتَمُسْ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ، فَسَخَرُفُوهُ وَبَدَلُوهُ، وَذُلُوا عَلَى  
وُلَادَةِ الْأَمْرِ مِنْهُمْ، فَانْصَرُفُوا عَنْهُمْ، فَإِذَا قَهُمُ اللَّهُ لِبَاسَ الْجُنُوحِ وَالْخُوفِ بِمَا كَانُوا  
يَصْنَعُونَ»؛<sup>۱</sup> یعنی: «پس تو باید به حلقه دینی چنگ بزنی که همان خاندان  
محمدند و حلقه محکمی که همان امامانی هستند که پی در پی می‌آیند  
و [همان امامانی] باید با آنها پیوند یابی و به آنچه گفتند خشنود گردی؛ و در  
پی دین کسی مباش که از پیروان نیست و دین آنها را دوست مدار که آنها  
همان خیانتکارانی هستند که به خدا و رسول خدا و به آنچه بدیشان سپرده  
شده خیانت ورزیدند. می‌دانی در چه امانتی خیانت ورزیده‌اند؟! مردم آن‌ها را  
نسبت به کتاب خدا امین دانستند اما آنان کتاب را تحریف و تبدیل نمودند؛<sup>۲</sup>  
قرار بود این عالمان مردم را به سوی والیان [راستین] امر راهنمایی کنند ولی  
اینان از امامان معصوم علیهم السلام روی گردانند؛ چنین شد که خداوند به سزای  
آنچه کردند جامه گرسنگی و ناامنی برپیکرshan پوشانید».

۱. کافی، ج ۸، ص ۱۲۴.

۲. بر اساس روایتی که از امام باقر علیه السلام رسیده است، حضرتش در نامه‌ای که به سعد الخیر نگاشته‌اند، اشاره می‌کنند که تحریف قرآن این‌گونه صورت پذیرفته است: «أَقَمُوا حُرُوفَهُ وَ  
خَرُّوْحُودَهُ»؛ یعنی: «حروفش رانگاه داشتند و حدوش را تحریف کردند»؛ کافی، ج ۸،  
ص ۵۳، ح ۱۶.

به صریح قرآن مجید، اگر امّتی گرفتار خوف و جوع شود، نتیجهٔ روی گرداندن از خداوند و کفران نعمت‌های الهی است.<sup>۱</sup>

مولی صالح مازندرانی در شرح این روایت می‌نویسد: امام علی<sup>علیہ السلام</sup>، ما را از طلب دین علمای مخالفین به گونه قبیل و عمل به آن نهی کرده‌اند. ولی اگر طلب علم مخالفین، برای شناسایی لغزشگاه‌های آنان باشد جای دارد. چراکه در هنگام مناظره با آن‌ها و شکستن نفوذ کلامشان ضروری است. بدین سان طلب علم آنان به این نیت جایز است بلکه گاهی واجب کفایی می‌شود. چنان‌که برخی از دانشمندان شیعه به صراحةً گفته‌اند.

امام علی<sup>علیہ السلام</sup> فرموده‌اند دین آنان را دوست مدار. و این بدان روست که تمسک نکردن به دین آنان، همیشه به معنای دوست نداشتن آنان نیست. از این رو مردم را از محبت داشتن نسبت به خود آنان نیز نهی نمود. به این دلیل که آنان خود خائنند و کار آنان خیانت است. دینشان باطل است و بدیهی است که محبت به باطل جایز نیست. هم‌چنان‌که تمسک به باطل نیز روا نیست.<sup>۲</sup>

- نکته مهم دیگری که از این حدیث به دست می‌آید آنست که در جایی که شماری از عالمان با سوء استفاده از علمی بسیار محدود و نارسا که به آنان سپرده شده، این‌گونه خود و دیگران را به ضلالت کشانده‌اند، از زاویه دیگری عظمت امیر مؤمنان علی<sup>علیہ السلام</sup> روشن می‌شود.

توضیح این‌که: با وجود آن‌که خداوند متعال علم کامل را به امیر المؤمنین علی<sup>علیہ السلام</sup> سپرده و ایشان را بباب علم نبی قرار داده است ولی با این وجود، تاریخ فریاد

۱. قریش: ۴؛ نحل: ۱۲.

۲. شرح الکافی-الأصول والروضة (الملولی صالح المازندرانی)، ج ۱۲، ص ۷۴-۷۵.

می‌زند که آن بزرگمرد، هرگز در این امانت خیانت نکرد:

حضرت صدیقه طاهره علیها السلام درباره امیر مؤمنان علیهم السلام می‌فرمایند: «... وَاللهِ لَوْ تَكَافُوا عَنْ زِمَامٍ نَبَذَهُ رَسُولُ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا عَتَّاقَهُ وَلَسَازِبِهِمْ سَيِّرًا سُجْحًا لَا يَكُلُّ خَشَاشُهُ وَلَا يُعْنَعُ رَاكِبُهُ وَلَا فَرَدَهُمْ مَنْهَلًا نَمِيرًا فَضَفَاضًا نَطَقَحُ ضِفَّاتَهُ وَ لَا صَدَرَهُمْ بِطَانًا قَدْ تَخَيَّرَ لَهُمُ الرَّى غَيْرُ مُتَحَلِّ مِنْهُ بِطَائِلٍ إِلَّا بِعَمْرِ الْمَاءِ وَرَدْعَهِ سُورَةَ السَّاغِبِ وَلَفْتَاحَتْ عَلَيْهِمْ بَرَكَاتُ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَسَيِّا خُدُّهُمُ اللهُ» (بما کانوا يَكْسِبُونَ)...؛<sup>۱</sup> یعنی: «... به خدا سوگند اگر دست [از نینگ خود در سقیفه] باز می‌داشتند و زمام خلافت را که پیغمبر خدا علیهم السلام به دست او [علی] نهاده بود از وی باز پس نمی‌گرفتند، و در اختیارش باقی می‌گذاشتند، [در این صورت، علی] کاروان (ره گم کرده) بشریت را با کمال آرامش، با سیری ملایم به سوی سعادت و حق رهبری می‌نمود، بی‌آنکه به واسطه کشیدن افسار، مرکوب زخمی گردد، و سوار بر آن نیز به واسطه جنبش‌های ناشی از حرکت بی‌رویه آن در شکنجه و ناراحتی بیفتند، تا [این‌که] ایشان را [مردم را] به سرچشمۀ زلال و گوارای آب حیات برساند. جویباری که آبی پاک، دو سمت آن موج می‌زد، و اطراف و جوانب آن پاکیزه بود، و آنان را سیراب می‌نمود، سیر و سیراب از آن چشمۀ باز می‌گرداند، در حالی که خودش از آن بهره‌ای نمی‌برد، مگر با جامی کوچک که تشنه‌ای تشنجی خود را رفع کند، و اندکی غذا که گرسنه رفع گرسنگی خود بدان نماید، و کوچکترین بهره‌ای به نفع خویش نمی‌برد، و آن زمان بود که درهای برکات از زمین و آسمان به روی مردم گشوده می‌شد و اینک که چنین نکردند، به زودی خداوند آنان را به خاطر گناه بزرگشان سخت گرفتار خواهد کرد...».

۱. معانی الأخبار، ص ۳۵۵

مانیزگواهی می‌دهیم که حجّت خدا، حضرت بقیة الله الأعظم علیہ السلام، امروز "امین الله فی الأرض" است و در این امانت خائن نبوده است، مرتكب گناهی نشده و دین خدا را تغییرنداده است. چونان که در دعایی که حضرت علی بن موسی الرضا علیہ السلام برای حضرت مهدی علیہ السلام انشاء فرموده‌اند آمده است:

«...اللَّهُمَّ إِنَّا نَشْهُدُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَوْمَ حُلُولِ الظَّاهِمَةِ أَنَّهُ لَمْ يُذْنِبْ ذَئْبًا وَ لَا أَتَى حُوبًا وَلَمْ يَرْتَكِبْ مَعْصِيَةً وَلَمْ يَضْعِ لَكَ طَاعَةً وَلَمْ يَهْتَكْ لَكَ حُرْمَةً وَ لَمْ يُبَدِّلْ لَكَ فَرِيضَةً وَلَمْ يُعَيِّرْ لَكَ شَرِيعَةً وَأَنَّهُ الْهَادِي الْمُهْتَدِي الطَّاهِرُ التَّقِيُّ التَّقِيُّ الرَّضِيُّ الزَّكِيُّ...».<sup>۱</sup>

---

۱. مصباح المتهدج و سلاح المتعبد، ج ۱، ص ۴۱۰.



# برگ هفتم

علی، تنها باب علم نبی!

تودرب شهر علم رسول مؤیدی واضح ترین تأکلیو آنوار سرمدی<sup>۱</sup>  
از پای تا به سرتوماماً محمدی از بس که مست بوی گل یاس احمدی  
حدیث مدینة العِلْم، حدیثی از پیامبر خدا ﷺ است که در آن خود را  
شهر علم و علی بن ایطالب علیهم السلام را دروازه آن شهر معرفی کدهاند. حدیث  
مدینه العلم با تعابیر مختلفی از راویان نقل شده است، از جمله:  
«أنا مدینة العلم و على بابها فمن أراد العلم فليأت الباب»؛<sup>۲</sup> یعنی: «من  
شهر دانش ام و علی دروازه آن است؛ هر کس دانش می جوید، باید از آن دروازه  
وارد شود». <sup>۳</sup>

«أنا مدینة العلم و على بابها فمن أراد العلم فليأت منه من بابه»؛<sup>۴</sup> یعنی: «من  
شهر دانش ام و علی دروازه آن است. هر کس دانش می جوید، باید از آن دروازه  
وارد شود».

۱. محمد قانع.

۲. صحیفه الإمام الرضا علیهم السلام، ص: ۵۸؛ المستدرک علی الصحيحین، ج: ۳، ص: ۱۲۶.

۳. تحف العقول، ص: ۴۳۰؛ الاستیعاب، ج: ۳، ص: ۱۱۰۲.

«أَنَا دَارُ الْحِكْمَةِ وَعَلَىٰ بَابِهَا»<sup>۱</sup>، يعنی: «من خانه حكمتم وعلى دروازه آن است».

میر حامد حسین، حدیث مدینه العلم را متواردانسته و تواتر آن را از دیگران نیز نقل کرده است.<sup>۲</sup> سیوطی در کتاب «اللئالی المصنوعة فی الأحادیث الموضوعة» با بیان سند های مختلفی از این روایت گزارش کرده است که این روایت نزد بزرگان اهل تسنن از جمله محمد بن جریر طبری، حاکم نیشابوری، خطیب بغدادی و قاسم بن عبدالرحمون انباری، در شمار احادیث حسن و صحیح است.<sup>۳</sup> او همچنین با اذعان به حسن بودن سند روایت، گفته دارقطنی مبنی بر مردود بودن همه اسناد این روایت را رد کرده است.<sup>۴</sup> همچنین ابن حجر عسقلانی معتقد است که این حدیث سند های متعددی دارد ولذا صحیح نیست آن راضعیف بدانیم.<sup>۵</sup> کتاب الغدیر نام بیست و یک تن از محدثان سنی را که این حدیث را حسن یا صحیح می دانند، ثبت کرده است.<sup>۶</sup> میر حامد حسین در کتاب عبقات الانوار، وجهه زیادی در صحت این حدیث<sup>۷</sup> و احادیشی نیز در تأیید آن ذکر کرده است.<sup>۸</sup>

۱. عمدة عيون صحاح الأخبار في مناقب إمام الابرار، ص ۲۹۵؛ الجامع الصحيح، ج ۵، ص ۶۳۷.

۲. عبقات الانوار، ج ۱۴، ص ۱۵۱ و ۱۶۰.

۳. اللئالی المصنوعة، ج ۱، ص ۳۰۲-۳۰۷.

۴. ص ۳۰۳-۳۰۴.

۵. ابن حجر عسقلانی، لسان المیزان، ج ۲، ص ۱۵۵.

۶. الغدیر، ج ۶، ص ۷۸-۷۹.

۷. عبقات الانوار، ج ۱۴، ص ۲۰-۵۱۲.

۸. همان، ص ۵۱۳-۵۷۰.

این مسئله در عصر صدور و پس از آن، چنان پذیرفته بود، که در سخنرانی‌های شیعیان امیر مؤمنان علیهم السلام استفاده می‌شده است. برای نمونه، ضمن ماجرا یی در تاریخ آمده است، معاویه در نامه‌ای به والی کوفه، از روی درخواست می‌کند تا ام الخیر بنت حریش را با احترام، به بارگاه معاویه احضار کند. هنگامی که به درگاه معاویه آمد، معاویه از او پرسید: در صفين [در جمع اصحاب علی بن ابی طالب علیهم السلام] چه می‌گفتی؟! و سپس رو به حضار کرده و پرسید: کدام یک از شما، سخنان وی را به خاطر دارد؟ فردی پاسخ داد: همانگونه که سوره حمد را از حفظ دارم، سخنان او را به یاد می‌آورم! و آن‌گاه سخنان ام الخیر را در حضور خودش، بیان نمود. در بخشی از آن سخنان، در حضور معاویه و لشکریانش، امیر مؤمنان را باب علم نبی و عالمی برای هدایت مسلمانان معروفی می‌نماید: «...إلى أين تريدون رحمة الله عن ابن عم رسول الله ﷺ وزوج ابنته و أبي ابنيه خلق من طينته وتفرع من نبعته و خصه بسره و جعله باب مدinetه و علم المسلمين ...».<sup>۱</sup>

از حدیث شریف و پرمایه «مدينه العلم»، نکاتی به دست می‌آید که در ادامه، به مواردی اشاره می‌شود:

- تناسب دروازه با شهر، یک اصل عقلی است. به معنای دیگر، هر چه آن شهر از اهمیت بیشتری برخوردار باشد، دروازه آن نیز اهمیت بیشتری خواهد داشت. برای نمونه، دروازه ورودی یک پادگان، از استحکام بیشتری نسبت به دروازه ورودی یک خانه شخصی برخوردار است. هم چنین است ورودی یک روستا در مقابل ورودی پایتخت!

۱. بلاغات النساء، ص ۵۸.

علم رسول خاتم ﷺ، به عنوان برترین آفریده خداوند و سر سلسلهٔ انبیاء علیهم السلام، بالاترین علمی است که خداوند به هر آفریده‌ای عطا کرده است. محافظت از آن نیز، به همان اندازه پُر اهمیّت است. والاترین شهر علم، والاترین دروازه را نیز برای محافظت نیاز دارد. از این روست که برای شهر علمی چون شهر علم نبی، علی بن ابی طالبی برگزیده شده، که افضل امّت در علم، پس از رسول خداست.

ابن شهرآشوب، در کتاب خود در شرح این حدیث، وجوب رجوع به امیر مؤمنان علیهم السلام، عصمت امیر مؤمنان علیهم السلام و اعلیّیّت علی بن ابی طالب علیهم السلام را استفاده کرده و می‌نویسد:

«وَهَذَا يَقْضِي وَجْبَ الرَّجُوعِ إِلَى امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، لَأَنَّهُ كَتَّى عَنْهُ بِالْمَدِينَةِ، وَأَخْبَرَانِ الْوَصْولِ إِلَى عِلْمِهِ مِنْ جَهَةِ عَلَيِّ خَاصَّةٍ، لَأَنَّهُ جَعَلَهُ كَبَابَ الْمَدِينَةِ الَّذِي لَا يَدْخُلُ إِلَيْهَا إِلَّا مِنْهُ. ثُمَّ أَوْجَبَ ذَلِكَ الْأَمْرَ بِهِ بِقُولِهِ: فَلِيَأْتِيَ الْبَابُ، وَفِيهِ دَلِيلٌ عَلَى عَصْمَتِهِ، لَأَنَّ مَنْ لَيْسَ بِمَعْصُومٍ يَصْحَّ مِنْهُ وَقْعُ الْقَبِيحِ، فَإِذَا وَقَعَ كَانَ الْاقْتِداءُ بِهِ قَبِيحاً، فَيُؤْدِي إِلَى أَنْ يَكُونَ علِيًّا - قَدْ أَمْرَ بِالْقَبِيحِ وَذَلِكَ لَا يَجُوزُ. وَيَدْلِلُ إِيْسَأُ أَنَّهُ أَعْلَمُ الْأَمَّةِ، يُؤَيِّدُ ذَلِكَ مَا قَدْ عَلِمَنَاهُ مِنْ اخْتِلَافِهَا وَرَجُوعِ بَعْضِهَا إِلَى بَعْضٍ، وَغَنَائِفَهَا عَنْهَا. وَأَبَانَ وَلَاهِيَّ عَلَيِّ إِيمَانَهُ، وَانَّهُ لَا يَصْحُ أَخْذُ الْعِلْمِ وَالْحِكْمَةِ فِي حَيَاتِهِ وَبَعْدِ وَفَاتِهِ إِلَّا مِنْ قَبْلِهِ. وَرَوَابِطُهُ عَنْهُ كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «وَلَمَّا أَتَوْا بِالْبُيُوتِ مِنْ أَنْوَابِهَا...»<sup>۱</sup>; يَعْنِي: «إِنَّ سَخْنَ اقْتِضَى وَجْبَ رَجُوعِهِ إِلَى امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ دَارَ، زَيْرًا پِيَامِبَرَ خَوْدَ رَابِهِ شَهْرَ مَكَّى كَرَدَه»

۱. بقره: ۱۸۹؛ يَعْنِي: «... وَازْدِرِ خَانَهَا وَارِدٌ شُوِيدَ...».

۲. مناقب، ج ۲، ص ۳۴.

است و خبرداده که رسیدن به علم او از جانب علی، راه خاصی است، زیرا او علی را همچون دروازه شهری قرار داده است که جزا این دروازه نمی‌توان بدان شهر درآمد. پیامبر ﷺ سپس این امر را واجب گردانیده فرموده است: «باید از در، در آیند»، که در این سخن دلیلی نهفته است در مقصوم بودن علی، زیرا کسی که مقصوم نباشد سرزدن عمل قبیح از او صحیح است و اگر چنین شد پیروی از او نیز قبیح خواهد بود و نتیجه آن چنین خواهد شد که حضرت به امر قبیحی دستور داده است که امری نارواست.

این سخن، گواه آن نیز هست که علی ؑ اعلم امّت است. این سخن را تأیید می‌کند آگاهی ما از اختلاف‌های مردم با یکدیگر و رجوع هریک به دیگری در حالی که حضرت ؑ از همه بی‌نیاز است، پس روشن شد که علی ؑ ولایت و امامت دارد و صحیح نیست علم و حکمت را در زمان حیات و پس از رحلت حضرت، از غیر ایشان گرفت و روایت کردن علی از پیامبر ﷺ چونان است که خداوند می‌فرماید: «وَأَنْتُمُ الْبَيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا...».

۲- همانگونه که دروازه، واسطه و تنها راه ورود به شهر است، امیر المؤمنین ؑ نیز واسطه و تنها راه ورود به علوم الهی نبی است. این مطلب، از طرق مختلف تأیید می‌شود:

(الف) بیان خداوند در قرآن مجید که فرمود: «...وَلَيَسَ الْرِّبِّ يَأْنَتُوا الْبَيُوتَ مِنْ كُلُّهُرِهَا وَلَكِنَّ الْإِرَّمَنِ أَقْتُلُ وَأَثْوَالْبَيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا...»؛<sup>۱</sup> یعنی: «...کار نیک، آن نیست که از پشت خانه ها وارد شوید؛ بلکه نیکی این است که پرهیزگار باشید! و از در خانه ها وارد شوید...».

جامعیّت قرآن اقتضا می‌کند که علاوه بر ظاهراًین کلام که سخن از ورود صحیح و اصولی به منازل دارد، سخن از آن داشته باشد، که برای ورود به هر کاری، از راه درست آن بهره ببریم.<sup>۱</sup>

ب) بیانات رسول خدا علیه السلام در این موضوع؛ همانند روایاتی که در مقدمه ذکر شد: «...فَمَنْ أَرَادَ الْعِلْمَ فَلِيأْتِ الْبَابَ - فَلِيأْتُهُ مِنْ بَابِهِ».

ج) استدلال عقل سليم؛ همانند شرحی که علامه یاضی در شرح این حدیث نوشته است:

«وَمِنْهَا قَوْلُهُ - عَلِيٌّ وَسَلَّمَ - : «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا، فَمَنْ أَرَادَ الْمَدِينَةَ فَلِيأْتِ الْبَابَ». فَجَعَلَ نَفْسَهُ الشَّرِيفَةَ تَلْكَ الْمَدِينَةَ، وَمَنْعَ الْوُصُولَ إِلَيْهَا إِلَّا بِوَاسْطَةِ الْبَابِ؛ فَمَنْ دَخَلَ مِنْهُ، كَانَ لَهُ عَنِ الْمَعْصِيَةِ جَنَّةٌ وَاقِيَّةٌ، وَإِلَى الْهَدَايَةِ غَنِيَّةٌ وَافِيَّةٌ، حِيثُ أَوْجَبَ الرَّجُوعَ إِلَيْهِ فِي كُلِّ وَقْتٍ الْمُسْتَلِزِمَ لِلْعَصْمَةِ الْمُسْتَلِزِمَ لِلْاسْتِحْقَاقِ»؛<sup>۲</sup> يَعْنِي: «از جمله سخن پیامبر است که فرمودند: من شهر علم هستم و على، دروازه آن است، پس هر که این شهر را خواهد باید از در آن، درآید، پس وجود شریف خود را این شهر قرار داد و اجازه نداد کسی جزاز در، بدین شهر وارد شود. پس هر که از این در، درآید در برابر گناه، سپری نگاهدارنده و به سوی هدایت، ثروتی کافی در اختیار خواهد داشت، چه، وجوب رجوع همیشگی به آن حضرت مستلزم عصمت او و لازمه عصمت وی استحقاق آن بزرگوار به امامت است».

فضل بن روزبهان به عنوان یک عالم از اهل تسنن، (متوفی ۹۲۷ق) در کتابی

۱. البرهان في تفسير القرآن، ج ۱، ص ۴۰۷، به نقل از محسن برقی، امام باقر علیهم السلام: «في قول الله عزوجل: «وَأَنْوَاعُ الْبُيُوتِ مِنْ أَنْوَاعِهَا» قال: «يعني أن يأتي الأمر من وجهه، أي الأمور كان».
۲. الصراط المستقيم، ج ۲، ص ۱۹.

که به عنوان ردیه برکتاب علامه حلی با عنوان «نهج الحق و کشف الصدق» نوشته است، در باب حدیث «مدينه العلم» می‌نویسد:

«وقال الفضل<sup>۱</sup>: ما ذكره من علم أمير المؤمنين، فلاشك أنه من علماء الأمة والناس محتاجون إليه فيه، وكيف لا؟! وهو وصي النبي في إبلاغ العلم ودائع حقائق المعرف، فلانزع لأحد فيه. وأتاما ما ذكره من صحيح الترمذى، فصحيح<sup>۲</sup>؛ يعني: «آن چه را که علامه حلی درباره امیرالمؤمنین گفته، بی‌شک آن جناب از عالمان امّت بود و مردم در باب علم، همواره به او محتاجند. چگونه چنین نباشد در حالی که او وصی پیامبر در باب ابلاغ علم و سپرده‌های حقایق معارف است. پس هیچ‌کس درباره این مطلب [برتری علمی امیرالمؤمنین] نزاعی ندارد. به علاوه، حدیثی را که او از کتاب صحیح ترمذی نقل کرده، صحیح است».

۳- امیر مؤمنان علیه السلام، راه انحصری دستیابی به علم الهی نبی است.  
حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام، در حدیثی که تمامی زنجیره روایان آن معصوم و از اجداد طاهرينشان هستند، روایتی از رسول خدا علیه السلام نقل می‌کنند که فرمودند: «قالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسِنِ عَلَيْهِ بْنُ مُوسَى الرِّضا علیه السلام قالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرٍ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلَيِّ عَنْ أَبِيهِ عَلَيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ عَلَيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام قالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَا عَلَيِّ أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَأَنْتَ الْبَابُ كَذَبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يَصِلُ إِلَى الْمَدِينَةِ إِلَّا مَنْ الْبَابِ»<sup>۳</sup>؛ از امام رضا علیه السلام از اجداد طاهرينشان نقل شده که فرمودند: رسول

۱. إبطال نهج الباطل، چاپ ضمن إحقاق الحق، ص ۴۳۹، چاپ سنگی.

۲. دلائل الصدق لنهج الحق، ج ۶، ص ۳۲۱.

۳. عمدة عيون صحاح الأخبار في مناقب إمام الأبرار، ص ۲۹۴.

خدا فرمود: ای علی! من شهر علمم و تودرواژه آن. دروغ می‌گوید کسی که پیندارد به شهر از راهی غیر از دروازه آن، دسترسی پیدا کرده است».

براین اساس، همان‌گونه که اگر کسی از محلی غیر از درب خانه، به منزلی ورود کند، او را سارق می‌نامیم، اگر کسی برای دستیابی و یا به ادعای دستیابی به علم نبی، از راهی غیر از درب آن وارد شود، سارق است:

«...نَحْنُ الشَّعَارُ وَالْأَصْحَابُ وَالْخَزَّةُ وَالْأَبْوَابُ وَلَا تُؤْتَى الْبُيُوتُ إِلَّا مِنْ أَبْوَابِهَا فَمَنْ أَتَاهَا مِنْ غَيْرِ أَبْوَابِهَا سُمِّيَ سَارِقاً مِنْهَا...»؛<sup>۱</sup> یعنی: «مردم! ما اهل بیت پیامبر ﷺ چونان پیراهن تن او، و یاران راستین او، و خزانه داران علوم و معارف وحی، و درهای ورود به آن معارف، می‌باشیم، که جز از در، هیچ کس به خانه‌ها وارد نخواهد شد، و هر کس از غیر در وارد شود، دزد نامیده می‌شود».

- ۴- با صدور این دستور، از جانب رسول خدا ﷺ، مردمان مأمور به رجوع به امیر مؤمنان علیهم السلام به عنوان باب علم نبی و خلیفه رسول خدا شدند. با این وجود، بی‌شماری از مردم، امر پیامبر را زیر پا نهادند و در برابر عظمت این باب الهی، گُرنش نکردند. علامه بزرگ مجلسی ره با اشاره به «باب حظه بنی اسرائیل» و اشاره قرآن مجید به این رویداد، بیانی به این مضامون دارد که: قصصی را که خداوند متعال در قرآن آورده، برای تذکردادن و بیدارگری این امت است؛ که از حوادث گذشتگان عبرت گیرند. چنان‌که در احادیث متواتر آمده است که اهل بیت در این امت، جایگاهی مانند باب حظه در بنی اسرائیل دارند. به گونه‌ای که خداوند متعال به بنی اسرائیل امر فرمود که از این در با خضوع و خشوع وارد شوند. اما آنان سرپیچی کردند و به کیفر آن نیز گرفتار شدند.

در این امت نیز رسول خدا ﷺ مردم را با بیان احادیث گوناگون - مانند حديث مدینة العلم - به خصوص در برابر امیر مؤمنان و ائمه اطهار علیهم السلام امر فرموده است.

اما مردم، پای بر جای پای بنی اسرائیل نهادند و از این امر پیامبر خدا سر پیچیدند. بلکه به جای آن، به پیروی از خلفای جور، روی آوردند. در نتیجه به کیفر کردار خود در دنیا و آخرت گرفتار شدند. اگر آنان از اهل بیت اطاعت می‌کردند، نعمت‌های جسمانی و روحانی مانند علوم و حکمت‌های الهی نصیب‌شان می‌شد. نعماتی که در کمال تأسف، با نافرمانی از آن دستور مهم، از کفشاں رفت.<sup>۱</sup>

غافل از آن‌که علم صحیح و بلکه تمام علم، در این خانه است و مابقی، جهل است و تاریکی! مجلسی اول، مولی محمد تقی، با اشاره به اختلافاتی که میان دانشمندان مسلمان در طول تاریخ، در فهم معنای توحید رخ داده است، منشأ بروز این اختلاف و عدم اتحاد بریک معنا را، سرپیچی از این دستور رسول خدا می‌داند و می‌نویسد:

«این مذهب باطله و امثال اینها از آن جهت به هم رسید که دست از متابعت ابواب مدینه علم و حکمت الهی برداشتند با آن که خود متواتراً از حضرت سید المرسلین ﷺ نقل کرده‌اند که آن حضرت فرمودند که: «أنا مدینة العلم وعلىٰ بابها» و در روایت دیگر «انا مدینة الحكمـة و علىٰ بابها» منم شهرستان علم و حکمت الهی و علی در آن شهر است، و نفهمیدند که «شهر» چه معنی دارد، و «در» چه معنی دارد با آن که بدیهی است که مراد آن حضرت

۱. مرآۃ العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۵، ص ۷۶.

این است که هر علمی که از آن حضرت اخذ نکند جهل است و علم نیست و داخل شهرنمی‌توان شد مگر از در، و سایر آیات و اخباری که در این باب وارد شده است همه را ترک کردند...».<sup>۱</sup>

۵- امیر مؤمنان علیهم السلام در تذکر به حقانیت خویش برای مردم، در مناشداتی که صورت پذیرفت، از این فضیلت مهم یاد می‌کردند. برای نمونه، حضرت زین العابدین علیهم السلام در نقل مناشده‌ای از مولای متقيان در روز سیاه شوری چنین می‌فرمایند:

«... قَالَ لَهُمْ عَلَيِّ يَوْمَ الشُّورَى فِي بَعْضِ مَقَالِهِ - بَعْدَ أَنْ أَعْذَرَ وَأَنْذَرَ، وَ  
بَالْغَ وَأَوْضَحَ: مَعَاشِرَ الْأَوَّلِيَاءِ الْعَقَلَاءِ! أَلَمْ يَنْهِ اللَّهُ تَعَالَى - عَنْ أَنْ تَجْعَلُوا لَهُ أَنْدَادًا مَمْنُ لَا  
يَعْقِلُ وَلَا يَسْمَعُ وَلَا يُبَصِّرُ وَلَا يَفْهَمُ؟!  
أَوَلَمْ يَجْعَلْنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِدِينِكُمْ وَدُنْيَاكُمْ قَوَاماً؟!  
أَوَلَمْ يَجْعَلْ إِلَيَّ مَفْرَعَكُمْ؟!  
أَوَلَمْ يَقُلْ لَكُمْ: عَلَيِّ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَهُ؟!  
أَوَلَمْ يَقُلْ: أَنَا مَدِيْنَةُ الْعِلْمِ وَعَلَيِّ بَابُهَا  
أَوْ لَا تَرُونِي غَنِيًّا عَنْ عُلُومِكُمْ - وَأَنْتُمْ إِلَى عِلْمِي مُحْتَاجُونَ؟!  
أَفَأَمْرَ اللَّهِ تَعَالَى الْعُلَمَاءَ بِاتِّبَاعِ مَنْ لَا يَعْلَمُ، أَمْ مَنْ لَا يَعْلَمُ بِاتِّبَاعِ مَنْ يَعْلَمُ؟!  
يَا أَيُّهَا النَّاسُ لِمَ تَنْقُضُونَ تَرْتِيبَ الْأَلْبَابِ؟!

۱. لامع صاحبقرانی مشهور به شرح فقیه، ج ۸، ص ۶۹۷.

لِمْ تُؤْخِرُونَ مَنْ قَدَّمُ الْكَرِيمُ الْوَهَابُ؟!

أَوْ لَيْسَ رَسُولُ اللَّهِ أَجَانِبِيٌّ إِلَى مَا رَدَ عَنْهُ أَفْصَلَكُمْ: فَاطِمَةُ لَمَّا  
خَطَبَهَا؟!

أَوْ لَيْسَ قَدْ جَعَلَنِي أَحَبَّ حَلْقَيْ اللَّهِ [إِلَيْهِ] لَمَّا أَطْعَمَنِي مَعَهُ مِنَ الطَّائِرِ؟!

أَوْ لَيْسَ جَعَلَنِي أَقْرَبَ الْخَلْقِ شَبَهًا بِمُحَمَّدٍ نَّبِيِّهِ؟! أَفَأَقْرَبَ النَّاسِ بِهِ  
شَبَهًا تُؤْخِرُونَ وَأَبْعَدَ النَّاسِ بِهِ شَبَهًا تُقْدِمُونَ؟!

مَا لَكُمْ لَا تَتَفَكَّرُونَ وَلَا تَغْتَلُونَ...؟!

يعنى: «اميرمؤمنان علیهم السلام دروز سورى، پس از اتمام حجت و هشدار و تأکید  
وروشنگری به آنان فرمود:

ای گروه اولیای عاقلان! آیا خداوند متعال شما رانهی نکرده از این که برای  
او شریکانی قرار دهید که نه تعقل می‌کنند، نه می‌شنوند، نه می‌بینند و نه  
می‌فهمند.

آیا رسول خدا، مرا سرپرست برای دین و دنیای شما قرار نداده است؟!

آیا مرا پناهگاه شما معین نکرده است؟!

آیا به شما نفرمود که علی، هماره هماره با حق است و حق هماره هماره  
با اوست؟!

آیا نفرموده است که منم شهر علم و علی ام دراست؟!

آیا نمی‌بینید که از من از دانسته‌های شما بی‌نیازم ولی شما به علم من  
نیازمندیم؟!

۱. تفسیر امام حسن عسکری علیهم السلام، ص ۶۲۸-۶۲۹.

آیا خدای تعالی، دانشمندان را به پیروی از آنان که نمی‌دانند امر فرمود؟! یا  
[بالعكس]، کسانی را که نمی‌دانند به پیروی از آنان که می‌دانند امر شده‌اند؟!  
آیا مردم! چرا ترتیب خرده‌ها را به هم می‌ریزید؟! چرا کسی را مؤثر می‌دانید  
که خدای کریم و هاب مقدّم داشته است؟!

آیا چنین نبود که شاخص‌ترین افراد شما، به خواستگاری فاطمه رفتند اما  
پیامبر آنان را بگرداند ولی به من پاسخ مثبت داد؟!

آیا چنین نبود که، هنگامی که مرغی بربان، به دست رسول خدا رسید و  
حضرتش محظوظ‌ترین آفریدگان نزد خدا را آرزو کرد تا بیاید و از آن بخورد، [من  
رسیدم و] از آن [به دستور پیامبر] خوردم؟!

آیا چنین نبود که خداوند مرا شبیه‌ترین بندگان به پیامبر ش محمد ﷺ  
قرار داده است؟!

آیا شبیه‌ترین مردم به پیامبر را مؤثر می‌دارید و دورترین مردم به حضرتش  
رامقدّم می‌دانید؟!

شما را چه شده است که نمی‌اندیشید و عقل خود را به کار نمی‌گیرید؟!.  
دیگر ائمّه نیز، به همین منظور در مناظرات خویش در این باب سخن گفته‌اند.  
به طور مثال، حضرت علی بن موسی الرضا علیهم السلام، در مجلس مأمون می‌فرمایند:  
«قَالَتِ الْعُلَمَاءُ يَا أَبَا الْحَسْنِ هَذَا الشَّرْخُ وَهَذَا الْبَيْانُ لَا يُوجَدُ إِلَّا عِنْدَكُمْ مَعَاشِرَ أَهْلِ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ وَمَنْ يُنْكِرُنَا ذَلِكَ وَرَسُولُ اللَّهِ يَقُولُ أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلَيُّ بَأْبَهَا فَمَنْ أَرَادَ الْمَدِينَةَ فَلْيَأْتِهَا مِنْ بَأْبَهَا فَإِنَّمَا أَوْصَخْنَا وَشَرَحْنَا مِنَ الْفَضْلِ وَالشَّرْفِ وَالتَّقْدِيمَةِ وَالاِصْطِفَاءِ وَالظَّهَارَةِ مَا لَا يُنْكِرُهُ إِلَّا مُعَايِنُو اللَّهِ عَزَّوَ جَلَّ وَاللَّهُ عَزَّوَ

جَلَّ وَالْحَمْدُ عَلَى ذَلِكِ...»؛<sup>۱</sup> یعنی: «علماء گفتند: يا ابا الحسن! این شرح و بیان در جایی دیگر غیر از شما اهل بیت رسول خدا ﷺ، یافت نمی شود. حضرت فرمودند: کیست که این موقعیت ما را انکار کند؟ حال آنکه حضرت رسول ﷺ می فرماید: «من شهر علم هستم و علی درب آن شهر و هر کس بخواهد وارد شهر شود باید از درب آن وارد گردد» و در آنچه شرح و توضیح دادیم، نمونه هایی از فضل، شرف، برتری، برگزیدن الهی و طهارت و پاکیزگی هست که کسی جز افراد معاند آن را انکار نمی کند، و خدا را برای منزلت سپاس می گوییم.».

۶- یکی دیگر از نکاتی که از این حدیث شریف به دست می آید، اعلمیت امیر المؤمنین علیہ السلام بر سائر مردمان و بلکه، بر سائر مخلوقات تا روز قیامت است؛ این همانا یکی از مهم ترین ادله امامت است که عقل سلیم آن را بدون توقف می پذیرد. در جایی که اعلم وجود دارد، جایی برای عالم هم نیست چه رسد به جاهل!

قرآن مجید نیز براین مطلب صحّه می گذارد و در ماجرای طالوت، آنگاه که دیگران به انتخاب و انتصاب الهی او اعتراض می کنند، اورا دارای علم و قدرت معرفی می کند:

«وَقَالَ رَبُّهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَاتِلُوا أَئِيْكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحْقُ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَنَاهُ عَلَيْكُمْ وَرَأَدَهُ بِسُلْطَةٍ فِي الْعِلْمِ وَالْحِسْنَةِ وَاللَّهُ يُوْقِنُ مُلْكَهُ، مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلَيْهِ»؛<sup>۲</sup> یعنی: «و پیامبر شان به آنان گفت: بی تردید خدا طالوت را برای شما به زمامداری برانگیخت. گفتند:

۱. عيونأخبارالرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۲۲-۲۳۳.

۲. بقره: ۲۴۷.

[شگفتا!] چگونه او را برم حکومت باشد و حال آنکه ما به فرمانروایی ازاو سزاوارتیم، و به او وسعت و فراخی مالی داده نشده [پس ما کجا و زمامداری انسانی تهیدست کجا!؟] [پیامبرشان] گفت: خدا او را برشما برگزیده و وی را در دانش و نیروی جسمی فرونی داده؛ و خدا زمامداریش را به هر کس که بخواهد عطا می‌کند؛ و خدا بسیار عطا کننده و داناست».

امیر المؤمنین علیهم السلام در خطبه‌ای که در ابتدای صفین ایراد فرمودند، پس از اشاره به همین آیات، مخاطبان را به این نکته مهم توجّه داده و می‌فرمایند:

«أَتَيْهَا النَّاسُ إِنَّ لَكُمْ فِي هَذِهِ الْآيَاتِ عِبْرَةٌ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى جَعَلَ الْخِلَافَةَ وَالْإِمْرَةَ مِنْ بَعْدِ الْأَئِمَّيَاءِ فِي أَعْقَابِهِمْ وَأَنَّهُ فَضَلَّ طَالُوتَ وَقَدَّمَهُ عَلَى الْجَمَاعَةِ بِاضْطَفَائِهِ إِيمَاهُ وَزِيَادَتِهِ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِنْسِ فَهُلْ تَحْدُونَ اللَّهَ اصْطَفَى بَنِي أُمَّيَّةَ عَلَى بَنِي هَاشِمٍ وَزَادَ مُعَاوِيَةَ عَلَى بَسْطَةِ فِي الْعِلْمِ وَالْجِنْسِ فَأَنْقَذَوَا اللَّهَ عِبَادَ اللَّهِ...»؛<sup>۱</sup> یعنی: «[آنگاه فرمود]: شما باید از این آیات عبرت بگیرید و بدانید خدا خلافت و امیری را پس از انبیا منحصر بیازماندگان آنها نموده واو طالوت را برتری داده و برگره ثروتمندان مقدم داشته و با علم و نیرو داده آیاتا بحال فهمیده اید که خدا بنی امیه را بر بنی هاشم برتری داده باشد؟! و یا معاویه از لحاظ دانش و نیروی بدنشی بر من برتری داشته باشد؟! اینک که پرده را برای شما برداشتیم از خدا بترسید...».

هم چنین، حضرت علی بن موسی الرضا علیهم السلام با استناد به این آیه شریفه، انبیاء و ائمه علیهم السلام را گنجینه علم و حکمت الهی معرفی کرده و می‌فرمایند:

«إِنَّ الْأَئِمَّيَاءَ وَالْأَئِمَّةَ عَلَيْهِمْ يُوَفَّقُهُمُ اللَّهُ وَيُؤْتِيهِمْ مِنْ مَحْرُونَ عِلْمَهُ وَحِكْمَهُ

۱. الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، ج ۱، ص ۲۶۲-۲۶۳.

مَا لَا يُؤْتِيهِ غَيْرُهُمْ فَيَكُونُ عِلْمُهُمْ فَوْقَ عِلْمِ أَهْلِ الزَّمَانِ...»؛<sup>۱</sup> یعنی: «خدا، پیغمبران و امامان علیهم السلام را توفیق بخشیده و از خزانه علم و حکم خود آنچه به دیگران نداده به آنها داده است؛ از این جهت علم آنها برتر از علم مردم زمانشان باشد...».

علمای امامیه نیز، از این استدلال عقلی در اثبات امامت امیرالمؤمنین علیه السلام بهره‌ها برده‌اند. به طور مثال، ابن شهرآشوب در کتاب خود می‌گوید، تمام امت بر علم امیرالمؤمنین علیه السلام هم داستانند؛ در حالیکه در باره علم ابویکرا خلاف دارند. آن‌چه مورد اختلاف است، کی به پایه مطلبی می‌رسد که مورد اجماع است:

«واجتمع الأمة على أن علياً عليه السلام أشد من أبي بكر واجتمع أيضاً على علمه واختلفوا في علم أبي بكر ولويس المجتمع عليه كالمختلف فيه». <sup>۲</sup>

۷- آن‌چه خداوند به پیامبر عطا کرد، علمی الهی است که راهی جز عطای الهی ندارد و با اکتساب و آزمون و خطاب به دست نمی‌آید. این علم انحصاری الهی، علمی است که دارنده آن، حق را از باطل جدا کرده و در اختیار جویندگانش قرار می‌دهد. به عبارتی دیگر، این علم همان حکمتی الهی است که خداوند به هر کس بخواهد عطا می‌کند و به هر کس که عطا شود، به خیر کثیر دست یافته است:

«يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا...»؛<sup>۳</sup> یعنی: «حکمت را به هر کس بخواهد می‌دهد، و آنکه به او حکمت داده شود، بی تردید اورا خیر فراوانی داده‌اند...».

۱. الكافي، ج ۱، ص ۲۰۲.

۲. مناقب آل أبي طالب علیهم السلام (ابن شهرآشوب)، ج ۲، ص ۸۱.

۳. بقره: ۲۶۹.

از این رو، در برخی عبارات حدیث مدینة العلم، با تعبیر «مدینة الحکمة»<sup>۱</sup> روبرو هستیم.

رسول خدا در بیانی متعالی، «مدینة الحکمة»، آن را مساوی با «بھشت» معروفی کرده‌اند؛ بھشتی که به حکم عقل، می‌باشد به آن وارد شد:

«عن أبي جعفر الباقر عن علي بن الحسين عن الحسين بن علي عن علي بن أبي طالب قال: قال رسول الله ﷺ: أنا مدینة الحکمة وهي الجنة، وأنت يا علي بابها، فكيف يهتدى [المهتدى] إلى الجنة ولا يهتدى إليها إلا من بابها»؛<sup>۲</sup> یعنی: «از امام باقر علیهم السلام از اجداد طاهر بن شان از رسول خدا علیهم السلام نقل شده است که فرمودند: من شهر حکمت، که همان بھشت است و تویا علی دروازه آنی، چگونه فردی می‌تواند به بھشت راه یابد در حالی که به این شهر تنها از دروازه آن می‌توان راه یافت».

علی چون بانبی باشد زیک نور یکی باشند هردو، از دویی دور  
چنان در شهردانش، باب آمد که جتّت را به حق بوّاب آمد  
اگر خاکش شوی، حُسْنُ المآب است که اوهم بوالحسن، هم بوتراب است<sup>۳</sup>

۱. مرحوم میر حامد حسین، حدیث را بالفظ «انا دار الحکمة و على بابها»، به ۵۶ روایت و به تعبیر «انا مدینة الحکمة و على بابها» به ۱۲ روایت از اهل تسنن نقل کرده است. رک: خلاصه عبقات الانوار، ص ۳۰۵-۳۳۳.

۲. إثبات الهدأة بالنصوص والمعجزات، ج ۳، ص ۶۷.

۳. عطار نیشابوری.

## برگ هشتم

علی، صدّیق اکبر

صدّیق اکبر، ای که جهان ریزه خوارتان

فاروق اعظمی که همه در مدارتان

ای باب علم، باب بشر، ای ابوتراب!

حتّی بهشت، ذره‌ای از اعتبارتان<sup>۱</sup>

در روایات متعددی از طریق شیعه امامیه و اهل تسنن وارد شده است، لقب «فاروق اعظم» و «صدّیق اکبر» از القاب خاص و مهم امیر المؤمنان علیهم السلام شمرده شده است. این القاب را وجود مبارک پیامبر خاتم النبیوین ﷺ برای امیر المؤمنان علیهم السلام قرار داد؛ زیرا آن جناب، جدا کننده بزرگ حق از باطل بود و رسول خدا ﷺ و تمام آن چه که از جانب خداوند متعال نازل شده بود را قبل از تصدیق دیگران، تصدیق نموده بود.<sup>۲</sup>

از روایاتی که از طریق شیعیان درین باره صادر شده است، می‌توان به روایتی اشاره کرد که جناب ابوذر غفاری رض از پیامبر خدا ﷺ نقل می‌کند:

۱. محسن بنج.

۲. موسوعة الإمام أمير المؤمنين علی بن أبي طالب علیهم السلام، ج ۱، ص ۴۷ و ۵۲ و ۵۳.

«أَخْدَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّدَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) بَيْدِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (عَلَيْهِ الْكَفَافُونَ) فَقَالَ: هَذَا أَوْلُ مَنْ آمَنَ بِي، وَهُوَ أَوْلُ مَنْ يُصَافِحُنِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَهُوَ الصَّدِيقُ الْأَكْبَرُ، وَفَارُوقُ هَذِهِ الْأُمَّةِ، وَيَعْسُوبُ الْمُؤْمِنِينَ»؛<sup>۱</sup> یعنی: «...از پیامبر (صلوات الله عليه وآله وسلامه) شنیدم که درباره علی بن ابی طالب (علیهم السلام) می فرمودند: علی اولین کسی است که به من ایمان آورد و اولین فردی است که در روز قیامت با من مصافحه می کند و او راستگوی بزرگ است، و او فاروق این امت است، که حق و باطل را ز هم جدا می کند، و ...».

واز میان روایات صحیح<sup>۲</sup> و بسیار اهل تسنن، می توان به روایتی اشاره کرد که ابن مردویه اصفهانی در مناقبش، فخر رازی، آلوسی، أبو حیان و جلال الدین سیوطی در تفسیرشان و نیز متقدی هندی در کنز العمال، مناوی در فیض القدیر

۱. الأَمَالِي (للطوسي)، ص ۲۱۰.

۲. طوسي، محمد بن حسن، الأَمَالِي، ص ۱۴۸.

۳. بسیاری از علمای اهل تسنن از جمله ابن ماجه قزوینی در سنن خود - که یکی از صحاح سنته اهل تسنن به شمار می آید -، با سند صحیح نقل کرده که علی بن ابیطالب (علیهم السلام) فرمود: «عَنْ عَبَادِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ عَلَيْهِ أَنَا عَبْدُ اللَّهِ وَأَخْرُوْسُولُهُ [وَاللَّهُ] وَأَنَا الصَّدِيقُ الْأَكْبَرُ لَا يَقُولُهَا بَعْدِي إِلَّا كَذَابٌ صَلَّيْتُ قَبْلَ النَّاسِ بِسَبْعِ سِنِّينَ»؛ یعنی: «عبد بن عبد الله گوید: علی [علیهم السلام] فرمود: من بنده خدا، برادر رسول خدا و صدیق اکبر هستم؛ پس از من جز دروغ گوکسی دیگر خود را «صدیق» نخواهد خواند. من هفت سال قبل از دیگران نماز می خواندم»؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۴؛ والبداية والنهاية، ج ۳، ص ۲۶ و المستدرک، ج ۳، ص ۱۱۲؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۶۵؛ الکامل، ج ۲، ص ۷۵؛ الخصائص، ص ۴۶ با سندی که تمام روات آن تقه هستند، وده ها سند دیگراز اهل تسنن. محقق سنن ابن ماجه در ادامه می نویسد: «فِي الزوائد: هَذَا إِسْنَادٌ صَحِيحٌ. رَجَالٌ ثَقَاتٌ. رَوَاهُ الْحَاكِمُ فِي الْمُسْتَدْرِكِ عَنِ الْمَنْهَالِ. وَقَالَ: صَحِيحٌ عَلَى شَرْطِ الشَّيْخِيِّ». هیشمی نیز این روایت را در مجمع الزوائد نقل کرده و گفته است: «سند آن صحیح و راویان آن مورد اعتماد هستند». هم چنین حاکم نیشابوری آن را نقل کرده و گفته است: «این روایت طبق شرائط مسلم و بخاری صحیح است».

و دیگران آورده‌اند که پیامبر اسلام ﷺ فرمودند:

«الصَّدِيقُونَ ثَلَاثَةٌ: حَبِيبُ النَّجَارِ مُؤْمِنٌ أَلَّا يَأْسِينَ، وَحَزِيلٌ مُؤْمِنٌ أَلَّا فَرَعَوْنَ وَعَلَيٰ بْنُ أَبِي طَالِبٍ الْثَالِثُ وَهُوَ أَفْضَلُهُمْ»؛<sup>۱</sup> یعنی: «صدیقان سه نفر هستند: حبیب نجار مؤمن آل یاسین، حزیل مؤمن آل فرعون و علی بن أبي طالب علیهم السلام» که او برتر از آن‌ها است.».

اما در کمال تأسف باید گفت، به جهت بار معنایی مهم و شگفت این القاب، برخی تلاش کردند با جعل احادیثی، لقب صدیق اکبر و فاروق اعظم را به دیگرانی نسبت دهند!

در باب این فضیلت عظیم، می‌توان به نکاتی اشاره کرد:

۱- واژه «صدیق» در کتب لغت، به معانی ذیل آمده است:

(الف) کسی که کثیر الصدق است:

صاحب بن عباد: «وَالصَّدِيقُ: الْكَثِيرُ الصَّدِيقِ».<sup>۲</sup>

راغب: «وَالصَّدِيقُ: مَنْ كَثُرَ مِنْهُ الصَّدِيقُ».<sup>۳</sup>

(ب) کسی که عملش، راستی سخن‌ش را تأیید می‌کند:

ابن منظور: «وَالصَّدِيقُ، مَثَلُ الْفِيْسِيقِ: الدَّائِمُ التَّصْدِيقِ، وَيَكُونُ الَّذِي يُصَدِّقُ قوَّلَهُ بِالْعَمَلِ؛ ذَكْرُهُ الْجَوْهَرِيُّ، وَلَقَدْ أَسَاءَ الْتَّمثِيلُ بِالْفِيْسِيقِ فِي هَذَا الْمَكَانِ. وَالصَّدِيقُ: الْمُصَدِّقُ. وَفِي التَّنْزِيلِ: وَأَمْمَةٌ صَدِيقَةٌ أَيْ مِبَالَغَةٌ فِي الصَّدِيقِ وَالْتَّصْدِيقِ

۱. مناقب علی بن أبي طالب علیهم السلام و مانزل من القرآن في علیهم السلام، ص ۱۳۳؛ الجامع الصغير، ج ۲، ص ۱۱۵ و کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۰۱؛ تاريخ مدينة دمشق، ج ۴۲، ص ۴۳ و ج ۴۲ - ص ۳۱۳؛ المناقب، ص ۳۱۰ و ... .

۲. المحیط في اللغة، ج ۵، ص ۲۵۸.

۳. مفردات ألفاظ القرآن، ص ۴۷۹.

علی النسب أی ذات تَصْدِيقٍ<sup>١</sup>.

ابن اثیر: «وَفِيهِ ذِكْرُ «الصَّدِيقِ» قَدْ جَاءَ فِي غَيْرِ مَوْضِعٍ. وَهُوَ فَعِيلٌ لِلمُبَالَغَةِ فِي الصِّدْقِ. وَيَكُونُ الَّذِي يُصَدِّقُ قُولُهُ بِالْعَمَلِ».<sup>٢</sup>

ج) کسی که تمام آن چه از جانب خدا و رسولش آمده را تصدیق می‌کند و هیچ‌گونه شکی به وی راه ندارد:

خلیل بن احمد: وَالصَّدِيقُ مَنْ يُصَدِّقُ بِكُلِّ أَمْرِ اللَّهِ وَالنَّبِيِّ - علیهم السلام - لَا يَتَخَالَجُ شَكٌ فِي شَيْءٍ.<sup>٣</sup>

۲- نمونه‌های فراوانی در تاریخ بر عدم تطبیق صفت صدیق و یا فاروق بر مدعیان دروغینش و نیز تطبیق کامل این دو صفت بر امیر مؤمنان علیهم السلام وجود دارد که در ادامه، تنها به یک نمونه اشاره می‌شود:

نمونه‌هایی براساس روایات اهل تسنن، خلیفه دوم خود به شکاک بودن نسبت به رسول خدا و رسالت‌شان، بارها اعتراف کرده و یا در عمل آن را بروزداده است. برای نمونه، در ماجراهی صلح حدیبیه، می‌گوید:

«مَا شَكَكْتُ فِي تُبُوَّةِ مُحَمَّدٍ قَطْ كَشَكَّيَ يَوْمَ الْحِدْبِيَّةِ!؟»؛ یعنی: «هرگز به اندازه شکی که در روز حدیبیه در نبوت محمد ﷺ کردم شک نکرده بودم!».

١. لسان العرب، ج١٥، ص١٩٣.

٢. النهاية في غريب الحديث والأثر، ج٣، ص١٨.

٣. كتاب العين، ج٥، ص٥٦.

٤. صحيح البخاري، باب الشروط في الجهاد، ج٢، ص١٢٢ و ج٣، ص٢٥٦؛ مسندي أحمد، ج٤، ص٣٣٠.

این کلام وی، خود نشان دهنده آن است که او مدام و همیشه درنبوت پیامبر خدا ﷺ شک می‌کرده است! علت شک عمر آن بود که طبق فرمان پیامبر خدا ﷺ قرار بود به مکّه رفته و اعمال حج را به جای آورند و به همین منظور، به همراه جمع کثیری از اصحاب به سوی مکه به راه افتادند. از سویی مشرکان که مایل نبودند مسلمانان به حج بیایند و از طرفی خود را قادر به مقابله و جنگ با ایشان نمی‌دانستند، تصمیم گرفتند که با پیامبر صلح کنند. از این روی مشرکان، چندی از بزرگان خود را نزد رسول خدا فرستادند. پیامبر نیز صلاح را در بازگشت به مدینه دانستند و با ایشان صلح نمودند.

مفاد و شروط این صلح، بعدها منافع بسیاری برای مسلمانان به وجود آورد ولی عمر که از شروط صلح نامه خمسگین شده بود، به محضر پیامبر خدا رسید و مانند همیشه، با تندی و توهین با ایشان سخن گفت.<sup>۱</sup>

امیر مؤمنان اما، آن مؤمنی است که می‌فرماید اگر تمام پرده‌ها کنار روند، ذره‌ای به یقین من افزوده نخواهد شد: «لَوْ كُثِيفَ الْعِظَاءُ مَا ازْدَدْتُ يَقِينًا».<sup>۲</sup>

کلامی که نه قبل و نه بعد از حضرتش، کسی آن را نگفته است:  
«عَلِيٌّ عَلَيْهِ الْكَلَامُ قَالَ قَوْلًا لَا يُخْتَلِفُ فِيهِ أَحَدٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ: لَوْ كُثِيفَ (لِي)

۱. همان: بخاری ماجرا توهین عمر را در پایان کتاب شروط صحیح خود چنین نقل می‌کند: «عمر می‌گوید: به پیغمبر گفت: آیا تو پیغمبر بر حق خدا نیستی؟ فرمود: چرا هستم. گفت: آیا ما بر حق و دشمن ما بر باطل نیستند؟ فرمود: چرا. گفت: پس چرا در دین خود پستی و خفت نشان دهیم؟ در این هنگام پیغمبر فرمود: من پیغمبر خدا هستم و نافرمانی اور انخواهم کرد! و خدا هم یاور من است. عمر گفت: به پیغمبر گفت: مگر تو نمی‌گفتی که ما به زودی به خانه خدا می‌رسیم و آن را طواف می‌کنیم؟ فرمود: چرا، ولی آیا گفتم امسال چنین خواهد شد؟ گفت: نه. فرمود: پس این را بدان که به خانه خدا می‌آیی و آن را طواف می‌کنی». ۲. مائه کلمه، اولین حدیث.

الْغِطَاءُ مَا أَرْدَدْتُ يَقِينًا فَهَذِهِ كَلِمَةٌ مَا قَالَهَا أَحَدٌ قَبْلَهُ وَ لَا بَعْدَهُ<sup>۱</sup>.

- ۳- صدق به مفهوم درستی و راستی است اما برخلاف تصور بسیاری از مردم، این راستی و درستی، تنها به گفتار منحصر نمی‌شود و فتاوی و اندیشه نیز با این صفت، وصف می‌گردند. در سوره مبارکه بقره می‌خوانیم:

﴿لَيْسَ الْبَرَّ أَنْ تُثْلِوْ وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلِكَنَّ الْبَرَّ مَنْ ظَاهَرَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالثَّبَيْبَنِ وَعَالَى الْمَالِ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَى وَالْبَيْتِ الْمَكْرُومِ وَالْمَسَاجِدِ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّاَلِيْبَيْنِ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَعَالَى الرَّكُوْنَةِ وَالْمُؤْفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِيْنَ فِي الْبُلْسَاءِ وَالصَّرَاءِ وَجِينَ الْبَاسِ طُولَتِكَ الَّذِيْنَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ﴾<sup>۲</sup>.

«برونیکی آن نیست که روهای خود را به سوی مشرق و مغرب بگردانید ولیکن برونيکی آنست که به خداوند و روز واپسین و ملائکه و کتاب و انبیاء ایمان آورد و برای خشنودی خدا مال را - با آنکه دوستش می‌دارد - به خویشان ویتیمان واز پا افتادگان و در راه ماندگان و درخواست کنندگان بیخشد و با مالش بندگان را نیز آزاد نماید، نمازرا به پا دارد و زکات را پسرداد آنگاه که وعده می‌کند به وعده اش عمل نماید و در سختی‌ها و تنگی‌ها شکیبایی پیشه کند و در نبرد نیز شکیبا باشد.<sup>۳</sup> اینان آن کسانی هستند که صادق بوده‌اند و اینان کسانی هستند که از خدا باک دارند و نسبت به اوصرو نواهی او حساسند».<sup>۴</sup>

۱. الروضة في فضائل أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليهما السلام (ابن شاذان القمي)، ص ۲۳۵؛ مناظرة حُرَّة ب حاجاج بن يوسف ثقفي.

۲. بقره: ۱۷۷.

۳. در نبرد پایرچا و استوار بماند و هرگز فرار را برقرار ترجیح ندهد.

۴. طبرسی، در مجمع البیان، ج ۱۱، ص ۲۳۳ می‌نویسد: «خدای سبحان صادقین را در سوره

اگر به عبارت «أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا» و بیزگی‌هایی که از آنان در این آیه مطرح شده است توجه شود، روشن می‌شود که:

ایمان به خدا و رسول، ایمان به کتاب خدا و ملائکه‌اش، «صدق» خوانده می‌شود. هم‌چنین به پاداشتن نمازو و پرداختن زکات نیز صدق است.<sup>۱</sup> ایمان، از نوع صدق اندیشه و به پاداشتن نمازو و پرداخت رزکات، از نوع صدق رفتار می‌باشد.<sup>۲</sup>

آیات قرآن کریم، مبین این واقعیت است که رفتار و اندیشه نیز مانند گفتار، به صدق و کذب اتصاف می‌یابد و اصولاً در کتاب الهی، همان گونه که با تعبیر لسان صدق روپرور هستیم با تعابیر: قَدَمَ صِدْقٍ<sup>۳</sup>، مَقْعَدٌ صِدْقٍ<sup>۴</sup>، مُبْوَأً صِدْقٍ<sup>۵</sup>، مُدْخَلٌ صِدْقٍ<sup>۶</sup>، مُخْرَجٌ صِدْقٍ<sup>۷</sup>، وَعْدٌ الصِّدْقِ<sup>۸</sup> نیز روپرور می‌باشیم.

مالحظه می‌شود که قرآن، قدم، جایگاه و نیز محل ورود و خروج و

بقره چنین توصیف کرده: «...ولكن البر...أولئك الذين صدقوا»؛ و نیز بحار الأنوار، ج ۲۴، ص ۳۰ باب ۲۶.

۱. صفار (از امام رضا علیه السلام) نقل کرده که فرمودند: «صادق، ائمه علیهم السلام هستند که گفتارشان با عمل در فرمابداری خدا برابر است». ۳۱ (باب فی الائمه انهم الصادقون ...); بحار الأنوار، ج ۲۴، ص ۳۹، باب ۲۶.

۲. مرحوم شیخ مجید لطفی، در کتاب خود: المسائل العکبریة، ص ۴۷-۴۸، به تفصیل در این باره سخن گفته است.

۳. یونس: ۲.

۴. قمر: ۵۴-۵۵.

۵. یونس: ۹۳.

۶. اسراء: ۸۰.

۷. همان.

۸. احقاف: ۱۶.

نشیمنگاه را با وصف «صدق» توصیف کرده؛ همانگونه که لسان و عده را با این وصف ستوده است. این استعمال‌ها می‌توانند دلالتی باشند براینکه رفتار درست، راه درست و اقدام درست نیز همانند گفتار درست، صدق خوانده می‌شود.

با این اوصاف، قرآن کریم رفتار درست و اندیشه بجا رانیز همانند گفتار درست، صدق می‌خواند. از سویی دیگر، کذب و ناروا در اندیشه، گفتار و رفتار به هر میزان که باشد، انسان را از دایره صادقان قطعی خارج می‌کند؛ به دیگر معنا کاذب آن نیست که هرچه می‌اندیشد، هرچه می‌گوید و هرچه می‌کند کذب و ناروا باشد و اصولاً این از محالات است که شخصی در تمام رفتار، در تمام گفتار و در تمام پندارش کاذب باشد؛ بلکه آنچه که انسان را از جرگه صادقان قطعی خارج می‌کند، تنها یک ناروا در گفتار، یک کذب در رفتار و تنها یک کذب در اندیشه است؛ اگرچه این ناروا بسیار کوچک باشد یا بسیار کوچک و کم اهمیت به نظر آید.<sup>۱</sup>

بنابراین، لازمه گفتار صدق، اندیشه صدق است و اگر کسی برای مردم الگو باشد، رفتار صدق او نیز، لازمه گفتار صدق اوست.

صدیق کسی است که نه در گفتار، نه در کدار و نه در اندیشه اش، کوچکترین کذبی وجود ندارد. صدق در گفتار و اعمال و اندیشه، با ارشاد آیات کتاب خدا و با توجه به توضیحی که گذشت، به مفهوم عصمت کامل است. دلایل عقلی نیز این نتیجه را تأیید و تأکید می‌کند.

۴- از عالم آل محمد، حضرت علی بن موسی الرضا علیهم السلام در معنای آیه

۱. برای مطالعه بیشتر ر.ک: چگونه تقدیر خود را تدبیر کنیم، ص ۱۱۴ ۱۲۴

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءاْمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُوْنُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾<sup>۱</sup> سوال شد:

«وَعَنْهُ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ الْحَسَنِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ: سَأَلَ الرِّضَا عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءاْمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُوْنُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾ قَالَ: الصَّادِقُونَ الْأَئِمَّةُ الصِّدِّيقُونَ بِطَاعَتِهِمْ»<sup>۲</sup>، یعنی: «صادقان، ائمه هستند که گفتارشان با عمل در فرمانبرداری خدا برابر است».

۵- نام گذاری خداوند متعال براساس واقعیت و حقیقت است ولی نامگذاری بشربراساس شهرت و اکثرابی پایه است. تفاوت بین نامیدن حضرت امیر علی<sup>ع</sup> به صدیق با آن مدعیان از اینجا معلوم می شود.

و امیر مؤمنان علی<sup>ع</sup>، برترین اوصیای رسولان خدا، سرآمد صادقان است و صدیق اکبر و فاروق اعظم! بدیهی است که در چنین جایگاهی، احدی به مقام او دست نمی یابد؛ چه رسد به آن که، در القاب با حضرتش شریک باشد.

۱. توبه: ۱۱۹؛ یعنی: «ای کسانی که ایمان آورده اید! از (مخالفت فرمان) خدا پرهیزید، و با صادقان باشید!».

۲. بصائر الدرجات في فضائل آل محمد علیهم السلام، ج ۱، ص ۳۱.



## برگ نهم

علی، محبوب خدا و رسول ﷺ (حدیث رایت)

از پیمبریا خدا درباره حیدر پرس

معنی از گوهرشناسان قیمت گوهر پرس

معنی مرد خدا رانیمه شب از نخل ها

معنی شیر خدارا روز از لشکر پرس

هیچ دیواری نمی شد مانع راه علی

از شکاف کعبه و دروازه خیبر پرس

نه! فرار از جنگ هرگز در مرام شیر نیست

قصه را از بدریا احزاب یا خیبر پرس<sup>۱</sup>

حدیث رایت درباره شجاعت امیرالمؤمنین علی و فتح خیبر توسط ایشان در غزوه خیبر است. رسول خدا ﷺ بعد از اینکه پرچم سپاه اسلام را به ابوبکر و عمر بن خطاب داد و آنها نتوانستند خیبر را فتح کنند، فرمود روز بعد پرچم (رایت) را به فرد شجاعی می دهم که خیبر را فتح خواهد کرد و خدا و پیامبر او را دوست دارند.

۱. مجتبی خرسندی.

از طریق هفده صحابی در حجم وسیعی از میراث مکتوب فریقین انعکاس یافته است و تعداد راویان به حدی است که اتفاق و اجتماع آنان بر کذب محال است؛ از این رو توادر در گزاره مشترک ثابت می‌شود، برخی دانشمندان توادر حديث را گزارش نموده<sup>۱</sup> و برخی به صحیح بودن آن اذعان کرده‌اند.<sup>۲</sup> ابن تیمیه نیز آن را صحیح ترین فضیلت نقل شده برای امیر مؤمنان علیهم السلام بر می‌شمارد.<sup>۳</sup>

در عصر پیامبر خدا علیه السلام و پس از آن، معمولاً در هرجنگ یک رایت (پرچم) اصلی و ده رایت کوچک برای قبیله‌ها و فرماندهان جزء، اختصاص می‌یافتد که آن را معمولاً شجاع‌ترین و قوی‌ترین جنگجو اجاز می‌اند. آن قبیله حمل می‌کرد.<sup>۴</sup> نخستین بار این نوع پرچم (رایت) در جنگ خیربرود که به دست پرچمداران داده شد<sup>۵</sup> اما دیگر منابع تاریخی به وجود پرچم رایت در جنگ‌های قبل از آن نیز اشاره کرده‌اند.<sup>۶</sup>

پیامبر خدا علیه السلام رایت و پرچم جنگ خیربرادر ابتدا به ابوبکر و در روز بعدش به عمر بن خطاب داد ولی آن دو توفیقی به دست نیاورده و بازگشتند. آن‌گاه رسول خدا علیه السلام فرمودند:

۱. الإكمال في أسماء الرجال، ص ۸۷؛ منبار الهدى، ص ۱۶۹.
۲. مانند: سنن الترمذى، ج ۵، ص ۶۳۸.
۳. منهاج السنة النبوية، ابن تیمیه، احمد بن عبد الحليم، ریاض، جامعه محمد بن سعود، ۱۴۰۶ق، ج ۵، ص ۴۴.
۴. نقل شده از: بررسی و تحلیل حدیث رایت و دلالت آن بر افضلیت امیر مؤمنان علیهم السلام، مقدمه.
۵. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۸۷.
۶. ابن سعد، طبقات الکبری، دار صادر، ج ۲، ص ۷۷.
۷. الارشاد، ج ۱، ص ۷۹؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۵۵۵.

«الْأَعْطِيَنَ الرِّايَةَ عَدَا رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، (وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ) يَفْتَحُ اللَّهُ عَلَىٰ يَدِيهِ لِيُسَبِّقَهُ»<sup>۱</sup>، یعنی: «همانا فردا این رایت را به مردی خواهم داد که خدا و رسول، را دوست دارد (و خدا و رسول هم، او را دوست دارند)، خدا خیر را به دست او می‌گشاید. او هرگز نمی‌گریزد».

پس علی بن ابیطالب علیہ السلام را خواستند و ایشان را که به درد چشم مبتلا بودند شفا داده و فرمودند: «خُذْ هَذِهِ الرِّايَةَ فَامْضِ بِهَا حَتَّىٰ يَفْتَحَ اللَّهُ عَلَيْكَ»<sup>۲</sup>؛ یعنی: «این رایت را بگیر و آن را با خود ببرتا خدا خیر را برتو بگشاید».

امیر المؤمنین علیہ السلام، با حمله به قلعه و کشتن مرحب خیری و برادرش یاسر و چند پهلوان دیگر یهود و هجوم به داخل قلعه و نابود کردن همه مقاومت‌ها، خیریان را به تسلیم بدون قید و شرط مجبور کرد و قلعه را فتح کرد.<sup>۳</sup>

ابورافع خادم رسول خدا صلوات الله عليه وآله وسلام درباره فتح خیریان چنین می‌گوید:

«با علی بن ابی طالب علیہ السلام در حالی که رایت رسول خدا صلوات الله عليه وآله وسلام را در دست داشت به سوی یکی از قلعه‌های خیری فتیم. همین که علی نزدیک قلعه رسید، اهل آن بیرون آمدند و به جنگ پرداختند. در گیراگیر نبرد یکی از جهودان ضربتی برا وارد آورد که سپر از دستش بیفتاد. علی علیہ السلام درب قلعه را از جای کند و چون سپری در پشت آن به جنگ پرداخت و آن قدر کوشید تا خدای قلعه را براو فتح کرد».<sup>۴</sup>

از این واقعه بسیار مهم در فضیلت امیر المؤمنان علیہ السلام، نکات فراوانی به دست

۱. الأُمَالِي (للصدوق)، ص ۵۱۳ و ....

۲. السیره النبویه، ج ۲، ص ۳۳۴؛ مستدرک، ج ۳، ص ۳۷.

۳. السیره النبویه، ج ۲، ص ۳۱۶.

۴. میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۲۱۸؛ فتح الباری، ج ۹، ص ۱۸.

می‌آید که به صورت اختصار، به برخی از آنان اشاره می‌شود:

۱- ذکرفضیلت امیر مؤمنان علیهم السلام توسط رسول خدا علیهم السلام در این واقعه، پس از ناکامی‌های مکرّر دیگران در فتح خیبر، نمونه‌ای عملی برای معرفی جانشین بر حق خود بود. چنان‌که پیشتر گفته‌یم، نصوص ولایت امیر مؤمنان علیهم السلام، به سه گونهٔ صریح، تشییه‌ی و عملی بیان شده‌اند و ماجرای خیبر، یک نمونهٔ مهم از بیان عملی است.

از سویی دیگر، اقدام رسول خدا علیهم السلام به دستور خداوند، برای اعلام جانشینی امیر مؤمنان علیهم السلام، به عنوان فردی که از هر نظر، شایستگی‌های لازم برای جانشینی رسول خدا را داشت، یک اقدام مترقیانه محسوب می‌شد.

چراکه در روزگاری که محور تعیین کننده برای مسائل، تعصبات قبیله‌ای و خانوادگی بود، رسول خدا شایسته سالاری را دنبال می‌کرد. در حقیقت، دستگاه الهی، یک دستگاه شایسته سالار است:

﴿وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلَكًا قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَيْنَا وَلَمْ نُ  
أَحْقُ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَنِهِ عَلَيْكُمْ وَرَأَدَهُ بِسُلْطَةً فِي الْعِلْمِ  
وَالجُّسْمِ وَاللَّهُ يُوْقِنُ مُلْكَهُ وَمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلَيْهِ﴾؛ یعنی: «وپیامبران به آنها گفت:  
«خداوند (طالوت) را برای زمامداری شما مبعوث (وانتخاب) کرده است.» گفتند:  
«چگونه او بر ما حکومت کند، با اینکه ما از او شایسته‌تریم، و او ثروت زیادی  
ندارد؟!» گفت: «خدا او را بر شما برگزیده، و او را در علم و (قدرت) جسم،  
و سمعت بخشیده است. خداوند، ملکش را به هر کس بخواهد، می‌بخشد؛ و  
احسان خداوند، وسیع است؛ و (از لیاقت افراد برای منصب‌ها) آگاه است.».

محمد بن جریر طبری امامی<sup>۱</sup>، در کتاب خویش درباره این فضیلت

۱. بقره: ۲۴۷

۲. ابو جعفر محمد بن جریر بن رستم آملی، متکلم امامی (شیعی) قرن چهارم هجری قمری و

## امیر مؤمنان علیہ السلام می نویسید:

«فبعشه مؤیداً و شهده له بإخلاص الله له المحبة لصدقه في عزيمة، ويمنه في النقيبة، وهدم الله به حصنهم، وأفاء على المسلمين غنيمتهم، فليست لأحد أن يشهد على رسوله، إلا لعلي (علیہ السلام)، وهذا أمر عجيب لمن فهمه حتى قال عمر بن الخطاب: فما أحبت الإمارة إلا يومئذ»<sup>۱</sup>؛ يعني: «رسول خدا در حالی اور ابہ امارت لشکر معین کرد کہ اخلاص اور ابڑی خدا شہادت داد. صداقت اور ادر پایمردی ستود و برکت اور ادر فرماندهی لشکر تأیید کرد. خداوند بہ دست او، دژ آنان را نابود کرد و غنیمت هایی بہ مسلمانان رساند. پس کسی نمی تواند بہ نفع رسول خدا شہادت دهد جزوی علیہ السلام. این امری است شگفت برای هر که آن را بفهمد. تا آن جا که عمر بن الخطاب گفت: من هیچ گاه امارت را دوست نمی داشتم مگر آن روز

شیخ مفید نیز در باب شایسته بودن امیر مؤمنان علیہ السلام از هرنظر می نویسید:

«وقد ثبت أن أحب الخلق إلى الله تعالى أفضليهم عنده إذ كانت محبته منبهة عن الشواب دون الهوى وميل الطباع وإذا صاح أنه أفضل خلق الله تعالى ثبت أنه كان الإمام لفساد تقدم المفضول على الفاضل في النبوة وخلافتها العامة في الأنام»<sup>۲</sup>؛ يعني: «روشن است که محبوب ترین آفریدگان، برترین آنان در نزد خداست چرا که محبت خداوند بر خاسته از پاداش الهی است نه هواي

نویسنده کتاب المسترشد فی الامامة. در منابع، شخص دیگری نیز با نام محمد بن جریر طبری [محمد بن یزید طبری عالم سنتی قرن چهارم] وجود دارد که سنتی و مشهورتر است. وی صاحب تفسیر مشهور و تاریخ مشهور طبری است. به دلیل همین تشابه اسمی، اشتباهات و خلط هایی درباره مذهب و آثار او در برخی منابع بعدی پیش آمده است.

۱. المسترشد فی إمامۃ علي بن أبي طالب علیہ السلام، ص ۳۰۰.

۲. الإصلاح فی الإمامة، ص ۳۴.

نفس و گرایش طبع انسانی. از آن جا که علی علیهم السلام برتیرین مخلوق خداوند متعال است، نتیجه می‌شود که او امام است؛ زیرا تقدّم مفضول بر فاضل، چه در نبّوت و چه در جانشینی نبّوت در میان مردم خطاست».

۲- عبارت "کرّار غیر فرار" که در این روایت، به زبان رسول خدا علیهم السلام درباره امیر مؤمنان علیهم السلام بیان شده است، کنایه‌ای است از شجاعت و مداومت مولای متّقیان بر جهاد در راه خداوند؛ و نیز کنایه‌ای است برآنانی که، با وجود ادعاهای فراوان، پایمردی لازم را از خود نشان نداده و فرمانبری رسول خدا را در دستور کار خود قرار نمی‌دادند.<sup>۱</sup>

در واقع پیامبر خداگویی، با بکار بدن عبارت "کرّار غیر فرار" در چشم اندازی نمایان، دو گونه عملکرد در مقابل خدا و رسول را نشان دادند.

دریک سو، کرّاری غیر فرار است و در سویی دیگر، کسانی که شیطان آنان را به لغزش کشانده و از دستور رسول خدا سریپیچی کرده‌اند:

«إِنَّ الَّذِينَ تَوَلُّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَّقْوَىٰ جَمِيعًا إِنَّمَا أَسْتَرِئُ لَهُمُ السَّيْطَانُ بِعَيْنِ مَا كَسَبُوا...»؛<sup>۲</sup>  
 یعنی: «قطعاً کسانی از شما روزی که [در نبرد احمد] که دو گروه [مؤمن و مشرك] با هم رویاروی شدند، به دشمن پشت کردند، جزاین نیست که شیطان آنان را به سبب برخی از گناهانی که مرتکب شده بودند لغزانید...».

ابوالمکارم حسنی، مفسّر گرانقدر شیعی در قرن ششم، در ردّ حدیث جعلی

۱. الإرشاد في معرفة حجّ الله على العباد، ج ۱، ص ۶۴: «وَدَلْفُحُوي كلامه علیهم السلام على خروج الفارسين من الصفة التي أوجبها للأمير المؤمنين علیهم السلام كما خرجا بالفارس من صفة الكرو الشبوت للقتال وفي تلافي أمير المؤمنين بخیر ما فرط من غيره دليل على توحده من الفضل فيه بما لم يشركه فيه من عداه».

۲. آل عمران: ۱۵۵.

اهل تسنّن دربارهٔ خلیفهٔ دوم که می‌گوید: "شیطان از عمر فرار می‌کند" ،<sup>۱</sup> به این آیه و نیز اعتراف خلیفهٔ به فراری بودنش از جنگ احمد، استناد کرده‌اند.<sup>۲</sup>

وعلى، آن روزمندۀ پیروزی است که در دو جبهه مبارزه کرد: جبههٔ درون با ابليس و جبههٔ بیرون با کفار.

سید مرتضی علیه السلام از ناکامی شیخین در این کارزار سخن می‌گوید. سپس برای روشن شدن نفی این ویژگی‌ها از دیگران، مثالی می‌زند: فرض کنید پادشاهی فرستاده‌ای را به سوی شخصی بفرستد تا پیغامی را برساند، اما آن فرستاده به وظیفه خود عمل نکند و گفتار آن پادشاه را نادرست انتقال دهد؛ سپس این خبر به گوش پادشاه برسد و او از این واقعه خشمناک گردد و بگوید: بزودی فرستاده‌ای خواهم فرستاد که بتواند پیامم را به گونه‌ای شایسته و صحیح انتقال دهد. ظاهر کلام او نشان می‌دهد که فرستاده نخست، چنین ویژگی‌ای نداشته است. از این رو حدیث رایت، نهایت بزرگی و برتری حضرت امیر مؤمنان علیه السلام را بر سایرین و نهایت حقارت و عدم شایستگی برخی دیگر را نشان می‌دهد.<sup>۳</sup>

۳- در روزگار صدر اسلام، شعریه عنوان یکی از قوی‌ترین رسانه‌های اجتماعی برای نشر و گسترش و نیز ثبت واقعه برای آیندگان به شمار می‌رفته است. نمونه‌های فراوانی در تاریخ، بر راستی این سخن موجود است. از جمله می‌توان به شعرایی اشاره کرد که در کشاکش جنگ به همراه فرماندهان اعزام می‌شدند تا به صورتی منظوم، وقایع جنگ را ثبت نمایند. رسول خدا نیز از این رسانه ارتباط جمعی مباح، برای ثبت و انتشار حقایق بهره می‌جستند.

۱. مسنند احمد، ج ۵، ص ۳۵۳؛ علامه امینی در رد این حدیث، بیان مفصلی در الغدیر، ج ۸، ص ۹۷-۹۵ نوشته است.

۲. کتاب سلیم بن قیس الھلاکی، ج ۲، ص ۷۹۰.

۳. الشافی فی الإمامة، ج ۴، ص ۱۰۶.



حسّان بن ثابت انصاری خزرجی، آنگاه که نور اسلام شبه جزیره عربستان را روشن کرد، اسلام آورد و شعرش را در خدمت پیامبر اسلام قرار داد. وی از بزرگ‌ترین شاعران عرب قبل از ظهور اسلام و در آغاز دوره اسلامی است که اشعاری در دفاع از پیامبر خدا، ولایت امیر المؤمنین و حقانیت اهل‌البیت علیهم السلام هجود شمنان اسلام دارد.

او را برتین شاعر در میان شهرنشینان عرب دانسته‌اند. اشاره به حوادث تاریخی، دفاع از پیامبر استفاده از صنایع بدیع و حجم زیاد اشعار، از وجوده اهمیت اشعار اوست.

پیامبر خدا علیهم السلام او را مشمول دعای خویش گردانید و به او فرمودند: تازمانی که با اشعارش ما را یاری می‌دهی با روح القدس تأیید می‌شوی.<sup>۱</sup> او حدیث غدیر را در حضور رسول خدا، با اجازه رسول خدا و در صحنهٔ غدیر به نظم آورد و در سال ۵۴ هـ در مدینه وفات یافت. از حسان بن ثابت دیوان شعری باقی مانده است.

حسّان در صحنهٔ خبیر، باری دیگر با اجازه از رسول خدا و به اذن ایشان،  
شعری در فضیلت حیدر کرّار، امیر مؤمنان علیهم السلام سرود:

دَوَاءَ فَلَمَّا لَمْ يُحِسَّ مُدَاوِيَا فَبُورَكَ مَرْقِيَاً وَ بُورَكَ رَاقِيَاً كَمِيَاً مُحْبِّاً لِلرَّسُولِ مُوَالِيَاً بِهِ يَفْتَحُ اللَّهُ الْحُصُونَ الْأَوَّلِيَا عَلَيِّاً وَسَمَاءُ الْوَزِيرِ الْمُؤَاخِيَا	وَكَانَ عَلَيِّيْ أَرْمَدَ الْعَيْنِ يَبْتَغِي شَفَاهُ رَسُولُ اللَّهِ مِئَهُ بِتَفْلِي فَقَالَ: سَأُعْطِي الرَّاهِيَةَ الْيَوْمَ صَارِبًا يُحِبُّ الْإِلَهُ، وَ الْإِلَهُ يُحِبُّهُ فَخَضَّ بِهَا دُونَ الْبَرِيَّةِ كُلِّهَا
---	--

علیهم السلام روز خبیر به چشم درد سختی دچار شده، خود را از کارزار در راه خدا محروم می‌دید و در اندیشه بهبودی بود؛ رسول خدا با عنایتی چشمان او را شفا

بخشید و خدای متعال به طبیب و بیمار هردو برکت عنایت فرماید. رسول خدا فرمود: امروز پرچم را به شمشیر دارِ دلاوری خواهمن داد که دوست خداست و خدای من هم او را دوست می‌دارد

وبه کمک او قلعه‌های محکم یهودیان را می‌گشاید. پیغمبر ﷺ علی علیہ السلام را از میان همگان برگزید و اورا وزیر و برادر خود خواند.

۴- حضرت امیرازاین واقعه در مناشدات خود استفاده کرده‌اند.<sup>۱</sup> به دیگر معنا، حضرتش این فضیلت را یک فضیلت مهم و انکارناپذیر می‌دانستند و از آن به عنوان مستندی بر حقانیت خویش بهره می‌بردند.

از میان وقایعی که در تاریخ برای افراد رخ می‌دهد، برخی از آنها آثار حقوقی، اجتماعی، فرهنگی و ... دارد. در این میان، رویدادهای مربوط به امیر مؤمنان علیہ السلام، به گونه‌ای شاخص، دارای ارزش هدایتی و الهی است. به گونه‌ای که با تدقیق در آن‌ها، حقانیت آن بزرگوار آشکار و راه هدایت پس از رسول خدا ﷺ روشی خواهد شد.

۵- اهل سقیفه، جانشینی پیامبر خدا را که امری الهی بود، به حکومتی زمینی فروکاستند که در آن منش‌های ناجوانمردانه و غیراخلاقی، رواج داشت.

حتی اگر این منش را در پیش گیریم، اهل انصاف، به صدای رسمی‌گویند: اگر پس از رسول خدا، بنا به سهم خواهی باشد، کسی باید سهمی طلب کند که کاری کرده باشد!

دخت گرامی پیامبر، صدیقه طاهره علیہ السلام با اشاره به فرارهای سهم خواهان فرصت طلب در جنگ‌ها و عدم حمایتشان از رسول خدا، می‌فرمایند: در زمان

۱. همان، ص ۳۴۱

پیامبر، برادرش علی بن ابی طالب علیهم السلام، خواب و آسایش را در دفاع از خدا و رسولش بر خود حرام کرده بود در حالیکه شما، آسایش خویش را بر سختی‌ها ترجیح می‌دادید، غرق در خوش‌گذرانی بودید و از جنگ‌ها می‌گریختید.

به محض آن‌که پیامبر از دنیا رفت، چهره از نفاق خود برگرفتید و شیطان از مخفیگاهش سر برآورد و شما را به گرد خود فراخواند:

«...أَذْلَّةُ حَاسِيَّيْنَ تَخَافُونَ أَنْ يَتَحَفَّظَنَّكُمُ الْثَّالِثُ مِنْ حُولِكُمْ فَأَنْقَدْكُمُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بِمُحَمَّدٍ ﷺ بَعْدَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَبَعْدَ أَنْ مُنْيِي بِبُهْمِ الرِّجَالِ وَذُؤْبَانِ الْعَرَبِ وَمَرَدَةَ أَهْلِ الْكِتَابِ كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ أَوْنَجَمَ قَنْمُ الشَّيْطَانِ أَوْ فَعَرَثَ فَاغِرَةً مِنَ الْمُشْرِكِينَ قَذَفَ أَخَاهُ فِي لَهَوَاتِهَا فَلَا يُكَفِّئُ حَتَّى يَطْأَبِ جَنَاحَهَا بِأَحْمَصِهِ وَيُخْمَدِ لَهَبَهَا بِسَيْفِهِ مَكْدُودًا فِي ذَاتِ اللَّهِ مُجْتَهِدًا فِي أَمْرِ اللَّهِ.

قریباً مِنْ رَسُولِ اللَّهِ سَيِّدِنَا فِي أَوْلِيَاءِ اللَّهِ مُسْبِّرَاً نَاصِحاً مُجِدًا كَادِحًا لَا تَأْخُذُهُ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ لَائِيمٍ وَأَنْتُمْ فِي رَفَاهِيَّةٍ مِنَ الْعَيْشِ وَادْعُونَ فَاكِهُونَ آمِنُونَ تَنَرَّبُصُونَ بِنَا الدَّوَائِرَ وَتَتَوَكَّفُونَ الْأَخْبَارَ وَتَنْكِصُونَ عِنْدَ التِّرَالِ وَتَنْقُرُونَ مِنَ الْقِتَالِ.

فَلَمَّا اخْتَارَ اللَّهُ لِنَبِيِّهِ دَارَ أَنْبِيَائِهِ وَمَأْوَى أَصْفِيَائِهِ ظَهَرَ فِيْكُمْ حَسَكَةُ التِّفَاقِ وَسَمَلَ جِلْبَابُ الدِّينِ وَنَطَقَ كَاظِمُ الْغَاوِينَ وَنَبَغَ خَامِلُ الْأَقْلِينَ وَهَدَرَ فِيْقُ الْمُبْنِطِلِينَ...»؛ يعني: «... ذليل و خوار بودید، و با اینکه هیچ روزنه امیدی بر جای نگذاشتند بودید و اشخاص کینه توزون نادان دائمًا توطنده می‌کردند، باز مشمول رحمت خداوند شده و شما را توسط پیغمبر خود از این همه پستی و هلاکت نجات بخسید، و هر چه شعله آتش جنگ و خلاف رامی تافتند

خداوند خاموشش می‌کرد. و هرگاه شیطان شاخ خود را بیرون می‌کرد یا تو سط گروهی از مشرکان زبان بغض و عداوت خود را می‌گشود برادر او علی بن ابی طالب را برای مقابله و دفع آنها اعزام می‌فرمود، واو (علی بن ابیطالب علیه السلام) از هیچ کدام از آن مأموریتها بی‌نتیجه بازنمی‌گشت و بال و پر دشمن را زیر پای خود گذاشت و شعله‌های آتش مخالفین را با شمشیر خود خاموش می‌ساخت، و با خلوص نیت و فقط برای خداحمل آن سختی هارا کرده و نهایت کوشش را می‌نمود.

وی نزدیکترین مردم به پیامبر و آقا و سرور اولیاء الله بود، او پیوسته آماده به خدمت و خیرخواه؛ جدی و پر تلاش بود، و در راه خدا سخن هیچ ملامتگری در او اثری نداشت، و شما در آن روزگار در کمال رفاه و آسایش بسر برده و در کمال امنیت در باغهای خود لمیده، و پیوسته در انتظار آن بودید که حوادث بد و جریانهای ناملایم شامل حال ما خانواده گردد، آری شما هنگام یورش دشمن فرار کرده و از جنگ گریزان بودید.

اکنون که خدای تعالی پیامبر خود را به سرای انبیا و برگزیدگان خود نقل مکان فرمود؛ میانتان کینه‌های باطنی ظاهر گشت و جامه دین کهنه و بی‌رونق شد، و گمراه بی‌زبان به سخن آمد و فرد بی‌نام و نشان معروف گشت، و سرکرد اهل باطل صدای رشت خویش بلند نمود، و قدم به ساحت شمانهاد، و شیطان با نینزگ و فریب شما را تحریک کرد و پاسخ مثبت شنید و شما را گول خورده دید و برای اوصیر خود آماده به خدمت یافت، و شما را به خشم آورد و به هدف خود رسید، و شما اعتدال عمل را از دست داده و گمراه شدید».

۶- ضمن آشکار شدن فضائل امیر مؤمنان علیه السلام، حقد و کینه‌هایی آشکار می‌شد که بعدها، به صورت‌های مختلفی شعله کشید.

یکی از نمونه‌های این ماجرا، حسادت بانویی است که غائله جمل را با تمام پیامدهایی که هنوز ادامه دارد، بربا کرد. امیر مؤمنان علیهم السلام در احتجاجی که با او داشت، به این حسادت نهفته که اکنون شعله ور شده است، اشاره کرده و می‌فرمایند:

«...رَأَيْتُهَا وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَعْطَى أَبَاهَا الرَّأْيَةَ يَوْمَ خَيْرِ الْأَمْرِ أَنْ لَا يَرْجِعَ حَتَّى يَفْتَحَ أَوْ يُقْتَلَ فَلَمْ يَلْبِثْ لِذلِكَ وَأَنْهَرَمْ فَأَعْطَاهَا فِي الْغَدِيرِ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ وَأَمْرَهُ بِمِثْلِ مَا أَمْرَ صَاحِبَهُ فَانْهَرَمْ وَلَمْ يَتَبَرَّ فَسَاءَ ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: لَهُمْ ظَاهِرًا مُعْلِنًا «لَا يُعْطِيَ الرَّأْيَةَ غَدًا رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ كَرَارًا غَيْرَ فَرَارٍ لَا يَرْجِعُ حَتَّى يَفْتَحَ اللَّهُ عَلَى يَدِيهِ» فَأَعْطَانِي الرَّأْيَةَ فَصَبَرْتُ حَتَّى فَتَحَ اللَّهُ تَعَالَى عَلَى يَدِيَ فَعَمِّ ذَلِكَ أَبَاهَا وَأَخْرَنِهِ فَاصْطَغَنْتُهُ عَلَيَّ وَمَا لِي إِلَيْهَا مِنْ ذَنْبٍ فِي ذَلِكَ فَحَقَدَتْ لِحَقْدِ أَيْهَا»<sup>۱</sup>

يعنى: «چهارم آنکه روز جنگ خیبر، پیامبر ﷺ نخست رایت جنگ را به پدر او سپرد و فرمود بزنگردد و چندان پایداری کند که خیبر را بگشاید یا در آن راه کشته شود، ولی او در این مورد پایداری نکرد و گریخت. فردای آن روز رایت را به عمر بن- خطاب داد و همان گونه فرمود، او هم پایداری نکرد و گریخت و پیامبر ﷺ را این کار خوش نیامد و آشکارا و در حضور جمع فرمود:

۱. انظر مسنداً لأحمد ج ۱ ص ۹۹، و صحيح البخاري ج ۵ ص ۷۶، و السنن الترمذى ج ۵ ص ۵۹۶، و خصائص النسائي ص ۵۴، والمستدرك ج ۳ ص ۳۸، و حلية الأولياء ج ۱ ص ۶۲، ومناقب ابن المغازلي ص ۱۷۶-۱۸۹، و عمدة صلاح عيون الأخبار ص ۱۳۹-۱۶۰، و نهج الحق ص ۲۱۶، وإحقاق الحق ج ۵ ص ۳۶۸-۴۶۸.

۲. ق، ط:- من.

۳. الجمل والنصرة لسيد العترة في حرب البصرة، ص ۴۱۰.

فردا رایت را به مردی خواهم داد که خدا و پیامبرش را دوست می‌دارد و خدا و پیامبرش هم اور دوست می‌دارند و او حمله‌کننده است و گریزنه نیست و باز نخواهد گشت تا خداوند به دست او فتح و پیروزی نصیب کند، و رایت را به من عنایت کرد و من چندان پایداری و شکنیابی کردم تا خداوند به دست من آن را گشود و این موضوع پدر عایشه را اندوهگین ساخت و افسرده کرد و بر من کینه گرفت و حال آنکه مرا در این باره هیچ گناهی نبود و عایشه هم به سبب کینه پدر، بر من کینه گرفت.

۷- یکی از درخشنان ترین نکاتی که در این روایت شریف به چشم می‌خورد، اعلام این فضیلت امیر المؤمنین علیه السلام بود که: علی، دوستدار خدا و رسول است و نیز محبوب خدا و رسول است.

این رابطه دو طرفه، مдалاً پر افتخاری است که به فرمایش قرآن مجید، آسان به دست نمی‌آید؛ بلکه در گرو تبعیت مطلق و تمام از رسول خداست: «**قُلْ إِنَّكُنْتُ ثُمَيْبُونَ اللَّهَ فَأَتَيْتُعْنِي يُحِبِّكُمُ اللَّهُ...**»؛<sup>۱</sup> یعنی: «بگو: اگر خدار دوست دارید، پس مرا پیروی کنید تا خدا هم شما را دوست بدارد...».

این تبعیت تام و مطلق از رسول خدا علیه السلام، چنان در امیر المؤمنان تبلور داشت که هم محب و هم محبوب خدا و رسول بود:

**«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءامَنُوا مَنْ يَرَثَدَ مِنْكُمْ عَنِ الدِّينِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّوْهُمْ أَذْلَلَةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِئِمٍ ذَلِكَ فَصُلُّ اللَّهِ يُوتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلَيْهِ»**؛<sup>۲</sup> یعنی: «ای اهل ایمان! هر کس از شما از دینش برگردد [زیانی به خدا نمی‌رساند] خدا به زودی گروهی را می‌آورد که

۱. آل عمران: ۳۱.

۲. مائدہ: ۵۴.

آنان را دوست دارد، و آنان هم خدا را دوست دارند؛ در برابر مؤمنان فروتن اند، و در برابر کفاران سرسخت و قدرتمندند، همواره در راه خدا جهاد می‌کنند، و از سرزنش هیچ سرزنش کننده‌ای نمی‌ترسند. این فضل خداست که به هر کس بخواهد می‌دهد؛ و خدا بسیار عطاکننده و داناست».

در روایات فراوانی، مصدقاق "يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ"، امیرالمؤمنین علیه السلام بیان شده است.<sup>۱</sup> به فرمایش شیخ طوسی، اوصافی که در آیه بدان‌ها اشاره شده است، تمام و کمال در امام مرتضی علیه السلام مشاهده می‌شود<sup>۲</sup> و کسی غیر از ایشان در آن‌ها شریک نیست.

بلکه بر اساس نصوص دیگر و حیانی، مطلب بسیار بالاتر از آنی است که گفته شد. امام عصر علیه السلام در املای زیارت آل پس چنین می‌فرمایند:

«... لَا حَبِيبٌ إِلَّا هُوَ أَهُدُّهُ...»؛<sup>۳</sup> یعنی: «...حبیبی جزا و خاندانش نیست...».

حضری که در این عبارت وجود دارد، گویای این نکته است که در اصل و اساس، تنها محبوبیان خداوند رسول خاتم و اولاد طاهرینشان هستند. از این رو، برای تقریب به درگاه خداوند، می‌بایست به دامان این بزرگواران متمسک شد:

«...أَحَبَّ اللَّهُ مَنْ أَحَبَّ حُسَيْنًا...»؛<sup>۴</sup> یعنی: «...خداوند دوست دارد هر کس را که حسین را دوست دارد...».

۱. تفسیر فرات، ص ۱۲۳.

۲. نمونه بیانات در شأن نزول آیات از نظر شیخ طوسی و سایر مفسرین خاصه و عامه، ص ۲۹۱.

۳. الإحتجاج على أهل اللجاج، ج ۲، ص ۴۹۴.

۴. الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، ج ۲، ص ۱۲۷؛ کامل الزیارات، ص ۵۲.

### و نیز در زیارت عاشورا می خوانیم:

«...يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ إِنِّي أَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ وَإِلَى رَسُولِهِ وَإِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَإِلَى فَاطِمَةَ وَإِلَى الْحَسَنِ وَإِلَيْكَ يُمُواطِلِكَ، وَبِالْبَرَاءَةِ مِمَّنْ قَاتَلَكَ وَنَصَبَ لَكَ الْحَرْبَ، وَبِالْبَرَاءَةِ مِمَّنْ أَسَسَ أَسَاسَ دَلِيلِكَ وَبَنَى عَلَيْهِ بُنْيَانَهُ...»؛ یعنی: «...ای ابا عبد الله من به خدای تعالی و به رسولش [علیهم السلام] و به امیر المؤمنین [علیهم السلام] و به فاطمه [علیهم السلام] و به حسن [علیهم السلام] و به سوی تو، به واسطه دوست داشتن و محبتسم به شما و بی زاری جستن از دشمنانت واز کسانی که تورا کشتند و جنگ با تورا به پا کردند و به واسطه تبری و بی زاری از کسانی که جور و ستم را پایه نهاده و ساختمان ظلم را برآن بنا نهادند...».

-۸- فعل مضارع «یحّبّه» که در این روایت شریف به کار رفته است، دلالت بر استمرار دارد و محبت پیوسته خدا و رسول را بیان می کند؛ افزون بر آنکه «یحّبّه اللّه و رسوله» به نحو مطلق آمده است که این دوست داشتنی برای تمام زمانهاست و محدود به زمان و مکان و کیفیت خاصی نشده است. از سوی دیگر شخص گناهکار ولویک لحظه متربک گناه شود، مورد محبت همیشگی خدا و رسول واقع نمی شود. همان گونه که فخر رازی به صراحت می گوید که محبت خداوند، به نحو مطلق با ظالم بودن منافات دارد.<sup>۲</sup>

لازم به ذکر است برخی از امامان معصوم [علیهم السلام] نیز به این نکته استناد کرده اند و از بیان دوستی پی درپی خدا و رسول نسبت به علی بن ایطالب [علیهم السلام] در واقعه خیبر، عصمت امیر المؤمنان [علیهم السلام] را نتیجه گرفته اند. برای نمونه، امام باقر [علیهم السلام] به عبدالله بن نافع فرمودند: «آیا خدای عزوجل در آن روزی که علی بن ابی

۱. المزار الكبير (ابن المشهدی)، ص ۴۸۲.

۲. تفسیر کبیر، ج ۱۲، ص ۳۸۰.

طالب علیهم السلام را دوست می‌داشت، می‌دانست که او اهل نهروان را می‌کشد یا نمی‌دانست؟. ابن نافع با خود گفت: اگر بگویم نمی‌دانست که کافرشده‌ام؛ از این رود را پاسخ گفت: آری می‌دانست. امام باقر علیه السلام فرمودند: «آیا خداوند او را در فرمانبرداری یا نافرمانی دوست داشت؟» عبدالله بن نافع گفت: در فرمانبرداری؛ امام باقر علیه السلام فرمودند: «پس برخیز که محکوم شدی». <sup>۱</sup>

يا در روایتی دیگر آن حضرت به سالم که کارهای امیرمؤمنان علیهم السلام را بدعت می‌دانست، پس از بیان حدیث رایت فرمودند: «اگر بگویی خدا امیرمؤمنان علیهم السلام را دوست داشته است، در حالی که از کارهای آینده او بی خبر بوده است، کافر شده‌ای؛ اما اگر خدا آگاه بوده است؛ پس دیگر جایی برای بدعت در اعمال آن حضرت نیست». سالم پس از پی بردن به اشتباهش گفت: «خدا را هفتاد سال در گمراهی می‌پرستیدم». <sup>۲</sup>

۱. الكافي، ج، ۸، ص ۳۴۹؛ «أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ نَافِعِ الْأَرْقَ كَانَ يَقُولُ لَوْ أَتَيَ عَلِمْتُ أَنَّ يَبْيَنَ قُطْرِيْهَا أَحَدًا تَبْلِيغِي إِلَيْهِ الْمَطَايَا يَحْصِمُنِي أَنَّ عَلِيًّا قَتَلَ أَهْلَ النَّهْرَوَانَ وَهُوَ لَهُمْ غَيْرُ طَالِمٍ لَرَحْلُتُ إِلَيْهِ فَقِيلَ لَهُ وَلَا وَلَدَهُ فَقَالَ أَفِي وُلْدِهِ عَالِمٌ فَقِيلَ لَهُ هَذَا أَوْلَ جَهْلٍ...».

۲. الإحتجاج، ج، ۲، ص ۳۲۸؛ «وَرُوِيَ: أَنَّ سَالِمًا دَخَلَ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ عَلِيِّهِ الْمَطَايَا فَقَالَ حَتْنُ أَكْلِمَكَ فِي أَمْرِ هَذَا الرَّجُلِ قَالَ أَبِي مَارِجَلٍ؟ قَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلِيِّهِ الْمَطَايَا قَالَ فِي أَيِّ أُمُورِهِ؟ قَالَ فِي أَخْدَانِهِ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ أَنْظَرْتَهُ عِنْدَكَ مَمَّا جَاءَتْ بِهِ الرُّوَاةُ عَنْ آبَائِهِمْ قَالَ ثُمَّ تَسْبَهُمْ ثُمَّ قَالَ يَا سَالِمٍ أَبْلَغْتَكَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ بَعَثَ سَعْدَ بْنَ عُبَادَةَ زِيَادَةَ الْأَنصَارِ إِلَى حَيْثِ...».

۳. این نکته برگرفته است از بررسی و تحلیل حدیث رایت و دلالت آن بر افضلیت امیرمؤمنان علیهم السلام.

# برگ دهم

آیة الله العظمی

برمخزن غیب باب مفتوح علی است

گیتی همه کشته و دراونوح علی است

آن روح که مبداء حیات همه اوست

برقالب آفرینش آن روح علی است<sup>۱</sup>

یکی از القاب مهم و ویژه حضرت امیر مؤمنان علیہ السلام، «آیة الله العظمی» است که در روایات و زیارات، به چشم می خورد. لغویان برای «آیه» چند معنا گفته اند:  
 الف) گروه ب) شگفتی ج) نشانه د) چیزی که برای رسیدن به هدف و مقصودی  
 به آن توجه کنند و آن را وسیله قرار دهند.<sup>۲</sup>

برخی از مصادیق «آیه» در قرآن مجید به صورت زیر می باشد:

- ۱- تمام کلمات قرآن که با نظم مخصوصی آمده و در جمله یا عبارتی به هم پیوسته و به آیه معروف است.<sup>۳</sup>

۱. نیترتبیریزی.

۲. ر.ک: البرهان فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۲۶۶؛ التحقیق، ج ۱، ص ۱۸۶ ماده «آیه».

۳. نظیر آیه ۲۵۲ بقره.

۲- معجزات انبیاء علیهم السلام.<sup>۱</sup>۳- آن چه برای پند و عبرت مردمان است.<sup>۲</sup>۴- دلیل و نشانه خداشناسی.<sup>۳</sup>۵- ساختمان و بنای مرتفع.<sup>۴</sup>

روشن است که تمام این معانی گوناگون، همه به یک قدر مشترک بازگشت می‌کنند و آن، مفهوم «نشانه» است. بعضی از صاحبان تفاسیر، براین نظرند که آیه و نشانه بودن به حساب موارد تفاوت دارد. به عنوان مثال اجزای قرآن، آیه است زیرا عالمتی بروجود خداوند متعال می‌باشد. هم‌چنین موجودات خارجی، آیات خدایند، زیرا وجود آن‌ها، دلیل بروجود سازنده آن‌هاست؛ و نیز، انبیاء و اوصیاء علیهم السلام، از نظر اینکه برگزیده خداوند و مأموریت دارند مردمان را با گفتار و کردارشان به سوی خداوند دعوت کنند، نشانه اowیند.

به طور مثال، تفاسیر شیعه و سنتی، ذیل آیه «وَجَعَلْنَا أَبْنَ مَرْيَمَ وَأَمَّةً عَالِيَّةً وَأَوْيَنَا هُمَا إِلَى رَبِّوَةٍ ذات قَرَارٍ وَعَيْنٍ»<sup>۵</sup> یعنی: «وما فرزند مريم [= عيسى] و مادرش را آیت و نشانه‌ای قرار دادیم؛ وأنها را در سرزمین مرتفعی که دارای امنیت و آب جاری بود جای دادیم»، مطالبی در دلالت ایشان به روییت خداوند، دلالت

۱. در مورد معجزه حضرت موسی علیهم السلام، «يد بيضاء» سوره طه آیه ۲۲.

۲. نظیر آیه ۳۷ فرقان.

۳. نظیر آیه ۱۲ اسراء. ومعاد نظیر آیه ۳۹ فصلت.

۴. نظیر آیه ۱۲۸ شعراء.

۵. مؤمنون: ۵۰.

۶. دالة على روبيتنا: الميزان في تفسير القرآن، ج ۱۵، ص ۳۵.

ایشان به قدرت خداوند<sup>۱</sup> و عَلَم و راهنمای بودن ایشان<sup>۲</sup> نگاشته‌اند.

بنابراین، آیه بودن، شدّت و ضعف پیدا می‌کند.<sup>۳</sup> تمام آن‌چه وسیله راهنمایی خلق به سوی خداوند متعال است، آیات الاهی است و بهترین این آیات، انبیاء ﷺ، وجود مقدس رسول خدا ﷺ و ائمّه هدی ﷺ هستند.<sup>۴</sup>

۱- بی‌شک، شناخت ذات خداوند و احاطه بر آن، از فهم و وهم و عقل و احساس بشر بیرون است و دسترسی مخلوقات برآن از جانب خودشان، امکان‌پذیر نیست.

از سویی از آنجاکه بشر، برای رسیدن به راه سعادت به چنین معرفتی نیازمند است، خداوند تبارک و تعالی، خود را به وسیله آیاتش شناسانده است: «سُرِّهِمْ ءَايَاتِنَا فِي الْأَقْرَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ أَحَدٌ...»<sup>۵</sup> یعنی: «به زودی نشانه‌های خود را در کرانه‌ها و اطراف جهان و در نفوس خودشان به آنان نشان خواهیم داد تا برای آنان روشن شود که بی‌تر دید او حق است...».

این حقیقت در روایات نیز به روشنی پیداست که در ادامه، به چند نمونه آن اشاره می‌شود:

الف) حضرت باقر العلوم علیه السلام: «...مَوْصُوفٌ بِالْأَيَّاتِ مَعْرُوفٌ بِالْعَلَامَاتِ...».<sup>۶</sup>

۱. دلالة على قدرتنا: الكشف والبيان (تفسير شعبی)، ج ۷، ۴۸.

۲. ای علماء و دلیلا: تفسیر غریب القرآن، ص ۲۵۴.

۳. ندب و نشاط، ص ۵۹۲.

۴. این بخش برگرفته است از: اوصاف حضرت حجت علیه السلام در ادعیه و زیارات، ص ۲۷۳-۲۷۴.

۵. فصلت: ۵۳.

۶. الكافي، ج ۱، ص ۹۷؛ التوحيد (للصدقوق)، ص ۱۰۸.

- ب) صادق آل محمد علیہ السلام: «...يُعْرَفُ بِالآيَاتِ وَيُنَبَّئُ بِالْعَلَامَاتِ...».<sup>۱</sup>
- ج) حضرت ابا عبدالله علیہ السلام: «...مَعْرُوفٌ بِالآيَاتِ مَوْصُوفٌ بِالْعَلَامَاتِ...».<sup>۲</sup>
- د) حضرت امیر المؤمنین علیہ السلام: «...مَعْرُوفٌ بِاللّّاَلَاتِ مَنْفُوتٌ بِالْعَلَامَاتِ...».<sup>۳</sup>
- ه) حضرت باقر العلوم علیہ السلام: «...مَعْرُوفٌ بِالآيَاتِ، مَنْفُوتٌ بِالْعَلَامَاتِ...».<sup>۴</sup>

حاصل معنای این گونه روایات، آن است که انسان، خدای تعالی را بر اساس آیاتش بشناسد. به دیگر معنا، در آینه محدودیت آیات، خدایی را بیند که نامحدود بوده و این آیات را آفریده است.<sup>۵</sup>

۲- همانطور که پیشتر گفته شد، آیات الهی به شقوق مختلفی تقسیم می‌شوند و تنوع بالایی دارند. در عین حال، آیتیت آنان [ایه بودنشان] از شدت وضعفی برخوردار است. برای نمونه، آن روشنایی که لامپ ۲۰۰ ولت ایجاد می‌کند، با آن روشنایی که لامپ پروژکتور ایجاد می‌کند تفاوت چشمگیری دارد؛ هر چند که هردو، از یک منبع واحد [ژنراتور مرکزی] تغذیه می‌شوند.

حجّت‌های الهی، به موهبت خداوند واجد کمالات فراوانی‌اند که هر یک از این کمالات، در درجه بالایی، آینه عظمت و علم و قدرت خداوند متعال است.

در حقیقت، حجّت خدا، صُنْع خدایی است با کمالاتی نامحدود که

۱. التوحيد (للمصدقون)؛ ص ۴۷.

۲. همان، ص ۸۰.

۳. الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، ج ۱، ص ۲۲۵.

۴. أمالى المرضى، ج ۱، ص ۱۵۰.

۵. مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول، ج ۱، ص: ۳۳۷؛ شرح الكافي -الأصول والروضة (للمولى صالح المازندراني)، ج ۳، ص ۲۳۷.

بنده‌ای جامع کمالات والا آفریده است:

چگونه این چنین که بلند برزیر ما سوا ایستاده‌ای

در کنار تنور پیرزنی جای می‌گیری،

وزیر مهمیز کودکانه بچگکان یتیم،

و در بازار تنگ کوفه...؟<sup>۱</sup>

۳- براساس آن‌چه گفته شد، در روایات، برخی از مواضع قرآنی که در آن‌ها، کلمه «آیات» یا «آیه» به کار رفته، به «ائمه هدی علیهم السلام» تعبیر شده است. برای نمونه:

﴿بَلْ هُوَ أَيَّاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَمَا يَجْحَدُ بِثِيَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ﴾؛<sup>۲</sup> یعنی: «بلکه این قرآن، آیات روشنی است در سینه کسانی که به آنان معرفت و دانش عطا شده است؛ و آیات ما را جز ستمکاران انکار نمی‌کنند».

حضرت صادق علیه السلام، ضمن روایتی در تفسیر آیه فرموده‌اند: «نحن الآيات و نحن البیانات». <sup>۳</sup>

و یا در روایات دیگر، امام باقر علیه السلام در تأویل آیه «إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِثِيَاتِنَا وَأَسْكَبْرُوا عَنْهَا...»؛<sup>۴</sup> یعنی: «کسانی که آیات ما را تکذیب کردند، و در برابر آن تکبّر ورزیدند...»، فرموده‌اند که این آیه، درباره اهل جمل نازل شده است.<sup>۵</sup>

۱. در سایه سار ولایت، شعر علی موسوی گرمارودی برای امیر المؤمنین علیه السلام.

۲. عنکبوت: ۴۹.

۳. تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، ج ۲، ص ۴۰۶.

۴. اعراف: ۴۰.

۵. این آیه، از مقوله‌ای از آیات است که تأویل آن بعد از تنزیل آن است. (واقعه‌ای که در آینده اتفاق خواهد افتاد)

سید شرف الدین نجفی (محمدث قرن دهم) در توضیح این روایت شریف

می‌نویسد:

«بیان ذلك أن أهل الجمل هم الذين كذبوا بآيات الله وأعظم آياته أمير المؤمنين علیهم السلام واستكروا عنها وبغوا عليها...»؛<sup>۱</sup> یعنی: «در توضیح این روایت باید گفت که اهل جمل کسانی بودند که، آیات خدا را تکذیب کردند. که بزرگترین آیت خدا امیر المؤمنین علیهم السلام بود. آنان هم چنین در مقابل این آیت، استکبار ورزیدند و سرکشی کردند...».

در یکی از توقیعاتی که به واسطهٔ دومین سفیر امام عصر علیهم السلام، جناب محمد بن عثمان رضیه است، دعا یی در ایام ماه رجب توصیه شده که ضمن آن آمده است:

«...فَجَعَلْتُهُمْ مَعَادِنَ لِكَلِمَاتِكَ وَأَرْكَانًا لِتَوْحِيدِكَ وَآيَاتِكَ وَمَقَامَاتِكَ الَّتِي لَا تَعْطِيلَ لَهَا فِي كُلِّ مَكَانٍ يَعْرِفُكَ بِهَا مَنْ عَرَفَكَ...»؛<sup>۲</sup> یعنی: «آنان را معادن کلمات خود قراردادی وارکان توحید خود و آیات و مقامات خود گرداند که، در هیچ جا تعطیل بردار نیست. هر که تورا می‌شناسد، ناگزیر به وسیله آنان می‌شناسد».

- در میان این گروه آیات الهی [انبیاء و اوصیاء علیهم السلام]، امیر المؤمنان علیهم السلام که نفس رسول خاتم است، به دلیل ویژگی‌های بی‌بدیلش، بالاترین آیه الهی است. این همان مطلبی است که در روایات، به آن اشاره شده است. برای نمونه، از امام باقر علیهم السلام در تفسیر آیات ابتدایی سوره نبأ، آمده است:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیهِ السَّلَامُ قَالَ: قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّ الشِّيْعَةَ يَسْأَلُونَكَ عَنْ

۱. تأویل الآیات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة، ص ۱۷۷ - ۱۷۸.

۲. مصباح المتهجد وسلاح المتعبد، ج ۲، ص ۸۰۳.

تَفْسِيرٌ هَذِهِ الْآيَةُ «عَمَّ يَسْأَلُونَ عَنِ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ»<sup>۱</sup> قَالَ فَقَالَ ذَلِكَ النَّبِيُّ إِنْ شِئْتُ أَخْبِرُهُمْ وَإِنْ شِئْتُ لَمْ أَخْبِرْهُمْ قَالَ فَقَالَ لَكِتَيْ أَخْبِرُكَ بِتَفْسِيرِهَا قَالَ فَقُلْتُ عَمَّ يَسْأَلُونَ قَالَ فَقَالَ هِيَ فِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ يَقُولُ مَا لِلَّهِ آيَةٌ أَكْبَرُ مِنْيَ وَلَا لِلَّهِ مِنْ نَبِيٍّ عَظِيمٌ أَعَظُمُ مِنْيَ ...»<sup>۲</sup> یعنی: «راوی به امام باقر علیه السلام گفت: شیعیان، درباره تفسیر این آیه از شما می پرسند: «عَمَّ يَسْأَلُونَ عَنِ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ». فرمود: ... این آیه درباره امیر المؤمنین علیه السلام است. آن جناب می فرمود: خدا آیه ای بزرگتر از من ندارد و خبری بزرگتر از من برای خدا نیست».

در روایتی دیگر، امیر المؤمنین علیه السلام در معزفی خود فرموده اند:

«...أَنَا خَلِيفَةُ رَسُولِ اللَّهِ وَوَزِيرُهُ وَوَارِثُهُ أَنَا أَخْوَرُ سُولَّوْنَ اللَّهِ وَوَصِيهُهُ وَحَبِيبُهُ أَنَا صَفِيُّ رَسُولِ اللَّهِ وَصَاحِبُهُ أَنَا أَبْنُ عَمِّ رَسُولِ اللَّهِ وَرَجُحُ ابْنَتِهِ وَأَبُو وُلْدِهِ وَأَنَا سَيِّدُ الْوَصِيَّينَ وَوَصِيُّ سَيِّدِ التَّشِيَّينَ أَنَا الْحُجَّةُ الْعَظِيمُ وَالْآيَةُ الْكُبْرَى وَالْمَئُلُ الْأَعْلَى وَبَابُ النَّبِيِّ الْمُصْطَفَى أَنَا الْعُرْوَةُ الْوُثْقَى وَكَلِمَةُ التَّقْوَى وَأَمِينُ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ عَلَى أَهْلِ الدُّنْيَا»<sup>۳</sup> یعنی: «منم جانشین رسول خدا و وزیر و وارث او. منم برادر رسول خدا و وصی و محبوب او. منم برگزیده رسول خدا و همراه او. منم پسرعم رسول خدا و همسر دخترش و پدر فرزندانش. منم سرور جانشینیان و جانشین سرور پیامبران. منم بزرگترین حجت و برگترین آیت خدا و برترین نمونه خلقت و دروازه علم پیامبر برگزیده. منم رشتہ استوار و کلمہ تقوا و امین خدای تعالی بر اهل دنیا».

۱. نبأ: ۲-۱.

۲. بصائر الدرجات في فضائل آل محمد ﷺ، ج ۱، ص ۷۶-۷۷؛ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۴۰۱.

۳. الأمازي (للسعدون)، ص ۳۸-۳۹.

۵- نکته دیگر آن که، امیرالمؤمنین علیه السلام، علاوه بر آن که بزرگترین نشانه خداوند است، نشان نبوت رسول خدا نیز می‌باشد. چنان‌که، رسول خدا علیه السلام فرمودند:

«...وَإِنَّ اللَّهَ أَعْطَى مُوسَى الْعَصَاءَ، وَإِبْرَاهِيمَ بَرْدَ النَّارِ، وَعِيسَى الْكَلَامِ  
يُحِبِّي بِهَا الْمَوْئِي وَأَعْطَانَى هَذَا عَلَيْا وَلِكُلِّ نَبِيٍّ آيَةً وَهَذَا آيَةٌ رَّبِّي...»؛ یعنی:  
«...وَخَادَوْنَدَ بِهِ عَنْوَانَ مَعْجَزَهِ بِهِ مُوسَى عَصَاءُ، وَبِهِ إِبْرَاهِيمَ خَنَكَ شَدَنَ آتِشَ،  
وَبِهِ عِيسَى كَلَامَتِي رَاكِهِ بِهِ وَسِيلَهِ آنَّ مَرْدَهَا رَازِنَدَهِ مَىْ كَرَدَ، عَطَافَرْمُودَ، وَبِهِ  
مِنْ عَلَى رَاعِطَانَمُودَ. بِرَايِ هَرَبِيامِبرَنَشَانَهَ ايَ اَسْتَ وَايَنَ شَخَصَ عَلَى نَشَانَهَ  
وَمَعْجَزَهِ پَرَورَدَگَارَمَ مَىْ باَشَدَ...».

در یکی از دعاها وارد در روز غدیر به لسان حضرت صادق علیه السلام آمده است:

«وَمَوْلَانَا عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَبْدِكَ الَّذِي أَنْعَمْتَ عَلَيْهِ وَجَعَلْتَهُ  
فِي أَمْ الْكِتَابِ لَدَنِيكَ عَلَيْا حَكِيمًا وَجَعَلْتَهُ آيَةً لِتَبَيَّنِكَ وَآيَةً مِنْ آيَاتِكَ الْكُبُرَى  
وَالنَّبِيُّ الْعَظِيمُ الَّذِي هُنْ فِيهِ مُحْتَلِفُونَ وَالنَّبِيُّ الْعَظِيمُ الَّذِي هُنْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ وَ  
عَنْهُ يَوْمُ الْقِيَامَةِ مَسْئُولُونَ وَتَمَامُ نِعْمَتِكَ الَّتِي عَنْهَا يُسَأَلُ عِبَادُكَ إِذْ هُمْ مَؤْفَقُونَ  
وَعَنِ التَّعْيِمِ مَسْئُولُونَ»؛<sup>۱</sup> یعنی: «مولای ما علی بن ایطالب علیه السلام، امیر المؤمنان،  
آن بندهات که به او نعمت بخشیدی و در ام کتاب که نزد خود داری او را  
علی و حکیم قرار دادی. او را نشانه‌ای برای پیامبرت و نشانه‌ای از آیات بزرگ  
خود گرداندی. او را خبر بزرگ مقرر داشتی که درباره آن اختلاف می‌کنند و ازو  
روی می‌گردانند و روز قیامت درباره او باز خواست می‌شوند. او را تمام نعمت  
خود معزّی کردی که بندگانت در قیامت، درباره او مورد سؤال قرار می‌گیرند. در

۱. بناییع الموده، ج ۲، ص ۸۳، باب ۵۶.

۲. إقبال الأعمال، ج ۱، ص ۴۷۹.

حالی که، آنان رانگاه می‌دارند و درباره نعیم از آن‌ها سؤال می‌شود.

در قرآن مجید نیز، حضرتش به عنوان صاحب تمام علم کتاب [مَنْ عَنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ]، گواه نبّوت رسول معرفی شده است:

﴿وَقَوْلُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتُ مُرْسَلًا قُلْ كُنْتُ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عَنْدُهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾؛<sup>۲</sup> یعنی: «آنها که کافر شدند می‌گویند: «تو پیامبر نیستی!» بگو: «کافی است که خداوند، و کسی که علم کتاب نزد او است، میان من و شما گواه باشند!».

۶- بدین روی، آنگاه که امام عصر<sup>علیه السلام</sup> در دعای شریف افتتاح، در ناب ترین لحظات برای مناجات با خداوند [ماه مبارک رمضان] درباره جد بزرگوار خود، ایشان را چنین توصیف می‌کند:

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى عَلِيٍّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَوَصِّلِ رَسُولَ رَبِّ الْعَالَمِينَ عَبْدِكَ وَوَلِيِّكَ وَأَخِي رَسُولِكَ وَحُجَّتِكَ عَلَى خَلْقِكَ وَآتِيَّكَ الْكُبْرَى وَالثَّبَّإِ الْعَظِيمِ».<sup>۳</sup>

فتبارك الله، تبارك الله  
تبارك الله احسن الخالقين  
خجسته باد نام خداوند  
که نیکوترين آفریدگاران است  
ونام تو  
که نیکوترين آفریدگانی<sup>\*</sup>

۱. برای مطالعه بیشتر در این زمینه، رک: خدا و امیر شهیدان رسالت.

۲. رعد: ۴۳.

۳. إقبال الأعمال، ج ۱، ص ۶۰.

۴. درسایه سار ولایت، علی گرمادی.

اللَّهُمَّ صَلِّ وَسِلِّمْ وَرِزْدُ وَبَارِكْ  
 عَلَى السَّيِّدِ الْمُظْهَرِ وَالْإِمَامِ الْمُظَفِّرِ وَالشَّجَاعِ الْغَضَنْفَرِ أَبِي شَبِيرَ وَشَبَرَ قَاسِمِ  
 طُوبَى وَسَقَرَ

الْأَكْرَعَ الْبَطِينِ، الْأَشْجَعَ الْمَتَيْنِ، الْأَشْرَفَ الْمَكِينِ، الْعَالِمَ الْمَبِينِ، النَّاصِرِ  
 الْمُعِينِ، وَلِيِّ الدِّينِ، الْوَالِيُّ الْوَلِيُّ، السَّيِّدُ الرَّاضِيُّ، الْحَاكِمُ بِالنَّصْصِ الْجَلِيلِ، الْمُحْلِصِ  
 الْصَّفِيفِ، الْمَدْفُونُ بِالْعَرَقِ

لَيْسَ بَنِي عَالِبٍ، مَظَاهِرُ الْعَجَائِبِ وَمُظَاهِرُ الْعَرَائِبِ وَمُفَرِّقُ الْكَتَائِبِ وَالشَّهَابِ  
 الشَّاقِبِ وَالْهِبَرِ السَّالِبِ وَنُقْطَةُ دَائِرَةِ الْمَطَالِبِ، أَسَدُ اللَّهِ الْغَالِبُ، غَالِبٌ كُلُّ غَالِبٍ وَ  
 مَظْلُوبٌ كُلُّ طَالِبٍ، صَاحِبُ الْمَفَاخِرِ وَالْمَنَاقِبِ، إِمَامُ الْمَسَارِقِ وَالْمَغَارِبِ، الَّذِي  
 حُبِّهُ فَرَضَ عَلَى الْحَاضِرِ وَالْغَائِبِ

مَوْلَانَا وَمَوْلَى الشَّقَائِنِ، الْإِمَامُ بِالْحَقِّ أَبِي الْحَسَنَيْنِ، أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ بْنُ أَبِي  
 طَالِبٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ وَسَلَامُهُ عَلَيْهِ

الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ يَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ يَا عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ يَا  
 أَخَا الرَّسُولِ يَا زَوْجَ الْبَتُولِ يَا أَبَا السِّبْطَيْنِ يَا حُجَّةَ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ يَا سَيِّدَنَا وَمَوْلَانَا إِنَّا  
 تَوَجَّهُنَا وَأَسْتَشْفَعُنَا وَتَوَسَّلُنَا بِكَ إِلَى اللَّهِ وَقَدْمَنَا كَيْنَ يَدَيْ حَاجَاتِنَا فِي الدُّنْيَا وَ  
 الْآخِرَةِ يَا وَجِيْهَا عِنْدَ اللَّهِ اشْفَعْ لَنَا عِنْدَ اللَّهِ

(اللَّهُمَّ تَسْتَرْنِي عَلَى وَلَائِتِهِ علیہ السلام)

(صلوات خواجه نصیرالدین طوسی - زاد المعاد، ص ٣٩٩-٤٠٥)

## منابع

- ١- قرآن
- ٢- إبطال نهج الباطل، فضل بن روزبهان، چاپ سنگی، ضمن إحقاق الحق.
- ٣- إثبات الهدأة بالنصوص والمعجزات، شیخ حرعاملى، محمد بن حسن، بيروت: چاپ: اول، ١٤٢٥ ق.
- الإحتجاج على أهل اللجاج، طبرسى، احمد بن على، مشهد: سعيد، ١٤٠٣ ق.
- إحقاق الحق وازهاق الباطل، شوشتري، قاضى نورالله، تهران: مكتبة الاسلاميه، چاپ: اول، ١٣٩٦ ق.
- الاختصاص، مفید، محمد بن محمد، قم: المؤتمر العالمى لآلفية الشیخ مفید، ١٤١٣ ق.
- اختیار معرفه الرجال (المعروف به رجال کشی)، طوسی، محمد بن حسن، قم: آل البيت، ١٤٠٤ ق.
- ارشاد الطالبين إلى نهج المسترشدين، فاضل مقداد، قم: کتابخانه عمومی آیت الله مرعشی نجفی، ١٤٠٥ ق.
- إرشاد القلوب إلى الصواب، ديلمى، حسن بن محمد، قم، چاپ: اول، ١٤١٢ ق.
- الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، شیخ مفید، محمد بن محمد، تحقيق مؤسسه آل البيت لاحياء التراث.
- قم: المؤتمر العالمى لآلفية الشیخ مفید، ١٤١٣ ق.
- الإستيعاب في معرفة الأصحاب، ابن عبد البر، يوسف بن عبدالله، تحقيق: على محمد بجاوى، بيروت: دار الجليل، ١٤١٢ ق.
- استان قدس رضوى، ١٣٨٥ ش.

- ۱۱- أسرار آل محمد علیهم السلام، هلالی، سلیم بن قیس، ترجمه: محمد باقر انصاری، قم: دلیل ما، ۱۴۱۶ ق.
- ۱۲- اسماء والقاب امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیهم السلام، شکوهی، علی اصغر، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی
- الإصابة في تمييز الصحابة، ابن حجر عسقلاني، احمد بن علی، به کوشش علی محمد معوض و دیگران، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۵ ق.
- ۱۳- إعلام الورى بأعلام الهدى، طبرسى، فضل بن حسن، تهران: اسلامیه، ۱۳۹۰ ق.
- ۱۴- الإصلاح في الإمامة، مفید، محمد بن محمد، قم: المؤتمر العالمي لألفية الشيخ مفید، ۱۴۱۳ ق.
- ۱۵- إقبال الأعمال، ابن طاوس، علی بن موسی، تهران: دارالکتب الإسلامیه، ۱۴۰۹ ق.
- ۱۶- الإكمال في أسماء الرجال، خطیب تبریزی، محمد بن عبدالله، قم: موسسه اهل البيت علیهم السلام، بی تا.
- ۱۷- الأمالي (الصدقوق)، ابن بابویه، محمد بن علی، تهران: کتابچی، ۱۳۷۶ ش.
- ۱۸- الأمالي (للطوسی)، طوسی، محمد بن الحسن، قم: بنیاد بعثت، ۱۴۱۴ ق.
- ۱۹- الأمالي (للمرتضی)، علم الهدی، علی بن حسین، قاهره: دار الفکر العربي، ۱۹۹۸ م.
- ۲۰- الأمالي (للمفید)، مفید، محمد بن محمد، قم: المؤتمر العالمي لألفية الشيخ مفید، ۱۴۱۳ ق.
- ۲۱- اوصاف حضرت حجت علیهم السلام در ادعیه و زیارات، خلیلیان فر، لیلا؛ غروی نائینی، نهله، ایران؛ تهران: نیا، ۱۳۹۵ ش.
- ۲۲- بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار علیهم السلام، مجلسی، محمد باقر، بیروت: دار إحياء التراث العربي، ۱۴۰۳ ق.
- ۲۳- البداية والنهاية، ابن کثیر، بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۷ ق.
- ۲۴- بررسی زندگی علی بن یقطین، اکبری، غلامرضا، تهران: الشمس، بی تا.
- ۲۵- بررسی و تحلیل حدیث رایت و دلالت آن بر افضلیت امیر مؤمنان علیهم السلام، اسماعیلی، محمد کاظم، تحقیقات کلامی، ش ۳۱، زمستان ۹۹، ص ۹۵-۱۱۹.

- ٢٦- البروج فى اسماء اميرالمؤمنين، وزير، هادى بن ابراهيم، قم: دانشگاه اديان و مذاهب، ١٣٧٨ ش.
- ٢٧- البرهان في تفسير القرآن، بحراني، سيد هاشم بن سليمان، قم: بنیادبعثت، ١٣٧٤ ش.
- ٢٨- البرهان في علوم القرآن، زركشی، بدراالدین محمد بن بهادر، مصر: المنصورة، ١٩٩٨ م.
- ٢٩- بصائر الدرجات في فضائل آل محمد عليهما السلام، صفار، محمد بن حسن، قم: كتابخانه آیت الله مرعشی، ١٤٠٤ ق.
- ٣٠- بلالات النساء، ابن طيفور، احمد بن أبي طاهر، قم: شریف رضی، بی تا.
- ٣١- بوستان معرفت، حسینی طهرانی، سید هاشم، تهران: انتشارات مفید، ١٣٦١ ش.
- ٣٢- پیام امام امیرالمؤمنین عليهما السلام، مکارم شیرازی، ناصر، جمعی از فضلاء، تهران: دار الكتب الاسلامية، ١٣٨٦ ش.
- ٣٣- پیام قرآن، مکارم شیرازی، ناصر، جمعی از فضلاء، تهران: دار الكتب الاسلامية، ١٣٨٦ ش.
- ٣٤- تاج العروس من جواهر القاموس، مرتضی زبیدی، محمد بن محمد، بيروت: دارالفنون، ١٤١٤ ق.
- ٣٥- تاريخ الاسلام ووفيات المشاهير والاعلام، ذہبی، محمد بن احمد، تحقيق: تدمري، عمر عبدالاسلام، بيروت: دار الكتاب العربي، ١٤١٣ ق.
- ٣٦- تاريخ بغداد (تاريخ مدينة السلام)، خطیب بغدادی، احمد بن علی، بيروت: دار الكتب العلمية، ١٤١٧ ق.
- ٣٧- تاريخ طبری، طبری، محمد بن جریر بن یزید، بيروت، بی تا.
- ٣٨- تاريخ مدينة دمشق، ابن عساکر، علی بن حسن، بيروت: دار الفکر، ١٤١٥ ق.
- ٣٩- تاريخ المدينة المنورة، ابن شبه، بهکوشش فهیم محمود شلتوت، قم: دارالفکر، ١٤١٥ ق.
- ٤٠- تأویل الآیات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة، استرآبادی، علی، قم: جامعه مدرسین، ١٤٠٩ ق.

- ٤١- تحف العقول، ابن شعبه حراني، حسن بن على، قم: جامعه مدرسین، ١٤٠٤ ق.
- ٤٢- التحقيق في كلمات القرآن الكريم، مصطفوی، حسن، تهران: وزارة فرهنگ و ارشاد اسلامی، ١٣٦٨ ش
- ٤٣- تراثنا، شماره اول، سال دوم، قم: موسسه آل البيت لاحياء التراث.
- ٤٤- تشیید المطاعن وکشف الضغائن، دهلوی، عبدالعزیز، هند: چاپ سنگی، ۱۲۸۳ ق.
- ٤٥- التعريفات، جرجانی، میرسید شریف، تهران: ناصر خسرو، ١٣٧٥ ش.
- ٤٦- التفسیر الكبير، فخر رازی، محمد بن عمر، بيروت: إحياء التراث العربي، ١٤٢٥ ق.
- ٤٧- تفسیر امام حسن عسکری علیہ السلام، حسن بن على، قم: مؤسسه الإمام المهدي علیہ السلام، ١٤٥٩ ق.
- ٤٨- تفسیر غریب القرآن، ابن قتیبه، عبدالله بن مسلم، بيروت: دار ومکتبة الہلال، ١٤١١ ق.
- ٤٩- تفسیر فرات الكوفي، کوفی، فرات بن ابراهیم، تهران: وزارة ارشاد، ١٤١٥ ق.
- ٥٠- تفسیر قرطبي، انصاری قرطبي، ابو عبدالله محمد بن احمد، بيروت: دار الفکر، ١٤١٨ ق.
- ٥١- تفسیر قمی، قمی، على بن ابراهیم، قم: دارالكتاب جزائری، ١٤٠٤.
- ٥٢- تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، قمی مشهدی، محمد بن محمد رضا، تهران: وزارة فرهنگ و ارشاد اسلامی، ١٣٦٨ ش.
- ٥٣- التمحیص، اسکافی، محمد ابن همام، قم: مؤسسه الإمام المهدي علیہ السلام، ١٤٠٤ ق.
- ٥٤- التوحید، ابن بابویه، محمد بن على، تهران: صدوق، ١٣٩٨ ق.
- ٥٥- تهذیب الأسماء واللغات، نووی، محیی الدین، بيروت: دارالكتب العلمیة.
- ٥٦- الجامع الصحيح، ترمذی، محمد بن عیسی، تحقیق: احمد محمد شاکر، بيروت: دار الكتب العلمیة، ١٤٠٨ ق.
- ٥٧- الجامع الصغير، السیوطی، جلال الدین عبد الرحمن بن ابیکر، بيروت، بی تا.
- ٥٨- الجمل والنصرة لسید العترة فی حرب البصرة، مفید، محمد بن محمد، قم: المؤتمر العالمی لألفیة الشیخ مفید، ١٤١٣ ق.

- ٥٩- چگونه تقدیر خود را تدبیر کنیم، مهدی نژاد، سمیرا، مشهد: انتشارات تاسوعا، ١٣٩٣ ش.
- ٦٠- حدیث الأذاریوم الدار، احمدی میانجی، علی، مجله رسالت الشقلین، شماره ٢٢.
- ٦١- حلیة البارار فی أحوال محمد وآلہ الأطهار علیہما السلام، بحرانی، سید هاشم، قم: مؤسسه معارف اسلامی، ١٤١١ ق.
- ٦٢- حلیة الاولیاء وطبقات الاصفیاء، ابو نعیم اصفهانی، احمد بن عبدالله، لبنان: بیروت: دارالکتاب العربي، ١٤٠٧ ق.
- ٦٣- خدا و امیر علیہما السلام شهیدان رسالت، صادقی فرد، غلامرضا، قم: تاسوعا، ١٣٨٥ ش.
- ٦٤- خصائص امیر المؤمنین، نسائی، احمد بن شعیب، بی جا، بی تا.
- ٦٥- خلاصه عبقات الانوار، هندی، میر حامد حسین، تلخیص و تعریف: میلانی، سید علی، ترجمه: نادری، مرتضی، تهران: نبا، ١٣٩٣ ش.
- ٦٦- دانشنامه امام حسین بر پایه قرآن، حدیث و تاریخ، محمدی ری شهری، محمد، قم: دارالحدیث، ١٣٨٨ ش.
- ٦٧- درسایه سارنخل ولایت، موسوی گرمارودی، علی، تهران: دفتر تشریفهنج اسلامی، ١٣٥٦ ش.
- الدر المنشور فی تفسیر المأثور، سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، ایران: قم: مکتبة آیت الله المرعushi النجفی علیہما السلام، ١٤٠٤ ق.
- ٦٨- دلائل الصدق لنھج الحق، مظفر نجفی، محمد حسن، قم: مؤسسه آل البيت، ١٤٢٢ ق.
- ٦٩- ذخائر العقبی، محب الدین طبری، احمد بن عبدالله، بیروت: دار المعرفة.
- ٧٠- رجال الكشی، کشی، محمد بن عمر، بیروت: موسسه الاعلامی للمطبوعات، ١٤٣٥ ق.
- ٧١- الروضة فی فضائل امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیہما السلام، ابن شاذان قمی، أبو الفضل شاذان بن جبرئیل، قم: مکتبة الأمین.
- ٧٢- روضة المتقین فی شرح من لا يحضره الفقيه، مجلسی، محمد تقی بن مقصود علی، قم: کوشان پور، ١٤٠٦ ق.

- ٧٣- الروضة من الكافي، كليني، محمد بن يعقوب، تهران: انتشارات اسلاميه، ١٣٦٤ ش.
- ٧٤- روضة الاعظين وبصيرة المتعظين، فتال نيشابوري، محمد بن احمد، قم: ، ١٣٧٥ ش.
- ٧٥- الرياض النصرة في مناقب العشرة المبشرين بالجنة، طبرى، أحمد بن عبد الله بن محمد أبو العباس محب الدين، ١٤٠٥ ق.
- ٧٦- ريحانة الأدب في تراجم المعروفين بالكنية أو اللقب، مدرس تبريزى، محمد على، تهران: كتابفروشى خيام، ١٣٦٩ ش.
- ٧٧- زينب الكبرى علیها السلام من المهد الى اللحد، قزويني، محمد كاظم، محقق: قزويني، سيد مصطفى، قم: دار الغدير، ١٣٨١ ش.
- ٧٨- زاد المعاد، مجلسى، محمد باقر بن محمد تقى، بيروت: اعلمى، ١٤٢٣ ق.
- ٧٩- سنن ابن ماجة، ابن ماجه، محمد بن يزيد، بيروت: دار احياء الكتب العربية، ١٤١٨ م.
- ٨٠- سنن الترمذى، ترمذى، محمد بن عيسى، بيروت: دار الفكر، ١٤٠٣ ق.
- ٨١- سيرة المصطفى، حسنى، هاشم معروف، بيروت: دار التعارف للطبعات، ١٤١٦ ق.
- ٨٢- السيره النبويه، ابن هشام، عبدالملك، به كوشش مصطفى سقا وديگران، قاهره، ١٣٥٥ ق/ ١٩٣٦ م.
- ٨٣- الشافى فى الإمامة، شريف مرتضى، على بن الحسين، تهران: مؤسسة الصادق، ١٤٢٥ ق.
- ٨٤- شرح الأخبار في فضائل الأئمة الأطهار علیهم السلام، ابن حيون، نعمان بن محمد مغربى، قم: جامعة مدرسین، ١٤٠٩ ق.
- ٨٥- شرح الكافى (الأصول والروضة)، سروى مازندرانى، محمد صالح بن احمد، تهران: المكتبة الإسلامية، ١٣٨٢ ق.
- ٨٦- شرح المقادد، تفتازانى، سعد الدين مسعود بن عمر بن عبد الله، قم: الشريف الرضى، ١٤١٢ ق.
- ٨٧- شرح المواقف، مير سيد شريف، تصحيح: نعسانى، بدرالدين، قم: الشريف الرضى، ١٣٢٥ ق.

- ٨٨- شرح نهج البلاغه، ابن أبي الحميد، عبد الحميد بن هبه الله، تحقيق: محمد أبوالفضل إبراهيم، قم: مكتبة آيت الله المرعشى، ١٣٨٥ق.
- ٨٩- شفاء الصدور، طهراني، أبوالفضل، تهران: انتشارات مرتضوى، ١٣٧٦ش.
- ٩٠- شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، حسکاني، عبید الله بن عبد الله، تهران: وزارت ارشاد، ١١١٤ق.
- ٩١- صحيح البخاري، بخارى جعفى، ابوعبد الله محمد بن اسماعيل، قاهره: دار الكتب العربية به حاشية السندي.
- ٩٢- الصحيح من سيرة الامام على (عليه السلام)، عاملی، سید جعفر مرتضى، بيروت: المركز الإسلامي للدراسات، ١٤٢٥ق.
- ٩٣- الصحيح من مقتل سيد الشهداء وأصحابه (عليه السلام)، محمدی ری شهری، محمد، قم: مؤسسه علمی فرهنگی دارالحدیث، ١٣٩٣ش.
- ٩٤- الصحيح من سيرة النبي العظيم (عليه السلام)، عاملی، سید جعفر مرتضى، قم: مؤسسه علمی فرهنگی دارالحدیث، ١٤٢٦ق.
- ٩٥- صحيفة الإمام الرضا (عليه السلام)، محقق: نجف، محمد مهدي، مشهد: کنگره جهانی حضرت رضا (عليه السلام)، ١٤٥٦ق.
- ٩٦- الصراط المستقيم إلى مستحقي التقديم، عاملی نباطی(بياضی)، على، تهران: مرتضوى، ١٣٨٤ق.
- ٩٧- الصواعق المحرقة، هيتمی، ابوالعباس ابن حجر، تحقيق: تركی، عبد الرحمن بن عبد الله، خراط، كامل محمد، بيروت: مؤسسة الرسالة، ١٩٩٧م.
- ٩٨- الطبقات، خليفة بن خياط، به کوشش اکرم ضیاء عمری، ریاض، ١٤٠٢ق / ١٩٨٢م.
- ٩٩- الطبقات الكبرى، ابن سعد، محمد، بيروت: دار الكتب العلمية، ١٤١٥ق.
- ١٠٠- الطرائف في معرفة مذاهب الطوائف، ابن طاووس، على بن موسى، قم، ١٤٠٠ق.
- ١٠١- عبقات الأنوار في إمامية الأطهار (عليهم السلام)، كتسوري، مير حامد حسين، محقق: مولانا بروجردي، غلامرضا، قم، ١٤٠٤ق.

- ١٥٢- عمدة عيون صحاح الأخبار في مناقب إمام الأبرار، ابن بطريق، يحيى بن حسن، قم: جامعة مدرسین، ١٤٠٧ ق.
- ١٥٣- عوالم العلوم والمعارف والأحوال من الآيات والأخبار والأقوال (مستدرک سيدة النساء إلى الإمام الجود)، ١٤٤- بحرانی اصفهانی، عبد الله بن نور الله، قم: مؤسسه امام مهدی علیہ السلام، ١٤١٣ ق.
- ١٥٤- العین، فراهیدی، خلیل بن أحمد، قم: هجرت، ١٤٠٩ ق.
- ١٥٥- عيون أخبار الرضا علیہ السلام، ابن بابویه، محمد بن علی، تهران: انتشارات جهان، ١٣٧٨ ق.
- ١٥٦- عيون الحكم والمواعظ، لیثی واسطی، علی، قم: دارالحدیث، ١٣٧٦ ش.
- ١٥٧- الغارات، ثقی، ابراهیم بن محمد بن سعید بن هلال، تهران: انجمان آثار ملی، ١٣٩٥ ق.
- ١٥٨- الغدیری في الكتاب والسنّة والادب، امینی، عبد الحسین، قم: مرکز الغدیر دراسات الاسلامیه، ١٤١٦ ق.
- ١٥٩- فرائد السقطین، حموی جوینی، ابراهیم بن محمد، محقق: محمودی، محمد باقر، بیروت: مؤسسه محمودی، ١٤٠٠ ق.
- ١١٠- الفصول المختارة، مفید، محمد بن محمد، قم: المؤتمر العالمي لألفية الشیخ مفید، ١٤١٣ ق.
- ١١١- الفضائل، ابن شاذان قمی، أبوالفضل شاذان بن جبریل، قم: رضی، ١٣٦٣ ش.
- ١١٢- الفهرست، طوسی، محمد بن حسن، به کوشش محمود رامیار، مشهد: دانشگاه مشهد، ١٣٥١ ش.
- ١١٣- القاب وصفات مولای متقيان علی بن ابی طالب علیہ السلام، ثابتی، فرزین، تهران: سبحان، ١٣٧٧ ش.
- ١١٤- قواعد المرام، ابن میثم بحرانی، میثم بن علی، به اهتمام مرعشی، محمود، قم: مکتبه آیت الله المرعشی التجفی، ١٤٠٦ ق.
- ١١٥- الكافی، کلینی، محمد بن یعقوب، تهران: اسلامیه، ١٤٠٧ ق.

- ١١٧- الكامل، ابن الأثير، عزالدين، بيروت، ١٩٨٢ م.
- ١١٨- كامل الزيارات، ابن قولويه، جعفر بن محمد، نجف: دار المترضوية، ١٣٥٦ ق.
- ١١٩- كتاب سليم بن قيس الهلالي، هلالي، سليم بن قيس، قم: دليل ما، ١٤٠٥ ق.
- ١٢٠- كشف الغمة في معرفة الأنماط، اربلي، على بن عيسى، تبريز بنى هاشمى، ١٣٨١ ق.
- ١٢١- الكشف الوافي في شرح أصول الكافي، شريف شيرازى، محمد هادى، قم: دار الحديث، ١٤٣٥ ق / ١٣٨٨ ش.
- ١٢٢- الكشف والبيان، ثعلبى، احمد بن محمد، بيروت: دار احياء التراث العربي، ١٤٢٢ ق.
- ١٢٣- كشف اليقين في فضائل أمير المؤمنين عليه السلام، علامه حلى، حسن بن يوسف بن مطهر، محقق / مصحح: درگاهى، حسين، تهران: وزارت ارشاد، ١٤١١ ق.
- ١٢٤- كفاية الأشرفى النص على الأنماط الإثنى عشر، خرازرازى، على بن محمد، قم: بيدار، ١٤٥١ ق.
- ١٢٥- كفاية الطالب في مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام، گنجي شافعى، محمد بن يوسف، بيروت: دار احياء تراث اهل البيت، ١٤٥٤ ق.
- ١٢٦- كنز العمال في سنن الاقوال والاعمال، متوى هندي، علاء الدين على، تحقيق وتصحيح: حيانى، شيخ بكرى؛ شيخ صفوه الصفا، بيروت: موسسه الرساله، ١٤٠٩ ق.
- ١٢٧- كنوز الحقائق في حديث خير الخلاقين، مناوي، عبدالروف بن تاج العارفين، بيروت: دار الكتاب العلميه، ١٤١٧ ق.
- ١٢٨- لسان العرب، ابن منظور، محمد بن مكرم، بيروت: دار الفكر، ١٤١٤ ق.
- ١٢٩- لسان الميزان، ابن حجر عسقلانى، احمد بن على، بيروت: مؤسسة الأعلمى للمطبوعات، ١٣٩٥ ق.
- ١٣٠- لوامع صاحبقرانى مشهور به شرح فقيه، مجلسى، محمد تقى بن مقصود على، قم، چاپ دوم، ١٤١٤ ق.
- ١٣١- اللئالى المصنوعة فى الأحاديث الموضوعة، سيوطى، عبدالرحمن بن ابى بكر، تحقيق: أبو عبد الرحمن صالح بن محمد، بيروت: دار الكتب العلمية، ١٤١٧ ق.

- ١٣٢- مائۀ کلمه، الجاحظ، عمرو بن بحر، بی‌جا، ١٤٣١ق.
- ١٣٣- مجمع البحرين، طریحی، فخرالدین، مصحح: حسینی، سید احمد، تهران: کتابفروشی مرتضوی، ١٤١٦ق.
- ١٣٤- مجمع البيان فی تفسیر القرآن، طبرسی، فضل بن حسن، بی‌روت: دار المعرفة، ١٤٠٨ق.
- ١٣٥- المحيط فی اللغة، صاحب بن عباد، اسماعیل بن عباد، بی‌روت، ١٤١٤ق.
- ١٣٦- المراجعات، شرف الدین، سید عبدالحسین، قم: المجمع العالمي لأهل البيت علیهم السلام، ١٤٢٦ق.
- ١٣٧- مرآۃ العقول فی شرح أخبار آل الرسول، مجلسی، محمد باقر، تهران: دارالکتب الإسلامية، ١٤٥٤ق.
- ١٣٨- مروج الذهب ومعادن الجوهر، مسعودی، أبوالحسن علی بن الحسین، ترجمة: ابوالقاسم پایندہ، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ١٣٧٤ش.
- ١٣٩- المزار الكبير، این مشهدی، محمد بن جعفر، قم: جامعه مدرسین، ١٤١٩ق.
- ١٤٠- المسائل العکبریة، مفید، محمد بن محمد، قم: المؤتمرعاللمی لآلیة الشیخ مفید، ١٤١٣ق.
- ١٤١- المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله، بی‌روت: دارالتأصیل، ١٤٣٥ق.
- ١٤٢- المسترشد فی إمامۃ علی بن أبي طالب علیهم السلام، طبری، محمد بن جریر بن رستم، قم: کوشان پور، ١٤١٥ق.
- مسند الإمام أحمد، ابن حنبل، احمد بن محمد، بی‌روت: دارالفکر، ١٤١٦ق.
- ١٤٣- مشارق أنوار اليقين فی أسرار أمیر المؤمنین علیهم السلام، حافظ برسی، رجب بن محمد، بی‌روت: اعلمی، ١٤٢٢ق.
- ١٤٤- مشکاة الأنوار فی غرائب الأخبار، طبرسی، علی بن حسن، نجف: حیدریة، ١٣٨٥ش / ١٩٦٥م.
- ١٤٥- مصادر نهج البلاغه، حسینی، عبدالزهراء، بی‌روت: دارالزهراء، ١٤٠٩ق.

- ١٤٦- مصباح المتهجد وسلاح المتعبد، طوسى، محمد بن الحسن، بيروت: فقه الشيعة، ١٤١١ ق.
- ١٤٧- المصباح المنير في غريب الشرح الكبير، فيومى، أحمد بن محمد، قم: موسسه دار الهجرة، ١٤١٤ ق.
- ١٤٨- معالم المدرستين، عسکرى، سید مرتضى، تهران: موسسه البعثة، ١٤١٢ ق.
- ١٤٩- معالى السبطين في احوال الحسن والحسين عليهم السلام، مازندرانی حائری، محمد مهادی، قم: شریف رضی، ١٤٣٠ ق.
- ١٥٠- معانی الاخبار، ابن بابویه، محمد بن علی، قم: جامعه مدرسین، ١٤٠٣ ق.
- ١٥١- المعجم الصغير، طبرانی، سلیمان بن احمد، بيروت: دار الفکر، ١٤١٨ ق.
- ١٥٢- معرفة الصحابة، ابو نعیم اصفهانی، تحقيق: عزازی، عادل بن یوسف، ریاض: دار الوطن، بی تا.
- ١٥٣- مفردات ألفاظ القرآن، راغب اصفهانی، حسین بن محمد، بيروت: دارالقلم، ١٤١٢ ق.
- ١٥٤- منار الهدی، بحرانی، علی، بيروت: دارالمنتظر، ١٤٥٥ ق.
- ١٥٥- المناقب، خوارزمی، الموفق بن احمد، قم: جامعه مدرسین، ١٤٢١ ق.
- ١٥٦- مناقب آل أبي طالب عليهم السلام، ابن شهرآشوب مازندرانی، محمد بن علی، قم: علامہ، ١٣٧٩ ق.
- ١٥٧- مناقب علی بن أبي طالب عليهم السلام و مانزل من القرآن في علی عليهم السلام، ابن مغازلی، ابوالحسن علی بن محمد جلابی، لبنان: بيروت: دارالاضواء، چاپ: اول، بی تا.
- ١٥٨- منهاج المعارف، میرسید ابوالقاسم خوانساری، تعلیقات: روضاتی، سید احمد، تهران: روضاتی، ١٣٥١ ش.
- ١٥٩- المنتظم في تاريخ الاسم والملوك، ابوالفرج جوزی، عبدالرحمون بن علی، بيروت: دار الكتاب العلمي، ١٤١٢ ق.
- ١٦٠- منهاج البراعة في شرح نهج البلاغة، هاشمی خویی، میرزا حبیب الله، تهران: اسلامیة، ١٤٠٠ ق.

- ١٦١- منهاج السنّة النبوية، ابن تيمية، احمد بن عبد الحليم، ریاض: جامعة محمد بن سعود، ١٤٠٦ ق.
- ١٦٢- موسوعة الإمام أمير المؤمنين على بن أبي طالب عليهما السلام، شریف قرشی، باقر، قم: مؤسسه الكوثر، ١٤٢٩ ق.
- ١٦٣- موسوعة الإمام علي بن أبي طالب عليهما السلام في الكتاب والسنّة والتاريخ، محمدی ری شهری، محمد، تهران: دار الحديث، ١٣٧٩ ش.
- ١٦٤- موسوعة كربلاء، بيضون، لبیب، بیروت: مؤسسه الأعلمی، ١٤٢٧ ق.
- ١٦٥- مهاج الدّعوّات و منهجه العبادات، ابن طاوس، على بن موسى، قم: دار الذخائر، ١٤١١ ق.
- ١٦٦- میرات حديث شیعه، مهریزی، مهدی؛ صدرایی خویی، علی، قم: مؤسسه دارالحدیث، ١٣٨٥ ش.
- ١٦٧- میزان الاعتدال، ذہبی، شمس الدین، بیروت: دار المعرفه، ١٣٨٢ ق.
- ١٦٨- المیزان فی تفسیر القرآن، طباطبائی، محمدحسین، بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، ١٣٩٥ ق.
- ١٦٩- ندبہ و نشاط، زمردیان، احمد، تهران: دفترنشرفرهنگ فارسی، ١٣٧١ ش.
- ١٧٠- نزهه المجالس و منتخب النفائس، صفوری، عبدالرحمن بن عبدالاسلام، بیروت: دار الكتاب العلمی، ١٤١٩ ق.
- ١٧١- نسیم الرياض فی شرح شقاء قاضی عیاض، خفاجی، شهاب الدین، بیروت: دار الكتاب العلمیه.
- ١٧٢- نقض العثمانيه، اسکافی، ابو جعفر محمد بن عبدالله، قم: کتابخانه عمومی آیت الله مرعشی نجفی، ١٣٨٣ ش.
- ١٧٣- نگاهی به خلافت ولایت از نظر قرآن و سنت، مهدوی راد، محمدعلی، مجله آیینه پژوهش، سال ١٣٧٩، شماره ٦٦.
- ١٧٤- نمونه بینات در شأن نزول آیات از نظر شیخ طوسی و سایر مفسرین خاصه و عامه، محقق، محمد باقر، تهران: انتشارات اسلامی، ١٣٦١ ش.

- ١٧٥- نهاية العقول في دراية الأصول، فخر رازى، محمد بن عمر، بيروت: دارالذخائر، ١٤٣٦ق.
- ١٧٦- النهاية في غريب الحديث والأثر، ابن اثير جرزي، مبارك بن محمد، قم: موسسه مطبوعاتي اسماعيليان، ١٣٦٧ ش.
- ١٧٧- نهج الحق وكشف الصدق، علامه حلى، حسن بن يوسف، بيروت: دارالكتاب اللبناني، ١٩٨٢م.
- ١٧٨- الوفاقي، فيض كاشانى، محمد محسن بن شاه مرتضى، اصفهان: كتابخانه امام المؤمنين على علیهم السلام، ١٤٥٦ق.
- ١٧٩- واقعه غدير، اوح ابلاغ ولایت، نویسندها: مرکز تحقیقات دارالحدیث، مجله علوم حدیث، سال ١٣٧٦، شماره ٧.
- ١٨٠- وسائل الشيعة، حر عاملی، محمد بن حسن، تحقيق: حسينی جلالی، محمد رضا، قم: مؤسسه آن البيت لاحیاء التراث، ١٤١٦ق.
- ١٨١- وسیله الدارین فی انصارالحسین علیهم السلام، موسوی زنجانی نجفی، سید ابراهیم، قاهره: الهيئة العامة لقصور القافة.
- ١٨٢- اليقين باختصاص مولانا على علیهم السلام المؤمنين، ابن طاووس، على بن موسى، تحقيق: انصاری، قم: دارالكتاب، ١٤١٣ق.
- ١٨٣- بیانیح الموده لنذی القربی، قندوزی، سلیمان بن ابراهیم، محقق: حسينی، على بن جمال اشرف، قم: منظمة الاوقاف والشؤون الخیریة، ١٤٢٢ق.